

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228176

UNIVERSAL
LIBRARY

مَا شَاءَ اللَّهُ أَعْلَمُ فَوْزًا لِلَّهِ

بِحَمْرَىٰ وَنَبِيلٍ
تَاجُ الرُّقَبَاءِ تَاجٌ

مَصْحُونٍ وَنَفْعَ رَكْبَهُ
دَرَّىٰ وَدَبَرَ مَصْحُونٍ

فهرست مضماین فقرات اول تا الاقال تابع یا مستحبهای

۱	حروف نعمت	وروادن جنگ با افواج لجهای
۲	سبب تایف کتاب	نگپور و گوایار و محاسنه بمحبوبان
۳	فصل اول آمدن دوست محمدخان	کبوش شوکش میان فریر محمدخان
۴	اوزغانستان مطلع عنیر اقبال شیان	۲۵ فصل ششم در ذکر حکومت نواب
۵	فصل دوم و نوکراحتی محمدخان	انظر محمدخان عباره ایشان به برانگیسی
۶	فصل سوم در ذکر حکومت	۳۰ تقلیل سند اسلام گذشت ای
۷	نواب فیض محمدخان	سرکار کمینی انگریز بهادر
۸	فصل چهارم در ذکر حکمران	۴۰ فصل هفتم در ذکر عهد حکومت
۹	نواب حبیت محمدخان دیوانی چپوئی خان	نواب گوہ بیگ صاحبہ قدری
۱۰	و نیابتی زی خان عزوج دولت و قدر	۴۵ فصل هشتم در ذکر فرمذوانی
۱۱	سیان فریر محمدخان	نواب جهانگیر محمدخان بهادر و حوم
۱۲	فصل نهم در ذکر نواب خوبی محمدخان	۵۰ قصیده و معن نواب پیر الدین بهادر

اَنْ فِي ذَلِكَ لَا يُقْرَأُ عَلَى

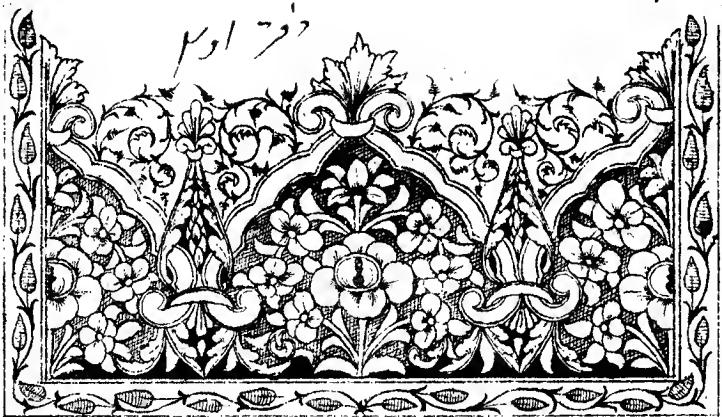
بَغْيَتْ تَوْفِيقْ نَالَنْ وَبِجَاهِ الْمُؤْمِنْ تَسْيِعَهُ دُنْلَانْ سِنْ كَامْ سَتْ أَشْمَاءٍ تَرْسِيفَةٌ يَقِنْ لَيْفَتْ



بَاهْتَامْ رَاجِيْ ضَرَانْ جَمِيلِ الْجَمَنْ بَنْ بَلْجِيْ جَمِيلِ وَشَانْ قَاعِنْ خَفْوَهُ بَرْيَشَتْ نَدْرَتْ بَرْلَوْرَهُ مَصْطَفِيْهُ خَانْ بَرْسَرْ

مَصْطَفِيْهُ ۱۲۸۵ھ وَقِيمَهُ ۱۰۰۰رُولَهُ صَرْكَهُ دَرْدَهُ
کَلْمَهُ اَنْتَنَا وَلَکَ اَبْنَوْ تَحْلَهُهُ طَبُورَهُ

دفتر اولم



بسم الله الرحمن الرحيم
زینت عذیزان کلام استیم

نوش افز کلا میکه متکلم رانده جاویدار و هوش آرا سخنیکه شهار نامه میدر داند حمد بجهات
که زبان آوران و شن ای درستایش و می بکرد و ارشیر خواران همچنان بزبان و سخنواران
خرد اساس صبح انفاس در تادیه مرتب سپاس و می از کمال عجز و فقدان ناطقه سرگیریان
شاخون گئی تسانج ابدگاه بی همتایش در نگ کترین بندگان سر بر زمین نیاز
و گرد و نکشان تحقیق تاب بر آستان جلاش با صدر بونی انبانه پر قوه مش اگر بر ذره ناچیز
تامد و دروم رتبه خورشید و ماه یا بدبارقه قمرش اگر بر شمله و البرز اتفاقی الحال توده خاست
گرد و قصد شکر که حمت او بی اندازه آمد و فتش بر عاصیان بلند آوازه همه زیب بی ادم
انبیا و رسول زایشان بر گزید و درگر و پیغمبران چالیون زاد خاتم المرسلین شفیع اندیش
بر چیده فحی سر و عالمی قدر کرمع القدس بدرگاه جهان پناه بش بسفات ماوز و زیب شهرب
و الگه که دین پیش ناسخ جمله ادیان تایوم النشور طلاق اوتاک کسری از نیمی بیکویل لاتش
زخمی پذیر و از نیش بر وی پاشنه شیریز بگردی بس المصیری اعلی حضرت یاره

جهان پناهی حمل الهی سید ولاد ادم هیرتن عالم حضرت محمد صطفی ابوالقاسم صلوات الله علیه الامین عجیب و سعی
اما بعد مخفی مبادله درسته و از ده صد و شصت
و پنجاه و دو سیمی مسجد پیغمبر صاحب بهادر پوکل جنت بجوپاپل فواب سکندر گیرمی سعادت
مرحومه خاندشین اکفتند که ریاست بجوپاپل نهل دیگر ریاست هاتا بخوبی مجبود نیست اگر شما
کتابی و ضبط براست ریاست بجوپاپل و تھائی احوال تو با ان هایات و حالات لایت کنید
و نظرم منسق ملک و مال اکه در عهد شما جلوه نمایم گرفته است مثل واقعات با بری موافقة
ظهیر الدین بابر پادشاه دلی بضبط قلم و قیدر قلم آرای هر آینه ازین تالیف آوازه شما از است
تا ولایت انگلستان بلندی گیر و نامنیک در زمان حال پیقبال شهرت و قیامت شویند عازم
جانب محمد وحد و فرق پاریمه ریاست و مواد تاریخ نویسی از هر جا که میسر آمد بکوشش
تمام فراموش آورده در عرض هشت هفده سال بصرت زر خطیب کتابی طولی لذیل بسم بخود نم
ور طلب ویابس هر گونه را یکجا فرموند با اینهمه آن کتاب چنانکه باید و شاید هنوز ترتیب نیافتد برو
که ایام حیات خانی بسرا مدد و درسته کیزرو و ده صد و هشتاد و پنج هجری حملت بعالی مقا
منو زند و کار خانه مجمع و تالیف آن تاریخ با تمقابل معنی برهم خورد و آن نسخه بخوبی نقش ناتمام
بچشمی هستی باقی ماند اند بجا که علم تاریخ از فنون نفیسه و گنجینه جواهر شریف است و اهل علم
وارباب دولت اد هر زمان و هر عمد شوق مطالعه این تکمیل امکانی خال میباشد کیفیت
که جام جهان خانی حاوی حادث عالم و تقاویت مراتب هنی آدم و آینه صوت کش شدید و از
این دار الحسن وال مست علی اخصوص حکام دولت اکلنسیه اوجه خاص میان ویل تام
بدیریافت و تعالی و سوانح هر زمان بوده و هر که ما هر آن فن است و می اگاهه تر خلق باشند
صلاح و فضاد امارت است بنابر آن این نیازمند بارگاه خالق عالم فوایش این جهان نیم
و المیه ریاست بجوپاپل عفانه عنوانی احوال و احوال خواست که آن نقش ناتمام باقی باشد
اما کشید و آن آغاز و راز را با تصار مردم و تصار کلام باختمام رساند پس غریب محروم

لیک نیز از دو و سه مدیر هشتاد و پیشترت همچوی این سفر فوایس تبار نهاد و در عرض محمد مسالی زیده از تکاب است شسیویش فرستاد قلت یافت و امشتاق این طلاق اقبال تاریخ بجهویل نهاد و ترجیه بین در ارد وی کی خیمه و ربان لگنگر زیر نظر عموم افسوس شمول و این گذاشت همچوی این بودند مشتمل خست

وقت اول تضمن بیشتر نصل است

فصل اول دنوز کارمن دوست محمد خان از ولایت افغانستان بسیزین ملک چند و سان و طلوع نیز اقبال ایشان بترددات نمایان فصلم و مدم در ذکر امارت نداش بیار محمد خان فصل سوم دنوز کارکوبیت نواب فیض محمد خان فصل چهارم دنوز کارکوبی نواب حیات محمد خان دویوانی چچوئی خان و نیابت مرید محمد خان و عرفق دولت و قدرها میان وزیر محمد خان فصل پنجم دنوز کارکوب غوث محمد خان روادون چنگان افواج را جهان تاگپور و گوالمیار و محاصره بجهویل او کوشش کشش بیان وزیر محمد خان هنوز خطر ریاست فصل ششم دنوز کارکوبیت نواب نظر محمد خان و معاشره ایشان با سرکار چکان فیصل هنوز قدر دنوز کارکوبیت نواب گوهر گیم صاحب قدیمه قصنه ششم دنوز کارکوب از وائی نواب جهانگیر محمد خان هنوز

فصل اول همان و سه مخواهان افغانستان و طلوع نیز اقبال ایشان

دوست محمد خان بن نور محمد خان بن جان محمد خان بن خان محمد خان میر ازی خیل کریک اساس یاست بجهویل و با فی میانی این دولت با اقبال بود در سنه کیمیز از وی مصدق دوست همچوی آغاز سلطنت بهادر شاه بن او زنگنه بیب عالمگیر پادشاه از بلده تیراه که متصل خیبر در حدود افغانستان واقع است بهند کارمه در لوباری جلال آباد سکونت گرفت و اینجا با افغانی چنگیمه اور ایکشتن باز در شیخه باز پرس جلال خان چالک آنجا از انجا برخاسته و از دری شد و همراه هنچ شاهانی که بیرونی مالوه مامور کشته بود در سیزین مالوه آمد و نزد راجه سیستان نوکر شد بعد چندی نزد محمد فاروق حاکم بحیله که امر فزور علی گوالمیار سه شهنازه و شاهنشاه است

و داشتند که ام سردار و گلزار الوده گزیده همچوی او بازی همار بانش بر جایمده
از خدمه ابردشت محمد فاروق را خبر گذاشت سانیدند وی فرست وقت غذیه می نهاد شاهزاده
او را تباراج کرد و دوست محمد خان بعد بحث و بحیله سریده بر محمد فاروق را حکم شد فاروق
چیزی در پس کرد و باقی را اعدم نهاد و دوست محمد خان بخیده برخاست و دینکل که متصدی است
از زاده رخان از نیمسنگه را چوپ سونگخی نوگرگشته باندک مت در عال از جایی بسیار پیدا کرد
را فی از همینی او را پسر خود سخنوار چون را فی بگرد و دوست محمد خان که پسر خوانده او بود بدانکی
زروز یورش وست ایقتد و قصبه بیسریه فرود آمد بسیه در تیول باج محمد خان یکی از امراء عیلی
بود و خوالی هند وستان لاسیان ملک الوده بنا به ضعف سلطنت تیمور خلیل از هر زان سفرساد
برداشتند مساوازان اغارت مینیوند را چوتان الوده مثل تھا کار پارسون وغیره قطاع الوده
را تامس خدام میسند بر اتاباراج و پرگنه بیسریه را باید میکردند تکوک چند کھتری و دارخان عالی
بیسریه ملازم جاگیر داشت و سرتبر را چوتان مل خونج شتند و دوست محمد خان بحروف قاضی محمد
و سبدل رای و عالم صنعت از نگوی و کربلا پای رای چوده هری بر سی هنر و پیه سالانه دادن که چاکیز
قرار واده بیسریه را با جاوه گرفت و برادران و مهوم خود را بهم آورد و عزم ملک کیری در سرکرد
و یک کس فتحیده را در پیرا یه گلستان بوضع پارسون برایی دیافت حال فرستاد وی نوشت
که درین هنگام پای بر سرکم یعنی پارسون با جماعت خود در شادی و عشرت نهاده است
دوست محمد خان با مردم آزمووده روای شده وقت نیم شب سیده منافق و مسالک اکباتن
آزموده که از پسر و خود با مردمان نلاور دخانه نمیسند پارسون هنگام غفلت در امیریه قیه
و برادران و درین مرحله محرومی از شرایط اراده از حد زیاده بودند سردار و سپاه تجهیزا
کشیده بر سر آنها رخندند و بسیار یکسی اکشند و برجمله اموال از زنان متصوف شدند و دوست محمد
نقاره لمحه نوخته گشت و که همت تسبیح ملک بابت شخصیتین که پیچی داده و او سه داره نهاده
سرکشان بالضریب تبع افشاران زیون ساخت اجی خان و مسی خان که از طرف محمد فاروق

ناظم شمسی با دو بونده قابل کرد و در دوست محمد خان قابویا فتحیه هردو را کشت ارجمندان قوم
دیوره مالک جگدیس پونکه زهرستان نامی بودند از ده نشین بوضع برگهیه مضافه بود بلطف
خواستند مزبان نمکور رنگ ایشان بدر و دست محمد خان برد و باج نماد را راجوتان پرسش نجیخانه
او را بینجا بر دنده شینند کوشش ایشان نمایان شد و در دوست محمد خان تسلی او کرد و در نظر
انتقام شرچند رو زنگنه شته بود که محاکم موضع رای پورگرمه دلو و غیره دار که راجوتان جگدیس پور
تبایح توافق در دوست فتح ایشان و قلعه جگدیس پورستند و در دوست محمد خان با مردم
چیده و تزک است پیش نشکار افلنان در باغ محل بر جگدیس پور بود و در رو آنکه و سفیر خود را
پیش سران جگدیس پور فرستاد و پیام افت چدگرد او را راجوتان نزیر فتحند و صیافت کردند
وروز دیگر برای ملاقات شناختند و در دوست محمد خان تقبیال کرد و دشیمه خود را در و پتواضع هر
غضبه داده بجهیله تقسیم عطر و پان برخاست پیش از زین کنکاش کرد و مردم حاکم بست اگر د
خیمه بطور خدم و ششم نشانیده با آنها گفته بود که چون من این خیمه برای شما میکمیک طلبان بهای خیمه
برایم برس کفار بزیر نمودم که ایشان بجهیله نمکور از خیمه برایم بدهم و نمکلان انتشار کم کرد
یگان یگان رازیخ کرد و در رو از داشتن از ان وزن از آن و دحلانی مشهور شد جگدیس پور
با زنان و اموال را راجوتان بدرست دوست محمد خان آمده بی جگدیس پور اسلام نمی
نماید کرد و درست کام عمارتش کوشیده آنها سکونت اختیار کرد و در رو از دوست پاچنیان
در اندک زمان قویی بازو گشته نباشد که لینه دیرینه با محمد فاروق صفت جنگ برکشید قریب
بسیانی در سوا و هوضوع جمال باگرایی محمد فاروق سپاه خود را چنگ و دوست محمد خان
گماشتند خود را همچوی فیل کمیسا استاده تماشای نیمان جنگ میکرد و در دوست محمد خان
سپاه خود را بشیر محمد خان کوچک برادر خود پسر و بر پیکار گردیدن گماشت و خود با لاران
در کمین کریوه جمال باگرایی پنهان گردیده مصاف جنگ میگزشت دین هنری و اینزرا تو
میوانی بگشته دو راهه باشیر محمد خان او کمیته نیزه از پیش گذاشته شیر محمد خان هم با اغل

زخم کاری برواد استه بود از و فرم شمشیر می‌باشد را دو پاره ساخته هر دو کای خان و اوزن پساه
 دوست محمد خان روگیرنیز نهاد و سپاه فاروق و تعاقد با قباد فاروق حکم کرد که فوجت
 شادیانه بیانند دوست محمد خان حربی خود را اوغلقت یافته برسش بخوبی بگشست آنامه
 او بدرست آمر دو ولیام بروی خود بسته پر فیلیش هوا شد و لاشه او را پیش خود گرفته بچنان
 کوس فتحی نواخت سپاه فاروق صدای کوس می‌شنیدند و میل قای خود از دردیده
 در پی گریختگان می‌دویدند قوع این واقعه قریب شام بود چون آنها بنشست
 دوست محمد خان سوی قلعه بجیل سه شنافت در بانان تعلق داشت فاروق کوش
 کرده بیرون دوست محمد خان را بنا برآپت فیل و نقاره و زنان فاروق و صدای
 ک عمر و دولت محمد فاروق خان بهادر زیاده با بلندتر میگافت حاکم فریز من خود گمان
 کرده در واکرند دوست محمد خان بسپاه خود را تعلق داشت فاروق را پیش
 قلعه کیان اندانسته قلعه را بکسان خود سپره مژدم فاروق را بدکرد و ازین فتح اقتدار
 دوبلالاگر دیده و زبان قلیل بیاوردی رجب جلیل بپیشتر پرگنات ماوهش محل پیور گلگانه
 او شش کمیته عیاش پور آنپایی ساخته پور اسی چهاره کدام کھیڑه احمد پیش
 باگر و دو راهه سیمور اچھا در دیبی پوره و غیره قابض و متصرف شد دیا بهادر
 صوبه بالوه آوازه ترقی دولت دی شنیده از دل الفتح او حین اشکر کشید دوست محمد خان
 از کشت لشکر وی پرسخورد بتعابه آمد و بماله عینی صوبه راز بون میزد و ساروگ
 و توپخانه او گرفته امیر کمیته شجاع حاصل پور عرض دوست محمد خان
 دیده علاوه خود بروی سپه و خود در سلاک نوکران در امدواب و لیل خان بیش کو دردی
 از جای خود چند ده و بیسیه رسیده با دوست محمد خان دوستانه برخود رخستین باهم که کما
 که نمک باتفاق کید گیرچانگیزی کند و هر چهار ماه می‌بست که مینمیه نمی‌خیش نایند و می‌خان
 این شوره که نزد مستحکم نکشته بود و گفتگو با هم خیش رو خود کید گزجنه برجخان استند دلیل خان

کشته شد ز قبایل بوروانی که بختندگانه کنون که از قلعه نامی ملکت بالوه است از عهد و زاده درست قوم گوئید بود لظا مشاه کوئند والی گنور را اخوانش حاکمان چین پیر باطنی مسموم کرد و بودند را فی کلایاتی زوجه وی با پسر خود فول شاه در قلعه گنور بود خبر مردانگی دوست محمد خان شنیده پنهان ملتی شد که عومن خون شوهرم از سرکشان باشی بگیرید و دوست محمد خان لشکر کشی کرد و برگزیده این غالبه مد و علاقه باری را شامل ملک خود کرد و بجلد وی این کار را یافی بخت است که کلایاتی شد چون این در گذشت دوست محمد خان قلعه وی را گشت گوئندان همیشه ملک مقتضه خویش کرد و ملک این مخدود گوئندان کرش را مقتنی بیدریغ ساخت و انخون متعاقاً بقیة دوست کشیده حسبیات ہر واحد قدری جایگزین خشیده مدنون خود ساخت نهند و چیزی نداشت
 یکیزد و یکصد و چهل هجری روز آدمیه بجوبال اکد بغاصله رسکروه از اسلام نگرفت و چند ده الگیز بزرگ سرکوه آباد بود پسند کرد و بنای قلعه سنگین و شنیانه بزرگ املاخته در گابادی خی کو تو و پیغمبر جنگ نای در شاهزاد شاه ایران با محمد شاه با شاه مهند وستان در آنکه یکیزد و یکصد و پنجاه و دو هجری زمانیکه نظام الملک آن صفت جا به فواب قمر الدین خان بهادر فتح جنگ از شاهزاده ای اماده بی بی روپکیده آباد بود کن نهاد مقصیل قلعه اسلام نگرسیده سرکوه که اکنون بنظام شکیری معروف است با لشکر قهار و پیاده و سوار بسیار فروآمد و خیال کرد که در آنکه یکیزد و یکصد و سی دو هجری قریب بر یانپور زمینکه باشد و لا و علیخان سپاه لشکر امیر الامر اسید حسین علیخان سادات باره و ایشان جنگ شده بود میر احمد خان برادر دوست محمد خان با پا صد سوار و دو نیم صد شتر نای فیق و لا و علیخان گشته با ایشان حسنه کرد سریان کشته شده باید اور وی دوست محمد خان هم از بدوها بانست او از بالوه بی خیل کرد
 تحقیقی وقت است که ناده زخم و پیکار شد دوست محمد خان هنود را همراه از دوی ایشان نهیده
 نیازند از بدو خود و کیمی اتفاق مطلع کرد و آشی مخدوده آبروی خود نگاه به است نظام ملک از سرعتناب گذشته بای محمد خان پسکلان دوست محمد خان را همراه خود بکن برو خصوصی دوست محمد خان

زیاده از سی سال در ترقی خود کوشید و نایابادی نزف و جنگ امیر کشتہ به مردمت پیش چشید و ترا
سال در سده بیکه از دوکی صدر و پنجاه و سه هزاری در بجه پاپل با خیاطی عجی بجان آن فرین پرورداند و از
قلعه بجه پاپل موسم فتح آغاز کرد و است مردم فون شد و پر شان فوج محمد خان در قصبه
بیرسی آسوده است و برادرش شیخ محمد خان در جنگ محمد غارق والفت محمد خان این جنگ ببورکه شده
و شاه محمد خان در جنگ یوا بهاد را فسرخیج راجه و حصار و میر محمد خان در جنگ لاعلیان قائم شد
کشتہ شدند برادرش عاقل محمد خان که بدویانی در است محمد خان سلطنه پدیده بجه غل و گذشت شیخ
یا محمد خان سلطان محمد خان شیخ محمد خان احتمل حرف اتفاق این باغ خان پیش بخواهی پیش بخواهی
پیش بخواهی پیش بخواهی

فصل دهم از کارنامه بای محمد خان

زمانیکه نشسته قارشدنی در است محمد خان نظام الملک الی دکن رسیده بای محمد خان افزود که پیش
برد گفت که اگر اغفاری برده چه شد مراذات حضور بجا هی پرس است که تا دیگاه بر سرمه سایگ است باد
این حرف نظام الملک از روی خوش قناده از اعانت خاصه بای هی مرابت نقاره بیشان
وحاجتی چه روا فتابی داده و خطاب نوابی بخشیده و سازه و سامان اشکن شایان همراه مودود
بجه پاپل فرموده چهل نوابی بای محمد خان در جنگ بجه پاپل شد سلطان محمد خان چفت هشت ساله
کوچک برادر خود را شهری و شکری بعد حلحت در است محمد خان رسیده بیش بسته به بودند از
حکومت فروکشیده خود بجهده ساله بر داده راست نکن گردید و سلطان محمد خان اقداری عالی بر
دوا و بعده تقالی و یوان قالی محمد خان خلعت نیابت یافت بدیوان نجی رام از رانی داشت هلام
را پسندیده و تجدید عمارت شکری کوشیده بدوه باش خود به بجا کرد و رفاقت خنیف و دوشل پیش
بکشورستانی گماشت و چند سال سیاهان و پهشاری و او زیپوره و غیره و امکنه قرب و جوار را
بتصرف خود آورده و بارچ کوشا و بدنیستی نتیز گردید و زیون ساخته بیشکله هاگرفت و شاویان گشت
و زیوره بر کوه بجانی گردیده از متصال و متراج و غارت نموده و مولانی بی را که دفتر کلام را جو پوت

یا بر تبرن بوده و محسن جمال مسیار داشت از جمله های این آنچه بجزیه که با بلوی خود مساخته باشند
بیشترها بنا صدای دوکوهه از بجوبال نمیدان بوضع بوربن بیشه طرف گردید و دلیله از جلکیده و
فاکشن با دو تا پانزده سال بعیش واقبال گذرا نمود و شهور شده اندیمه را و میصد و شصت
و هفت هجری بحث حق پیوست و در اسلام نگردد فون گردید چهار یاد و ذخیره و خی پسر داشت
نام سپران این است فیض محمد خان حیات محمد خان شیعه محمد خان حسین محمد خان پیش محمد خان

فصل سوم دنگل کوکوئن فیض محمد خان

بعد اتفاق نواب یار محمد خان بهادر دیوان بخشی را م در اسلام نگرد فیض محمد خان کلان پسر نواب
مرحوم را که بیا زده سال بود بر منصب امارت نشانید و امنیه را می دیگر کارام و ابراهیم خان جلیله
و عیشه ارکان برای است سلطان محمد خان بهادر خواه قوایب مرحوم را دنگل کوکوئن بر ساده ریاست
نشانیدند بخشی را م بجعیت پنج هزار کس مقابله سلطان محمد خان گردانید و سوآ و از تدبی
و تفنگ بلند شد بلراس ای عامل چین پور بایه ای این واقعه در رایته با سپاه خود بسیار دفعه
چهربیان را پیش سلطان محمد خان فرستاد و پیغام داد که من ترقیه اذ خود را م اگر فرمان شود
در وطن حصادر را یکم و خاطر مازیان را از دشنه بخشی را م غارنگ گردانم سلطان محمد خان فریب
وی خود را در لایا سپاه در وطن حصادر طلبیدند نام برده یکایی در شهر رسید و بروج شور و ابواب
بادر را بسان خود سپه در سلطان محمد خان را از شهر بدستور و ماین خدمت نایان پیش نواد
فیض محمد خان سرمهندی یافت سلطان محمد خان از شهر بدستور و ماین خدمت فیض
کوشید و بعد چند روز لشکری گرداد و در نزد کوکوئن نواب یه با فوج خود رسید و شهر
برآمد و سید ابراهیم قلعه ار را بر عمارتی فیل برداشتند در بر ایشان برگذاشتند خود را در حمیده
و سنجیده قریب نصیل شهراستا و چنانگ در نمیان عییگاه اتفاق ایقنا و سلطان محمد خان کی
و شلغمدار را سواری نواب لمان گردید دلیله از نزدیکیت اگر دا ابراهیم امکنست قریب شد که سیا

رو گرداند نواب پیشتر آمده بجهگان پر واخت و سلطان محمد خان رئیس است داد و می بزرگت خود را
با پاراد خود و صدر محمد خان از بیداران هنگام روز برخاست و نزد فرمانبر عزت خان ولی کور و ای
پناه جست و آنچه بزم دیر تراستاده و موضوع جمله که بجهگان پر وی بجهشت فتح قلعه را در جهت گذشت
که نام وی هزاری بود با خود آجنبته در قلعه نمکو شست و گیردا و دلن سپاه مصروف گشت
فاو بعین محمد خان بایی فرود کردن غبار این فتنه با سپاه جزی از بجهگان پر گذشت و میدان قلعه
قصبه سیوهن تسلیم احت که ره خیرمه خرگاه او فرشت و آخر کار سمعی صلحان رحبت گذشت و دیگر
وی بگذرد شست و پیان گرفت که خبر جهت گذشت ایشان در پیش بجهگان پیچ میگشت نکنند
چون این قضیه بکسانی طلب شد نواب سرکار افغانستان پر دولت خاتمه رجعت فرمود
و نهاد اختیار سلاطین بدرست کار برداشان خیر خواه و معمول ای بی ما ذم نهود پسرمه بایسو و گویند
روز جنگ سلطان محمد خان کا لور آمر شعلجی خوابی فریض محمد خان کشته شد منهود اوله بله ناله
که در آشای راه اسلام نگزد و یک عید کاه میزد و سوخته منصبه سان خنده و بعد چندی پیش آن
آغازینه دینین ناله بنا کا لو بجهگان شهرت گرفت تکلمه این که از بجهگان پرست شرق بغا
دوازده کروه یز قله کوهه واقع و از قلاغ نامی صوبه بالوه است قلعه ارگان نوی علیجان لان خواجه
ان طرف عالمگیرانی باشد اهله بی بوده و کمال غفلت بسرمی برداز غایت ضعف بسطت شد که
جاها در هند وستان نفتی باید اربود نواب پر قلعه ادار را غافل و کامل و معاطله به طلاقی فته قلعه را
بدرست آورده و عرض شد بعالمگیرانی نوشت که در دم او باش قلعه ادار پیش از این فتح
یافتند خواسته بودند که این حصار محکم اساس است اب درست آموده غشده بر پایانهند فدوی بمحاج
قاحه کم بدرست و قلعه ادار پیش خود گردید شست و باید عنایت باشد اهله و مردم سلطانی
اطلاع و ارشاد فرمان رضا و مسند قاعده ری فرستاده مرتبه نواب باد ارشاد افزان افزود
درین اشنا پیشوا ای بونه که از دکن تاد بایی امکان خانه بر اکثر سران هند غالب آمد کوس اما
بلاغی میزدند شست و پیش از فرما باید بمحاجه خان شکست خورد و دل خون در شست با خواه تنفس

و جمل مختار خان برادر نواب پیر محمد خان که ملازم او بود خواست که ریاست چهوبال ابراهیم را
کهارستان دوراندیش چون نیز وی مقاومت پایپیشا در خود نمیدارد صلح با جی مولانا چیلیس
شجاعل پر آشنه سپهیور دورانه اچخادر دیجی پوره و غیره پرگنات نیمه ملک ریاست چهوبال
بیوان پیشا پسره ازوستبر وی نجات یافته و باز در راه ایزده صد هفتاد و چهار هجری
چون سلطان شیخورا و معروف به جامع سوسان اوقیانویه احمد شاه ابدانی یا شکر بکران از دن
بدله رفت متصل چهوبال خمینه زدنواب اطلب که نواب ملاقات نکرد بحاج او از شخون گفت
عقریب باداوسری کرشتن گشکا هدله را ازو جو و ترکان یاک کرده چون بازگرد و معمان از
دوستان این افغان بر ارم نواب شنید و گفت انشا اللہ ہرگز بمراد خود رسید آخوند خان شد
که بحایو دشک او ازوست سپاه احمد شاه ابدانی و رسال غنکو بحمدی مقتول و مخدول گردید
که بست و ده بیزار زن و فرزند بندوان نامی و شجاعه ہزار گشت و ولک نرگا و پانصدی
بیست ہزار شتر و قندویین خارج از حساب در شکر ابدانی تقسیم یافت و طلوراین عینی در
مردم چهوبال محمل برگزشت نواب شد و پنجه عقاو دلایت نواب دارند و ایشان فضیل
اویلیا نخواند و گزید نوابه فرعی ابد پرینگار که در از قد در ازوست کم بخوبی کوششیں قیقی ا.
متوجه حیم المراج بود از چهوبال کمتری و ان رفت و دیوان بچی رام که راقق و فاقع مهات
پاییزشت بود نیز مردیک بدهی قوم گزند کل نیز قییم بالوه اند هتمالت کرد و تابع نوان خوش
گردانید و پیوسته در واقع و با این ملک و رفاه رعایا اسلی میکرد چون وی در گذشت پیش
خانیسی رام بجای پدر دیوان ریاست شد و خدمات خوده بمنور و ادبی کا و کشان قصاید پیش
برید و دلکشی خود تعصب و زنیدنا چادر و کوس ان غمان آتفاق کزده و کشته شد شد
غرت خان بر دیوانی رسید فی فاحش اه را زهر او و بکشت لاله بسری سکله خلعت نیابت پر
یسین مختار خان براد خرد نواب خبر نیافت که منا لمال پرسکسری سکه بازنی از خاندان اکا برابر فخر
سر لفقت دارد بدریافت این حال غیرت بوده با اتفاق دیگر افغانان پیش و پدری بند و بکشت

ازنان شان بخیل و رشک خود دیافت بازی بر و روت در خانگی شروع آتش هر دادند و کلان در دم بروای پسرید و لاشهای هکمان نایاب گشت نواب ابرین تا سفت بسیار روزگار و محدود دیوانی بیمه خان سپه رخود بعراضه است مقام ریش شد و یازدهم ماه ذی قعده آدمیه روز بعد شادپیش سنه یکهزار و یک صد و نود و یک هجری ازین جهان انتقال کرد و قاعده کمته مدفون است لشنبه بزرگ برپاش ساخته اندواین تاریخ و عبارت بر لوح مرمریان کنده بقیط عجم

نواب فیض محمد بیسا اور دوران	که بست عنتیه او مصدوم را داشته شناخت سویی سر امیکه بدیه عاذمه شد است نامه در و طربن یاده سه جسان بجا تم ادول دست فتوه اساس آه و غفاران ببلدان نهاده سه سرور و نخمه ز کار خود را فستاده سه ستاره دیده حیرت بهم کشاده سه بمانشی که بروباشد اعتماده سه سخاوت و کرم و نبل وجود و داده سه	ازین جهان چو ملالت بخاطرش ره بیات که ازم عتم که بع الم را انتقالش نمیست زین بخاک لشست فناک سیه پوشیده گل است چال گریان و لاله دانع بدل صرایی نوچه که و جام حیرت آمودست بنج کلعت بسر آتش نزیخ و عنتیم و مر چوستجویی بسال وصال او کردم لکفت قمیمه که ز حلتش شده بیهیش
------------------------------	--	--

لمترن خادمان نواب صاحب غفرانه ایما عاجزه غریب الوطن سماهه صه الحجه بیوته بنای این رو خدمه کنانید سنه یکهزار و یک صد و نود و یک هجری ناظم قطع شیخ قادجاش فصل چهارم در ذکر حکمرانی نواب حیات محمد خان دیوانی حجیوی خان و نیابت مرید خان و عرج دولت و اقتدار بسیار فی زیر محمد خان چون نواب فیض محمد خان لاول در گذشت بشوره ارکان ریاست و مملو لابی بی شنخان پهادر کوچک نواب معلوم غره محروم سنه یکهزار و یک صد و نود و ده هجری روز چهارشنبه
--

بر مسند امارت نزت است خدیو کش رو بھوپال همانچنان جلوی داشت در جریان پاریزیست
 بھوپال دیده شد که بعد انتقال نواب غصیم محمد خان با هم زیارت شده بود صاحب کبوتری عرف
 بهو بیکم و حجج نواب مرحوم میکفت که مجرای بر قم نواب غصیم شده باشد و فتحوار را باست من
 باشم و حیات محمد خان جاعی فراهم آورده بجا هم خود مستعد فضای اشتسته بود و شریف محمد خان
 بعد اگاه مردم سپاه جمع ساعت آماده چند گشت و میکنند محمد خان که بعد پانزده روز از انتقال
 نواب انتقال کرد پس از وی بجا هم خود ساماں جمال همیا داشتند و بر سرستان بکاره علاوه
 سپاه سلطنه و حاصه نیازداشت و مجرای سپاه و ایلکاران سیم و شام پر قبر نواب مرحوم میکشت
 درین وقت ماجی صاحبجهه مولانی بی زنده بود بهو بیکم صاحبجهه ایسیار نهادیش که در کاریست
 نی مرغ نمیشود از برادران نواب هر کراپسند فرماید بر مسند حاکمت فشار نیا خر کار بعد از این
 و تضمیم بیمار چنان و فقر شد که حیات محمد خان مجنون بیکم صاحبجهه همکار دیوانی کرد و باشد و باقی
 برادران بجال خود پیشند حیات محمد خان نخستین خلعت دیوانی پوشیده سه چهارماه
 بیند و بسته ریاست پرداخته اختیار ملک پیدا کرده و خلعت دیوانی بچھوٹ خان داده خود
 نواب گردید و بجز بزم هام صاحب بها در تاریخ خود نوشتہ اندک دران وقت جنرل گذر و مسما
 بها در بساپاه انگلیزی وارد سواو بھوپال شد بھوپالیان خواستند که شورش شاید نواب
 حیات محمد خان منع کرد و با ایشان و دوستانه پیش آمد و اطمینان دار از مسوده باین جهت دوست
 نواب بھوپال و صاحب ایشان عالیشان همادریا دکار شد لیکن قوم مرغیه پر پیشی دیانت پس ایما
 از علاوه بھوپال ویران کرد و بجزی طاس پرسپی سکور صاحب بها در کاشتہ که بجزی
 آن دیه صاحب بها در باواسان هستند صاحب بها در سفرهند و مستان کرد و بود و ای بھوپال
 با بجزی پیشی و محبت تمام پیش آن بجزی صاحب بها در سلاحله آن شکر کنار اخلاص نواب
 شنیده سند بجا ای احتمال میان سرکار پیشی بها در وودمان نواب بھوپال و بیرون مدد
 از طرف کمپنی بها در باوا لا درجا ایشان نیکاهم حدوث فتن و سوانح نوشته نواب پیش کو پسر

و از از زیر با گذشت و درین وقت محل مکان بجهوپال هست لکن پس از بود از سخن در تحقیق لکن پس از
برای حروف نوات نواب هر قدر بود که ناشی است آن همچ سروکار نمی شست و باقی در مصادر
سپاه ولادخان یا است انتقایا ناسب بود که قواب امیران نیز با خلقت بود این نواب مرد
گوششین بایمان بود راموری است که دخلن میکرد و صاحب قبی بنی حاکمانه دخل راه میری است
میکرد و خلاق را گویند اگر قلعه قم خوبید امیر شجاع ناید نواب حیات محمد خان چهار غلام رهشت یکی
فولادخان گویند و دوم حمیشید خان شیر فروش سوم سلام خان چهارم چھوئی خان بنی همچ این
چهارچهار سلطان شده بودند اول بعد نواب فولادخان با تفاوت لاله چهار لانا ناخ و در جنگ که
دویانی ریخت ارجام داد و چون دوی در فساد غزدان بجهوپال کشته شد چھوئی خان که آدم
دانشمند بود و بشوره مولابی بی پازدیدم باز دوی القعدة الحرام سنه کیمیار و یکصد و یو و دو و چهار
روز پنجمین به دیوانی یا است بجهوپال گشت مولابی بی چهارچهار حکومت تقلیل نمی شریعت ایام چهار
بنزگی دوی رسیم غزدان وارکان دولت بهم فران پذیرا و بودند هشتاد سال نمی کرد
همه خرد و کلان او را باجی صاحب میگفتند گویند بسیار سخنی و حیم و مصنوعی ملک بود و ترقی
چھوئی خان از ته دل نیخواست و چھوئی خان در نوشت و فوائد و حساب بقاعدہ سیا
اصل دفتر مهارت تمام داشت و فرمایه مولابی بی بسیار میکرد و با برداشتن قرب و جوا
سازگاریها منوده بود و خصوصاً با همایچی سیندیه و الی کوالياره و ایلهیده بانی و الی اندیزگویند
لکیبا پرسید اباده در پر شریعت خیل پنثاره گرفتات بجهوپال اغارت و تاراج کرد و بجهوئی خان
فوج کشی کرد پس ای را گذشت و چهارصد پنثاره گرفتار آمدند چھوئی خان هر کمی را و استار و پنثاره
داده به کار و گفت اگر بار دگر تملک مخواهید که همین گونه مهانی شما بگیر ایامی در بارزین حر
شگفت کردند و می گفت اینها در خور ته قائم میگند دلیلی ایشان پر پشتگی مرد شد است
و مرد شده ام و زبردست انبیاء را گذشت ایشان پل پاندا احسان خود کرد و تم تا باز رویان طرف
آنکه شد و آخز چنان شد که تا چھوئی خان زنده بود پنثاره گرد و شر بجهوپال مکر دینهاین گفتگو را

لائخانی را مودت نایاب چه خود فوسته است بعویکر از دیوانی چهوئی خان خون در جابر داشت از
شروعین محمد خان بن فاضل محمد خان بن دوست محمد خان بادار با خود آمیخته گفت نواب
غلام چهوئی خان را مختار راست گردانیده بدل برادران رازیر حکم وی داشته است غیره است
شما کجا رفت که پیش از سفرم میکنید مگر خیال نداشت ناموس نیخ نیست بلکه من بجای شما میپردازم
از زندگان روی می برآوردم شریف محمد خان گفت په باید گرد و ناب تحدا کار خود است هر کرا
سیخوا پیشوای زده هر که ایخواهی انداند یکم گفت شردم زرداں بیارت اگرچه صدای
کاری هیتوانید که در شریف محمد خان بگفته تویی نایاری خورده آخوان نه تنقق ساخت و پوشیده
بلکه کار و دلن سپاه مصروف شرچون هنگام کارهایکم ند کوپل سیاه هم ملعوتا بمالعچه پرسد
شریف محمد خان چیزگشته از بحوبال برخاسته بسیور آمد و سپاه خود آنسته پیش خود وزیر محمد خان
با اهل خانه خود در شرکت کردین وقت بدست مردمه بود سخا نه میرعبدالرسول میرعبدالباق
بلکه شدت و خوست که خستین قله کنور را بگیر و بنا بر آن کوفی خان قاعده را با خود آینه شده سپاه خود
با آن سوره دان کرد و نواب حیات محمد خان این خبر را یافته سید کاظم علی را بایخ سوار و پیاده
طرف گنور رخصت کرد پائین قلعه تلاقی فرعین دست بهم داد بعد تیز و اویز بسیار زیوج
شریف محمد خان بگزینست و میر کاظم علی بجهت حق پیوست نواب کیمیت لکه ختن آمد
و شهادت سید و رایغنه معتمدی را بآفحنجی دلاور بر گنور فرستاد و کوچخان ابصون طلبیه قدر و پیش
شریف محمد خان با سپاه خود که تجینا هفت صد کس باشد و آنکه سپاه عال شش که بجداد او که
وسواران غایتگریند اره با مختار محمد خان بمناسبت محمد خان و مشرف محمد خان عاشق محمد خان
و مخالف محمد خان برادران خود بجهت محمد خان بمناسبت محمد خان بن دیوان عاقل خان بقصبه بیرون
برگشت چهوئی خان دیوان چون برین باجران اگاه شد حسین محمد خان میر از خانی پیش از خواه
بن دوست محمد خان هر چون و اوز خان کمال زنی را بآفحنجیه برای مقابله داشت ایشان فرستاد
سمت اخرب بخاصلیخ کروه از بحوبال بر موضع پند اشناز دهم ماه جادی الاؤی شد

لکیزه رود و صد و یک پیغمبری قدسی روز شنبه هر دو فوج باشد که رخوردند خیل چهاره و سما
عامل آن شش کشت سپاه بجهوپال دیده پیمان رفاقت فراموش کرد که بیخت و فوج شریف محظوظ
بهم رو با فراز نهاد ناچار شریف محمد خان با برادران گلیل دست از جان شسته و میدان صفت
پایی تثبات افسرده و ادم را لکی داده قیچ از نیام برکشیده آپان با دیپا را بچنان آورده و درب
سپاه بجهوپال در اند و چند تن سورا ران نام خواه از بالای زین بر روی زین امام اختت اگر که
سورا ران نیزه کذا بجهوپال نه هستونا فتح شریف محمد خان و برادرانش سوابی کامل محمد خان که
از قلب سپاه مردازه و اهجان بسلامت برویده کشتند و سهای مقتوان را بجهوپال آوردند
تواب ازین و آنمه نگاین شد و حکم بفرن کردن سرایی کشتگان داده گویند بعد این ساخته خوبی خان
بید غدر غد کرد دیده سرما پاغر و گشت و سرکشان افغانستان را پیش خود بزنانوی اربیل شانیده بران
نوایل رزگر کاشش بسجید زندگانی و می درول نواب بسیار است بسبیعی با ازاد وح
دویانی شخواره اقتاد ناچار خواستند که کدام حیله خود نواب اباشند و ملک بجهوپال اباشند
یا کی را از میان خود بسرواری گزینند غمین دین خیال هنگام فرست می جستند تا آنکه روز
عید الفطر و میکه نواب عیات محمد خان از نمار عینه برگشت و برای سلام مهولا بی بحسب تم
معمود درون قصر قلعه کهنه رفت سخا محمد خان پسرین محمد خان که مردی پریشان نیز
قوی اندام دارد با جو حق افغانستان بقلعه ند کور در اند و سر فراز محمد خان عوف کوئی خان پسر
حضر محمد خان فلانه اشاره داشت محمد خان ابا برخی سپاه برد قلعه اشانید و در کیاخان میان خان
را با خود گرفته بقاعده مستقره درون محل شد و کوشش بجا آورد و نزد عید گذراندیز نزدیک
نوایش است و انسه در چخن را اند در اثنا هی خن گفت کشان غلامی ابر خواهین گماشته مرتبه او را
نمایم از شش اید او را غسل کنندیده یارا گمیکه اورا کشت شر وی را فرع کنید نواب فرمود
او غلام نزدیم من نیست مثل فرزند انش پرورده ام و بنابر جسن عقیدت و پاکی طیعت و
دیوان یا است خود گردانیده ام منوز از وی کلام نکنی سر نزد و ناشایسته و نایایسته

نیامده که سیاستش نغم اگر باشناک دام استادی کروه باشد باید گفت که کوشانی وی نایم و درین قیفر
پیکنگ‌گمان بخات محمد خان جربه خواست که بخنج بخیر خوب نواب را پیر سلام چو مبارکه از پس
پرده این همه سخنان کوش میکردی عالیا در حرم سلطان کاره چوب تقد که بدسته خوش شست
برفرق شفات محمد خان زدن نان محلس ابودایدیان لجراف نمایاد آغاز نهادند شیخ مقیم و حاجی ایان
و حاجی میان و علی خان و دو الفقار خان مصطفیان نواب درون حرم سلطان خیره باعیان
نیز شیخ که فتنه و سازنهاشی شان جدا ساخته کوی خان حال می‌ساخته زود از در تعالی برخاسته
وان شهر سبک برآمده راه انبان پانی جاگیر خود گرفت راجه بخواهان تخد که برای سلام عید بدریا
آمده بود نیز درین معزک کشته شد چپوئی خان بعدها میان داقعه چون وید که سلامت هنرخانه
بخوبیان و شوارست لاجرم بسیاری را از ایشان کشت و بسیاری را از شهر پدر کرد و از بیان
محمد و سیان گرفت در حوالی بخوبیان ملاحظه ان خود بنشاند و مقر و مسرکشی اغفانان بخانه ایان
برای بکرد اگرچه این هظام باعث اندفاع کامل فتنه و فساد نشد اما بحسبت بندهمی باقی آمد
بنده بحسبت صورت بحسبت سپس چپوئی خان سمت شرق بلده بخوبیان بر روی بان گنجای
پلی بنگل از سنگ و پیچ بانهاد میر عابد و علی‌النبی و از وغایان تغیر بوند تجھیزین گردش خند
کند چون عمرش بسیار مده بود که خندق ناتمام ناید تجھیزین قلعه شیخ کلهر را تعمیر و درست کنکه
ساخت و عمارت عالی برای خود طرح اذاخت و درین ایام مولایی بی درگذشت و بجهد
سنگین از بناهای عالیه ایشان هنوز یادگار نامده است چپوئی خان در میان از امدوی فرز
و زن لاغر با مردم سخن بلجاجت و چاپوسی میکرد و فرض هند و ایه و داشت بیست و همراه جمادی از خود
فنسه کیم زرود و صد و نه هجری بوز شنبه آخر شعبه چهل سال درگذشت روز دیگر درون قلعه
فتح کله و مدفن کردید امیر محمد خان پیش بحایت یاران خود نواب خان دار ایشان
محمد خان داؤ و خان امام خان و نیر خان میرزا میل میرسد اقتد میر حاتم و غیره خلعت دیوان
از نواب حائل کرد و ایشانی اذرا ازدواج شد بی بهره وایفته هموایی فشن ایاره هر چه خو تمند کرد

و بینی اوس و اضافت از پادشاه تند قواله من جمله رایته اور نعمت‌خان فرموده و کام داول
با انصاف خود از شهر پر رو به راه ایان او استادی کروه و از شهر تفت و قلعه فتح کرد و شسته
بچنانکه فواب پرداختند و بتوپ و تفنگ در ساختند ما آنکه خلی خانه‌ای شهربه بیان صد
گلکوله در هم نکست بعد و دسته و زر که حوصله شنگی کرد تاب محله و خود نمیده فرار بر قرار کردند
و درست بخراش و اموال رایی شهربه از کروه تجھیم ششک را پس کرد و در دنیم شب
در پچه مشرق روی قلعه را کشاده جاده ناپیور پرسند و میش اجده چوچی بجهو سلیما حاکم آنجا
رسیده بسلک نوکرانش در کنداده ایگل بفتح قلعه هوشانگ با در بگنجیده راحده ناپیور پیچان را
سوار و پیاده بسر کرد کی سکه هام با پویا پانوزنگ پشت و بوستان رسیده پوش بایی گل غیر
قلعه هوشانگ آباد فرستاد سپاه ناپیور قلعه نمکور را محاصره کرد و شیخ مقیم قلعه وارد و نبرد پیا
کرد قلعه داشت بداغه و شمن پرداخت و چنانکه ایدکه کوشیده از بجهویان هم و هزار پیا
بسه داری چشی خیراتی اعل و محاب خان بیک تلکهیان نمکور کیل کرد با هم چندی بزد و پیک
اتفاق اتفاق شجی مولوی محمدخان کاملی با صد افغان و شمشیرهایی تبان از قلعه نمکور برآمد
بینک کاه بزمیام امرای ناپیور ساخت و چند سران لقا را بد و فتح فرستاد ازین بخون نزدی
عنهیم در شکر مخالف اتفاق ایشان بعد ازین نسبت به تباخه بکشتنیکی از بالائی خشیل بندو
سرهاد مردان بجهیین محمدخان سیدی احوال جان دار و فوج غنیم تعاقب کرد و مسلطه
از هر سو محاصره نموده مصاف سخت اند اضنه فوج بجهویان شکست خورد و از دنیای نزدی
بلکند شست و قلعه وار بمانده توکان شمش و کوشش نموده آخر کاره جزگ لکشتن قلعه نیزه
قلعه را بدست آنها بازگذشتند ایشان بسلامت بر دفعه ناپیور قلعه ره مصروف شد کویند از این
در اول سنه کیمیار و دو صد و ده هجری رومند هشت را مکعبه و دیوانی چهوئی خان نتصدی
ذوق‌رش بود ستاره اقبالی شناخته خطاب ایگلی یافتہ دیوان ریاست کشت و بر سند حکومت
نشست وزن چهوئی خان دیوان بعد مردن شوهر خود و بدر شدن پیر در شیخ رفت این

و ای توک برای وی قدری مادر مقرب فرمود و پسرش امیر محمد خان نزد نواب خوش خان این طبق
ریس جباره رفت و در چهار گاه کمیته نوکران وی منسلک شد چون ثبت نیست بجهوالان بین
سرمه کشید رفته شخصی با چند سوار بر دشنه رسیده امدادیان آمدند خواسته بدان نهادند
که درون بیاید وی گفت من وزیر محمد خان پسر شریعت محمد خان برادر عزم زاد نواب حیات محمد خان
این حسب نواب سید او پیش خود طلبید و از حالش پرسید و گفت بعد نهضت از بجهوالان چون
زنگی کردید گفت از ظلم و تهم حچوی خان برداشته آواره کشیتم و مدی نزد همی سندگان را چوپت
او شهواهی در قراقچی سبزه دیم و از انجا بعید را کابود کن شناخته در پیاوه نظام الملائک صفت
بها در نوکرشید یعنی چون حالات ویرانی بجهوالان بگوش خود را فسوسی سیار آمد حالا باراده خان
آمده ایم نوابین حروف از ایشان خوش کرده از منتهی برخاسته در بر گرفت و پسر خود را از دزد
می بینیم که تو گمیان این یاست باشی بعد چند راه نواب بهرت ام از دیوانی بر سند
خواست که ایشان را دیوان ریاست گرداند و خوش محمد خان فرزند نواب بافع آمد و عصمت
زو به نواب گفت که این کس اختیار نباید و او کمیته آن ستمانه که بزرگان وی رفته است
به غرب میل خود را زدن خواستگار خون پر خودست نواب حیات محمد خان فخر عزم کرد و بعد این
حکیم سیف الدین مرید محمد خان پسر صفت محمد خان پسر سلطان محمد خان طلبید همراه محمد خان
که از درست نظمش در حجت گله خلاق سجان آمد بدو باز ارجاعیان را دزد و هم باز دی لقمه
روز بشنبه سنه کنیز رود و صد و نه هجری وارد بجهوالان گشته بیرون شهر و میان بدر خود را داد
و تمام روز بیاد بزرگان خود باندوه گذرانید و دسته همای اور برگرفته به های های هنری داشت و پیش
ساهو کاران رشت چون با نواب ملاقات کرد سخنهاي چاپوسي و سالوسی سیار کرد از خود
بحمدی همی ساخت که در اول ملاقات جای او بدل نواب زیاده از خوش محمد خان گردید
بعد ملاقات نواب در عالم محل جهت سلام عصمت بگم صاحبته فت و از دور که نوش بیا اور
و باز نشست و نمک گفته سخنهاي فریب کمیز دل نمیصا هم خوش ساخت همچنین باجله

شکران و شهر ران با خلاق و دوستی تا مامضی آمد بلکه با هر کسی برادران گماشته بود و از خود رفته
 خود رفته که داشتند اینها باعثی ناخوان آمدند او را در شهر زیر بون نهسته گفتند باید وید انجام می‌
 آمدند پس شدند با جمله فواب به سبل عکیم سمعت الدین و گلخانی میان یازدهم حادی الا ولی سنه
 یکهزار و بیصد و یازده هجری خلعت آنرا بتدا و خشیده بزمی محمد خان نائب یاست شاه
 غربیان رانیقه اهلکاران را نهشتند از اسلام خلاق نمود و بصرف زخیره خل منزهه را از
 بخواهیان بگردند نهادند و بعد این مراجعت از جمال اول گشت بر بود زان اچه هجری ام
 ستمهای بود و راجه هم است ام و خواهرزاده هش خیالی را هم را یک نیم ماه قید و شسته با خند و هزار
 روپیه جایه را که کرو و چیل شترش پنده اه و دیگر سران اطراف و زبان زبان بشیره بو و تحقیقت
 فوج نتویشت کرد اما در دادون ماہوار کوتاهی کرد و دنگ نمود سپاه بسبب نیافشن تنخواه
 تا پنجه اه کارا و بلو ایش عرمی محمد خان از هر خانه بقدیمیست نقد و زبرگفت با کسانیکه بلهطن
 مداری پیش که بود و شیخ آغازیه بران هم بیج سود عالم اشد و اینهم حاصله اه که تا زندگانی
 نیفتاد و زیست از ازشت قرضن پیش ازه شست باید هم حجب سنه ند کور و زرشنبه وقت
 عصر مردم محمد خان بدوک عصمه بیک رفت و گفت که صادر بیان نمود خل میان اگر سپاه
 کم سیکه و ششان میزند و اگر سیکه و زنقد بایم چند لات و پیه بپید که در سپاه ششم کنم کنگفت
 شما دیوان رایست هستید تا بیکم بمندید و بدمید نزدوم نزد قدر کجا است که جواه شما کنم اگر عقلاً
 پیش از وده بیش نامبرده شما هست خان که بخان عیش خان رفاقتی در اشاره کرد آنها تیرچه
 در دن پرده خزیده عضدت بیک رامع کلاب خواجه جبار محمد علی یوه و دیگر زیر تین گرفته از جا
 گشتنده کسان مردم محمد خان در بیم فرام آمده نقد و جنس خانه بینجا برند مردم محمد خان جمله
 نیمیست که احتجت که بخواه فرستاده و پیرای سبق بدنای خود هست این حرکت بزند غوث محمد خان
 پسر شفاب پرست بکوی این منعی را مین گفتند بود و بعد قتل سکم باعی گشته و قاعده شسته گذشت
 پرستش و شهی بجهه مدعایی درخواستی آثار رساله صدردم اذوشقش عاجز آمده یمش بزند

پیش خدا دست و عابر برشته زوال الش میخواستند فری اند قلم فتح که کافی شود این بقایه کننه
آمد و بقیه نواب نیش محمد خان سیده با وزیر غربی محلخ خود بست لجتی آنجا آزمده بود که خوب بشه
بینک دیده بیدار شد و دست در ان کرفته در شیخ پیشست و تقدیع فتح که باز آمد گویند هر چهار
بعقصمه ز فاخت نزد اکنن میرفت دیوانه و ابریزون می آمد و سرمه بیشید و میگفت که در نهادن
آتشی افتداده که ازان می سیوز و قابیدا هم در قرارم و پوچ حشم فی بندم اشکان میب شیر و مار
و پرسی در خواب می بینم که گویا قصد هاگان نم دارد و پیشست عزم کشتن غوث محمد خان و زیر محمد خان
بسخاطر داشت اما میز نشد و زیر محمد خان دران هنگام برپنداهه تا محظی بود مرید محمد خان خلی در زبانه
قتل اشیان بنام حسین خان عالم خان و پسر ایشان فوشت اتفاقا آن خلط بدشت میر محمد خان نداد و زیر محمد خان
بر باره اوقوف یافته بر سر سیم خان مذکور تاخت وی حواس کم کرد و بگریخت و زیر محمد خان جله
اسباب و حشم و توپخانه بقیه خود را در دو هم قلعه چکی کرد و گنوار امتصروف گردید نواب
حیات محمد خان بادیداین حال کوئی خان جاگیر و ارانبانی را با قدر عطا می خلعت نیابت پیر
رفع ختنه مرید محمد خان طلبید کوئی خان از قرق خود جنبیده و در سونو محل پور باز و زیر محمد خان ملائی
گشت و پرورد و پر ابر و بجهوپال رسیده و زیر محمد خان قریب پل پیخته دیوان چھوئی خان پیره
خود کرد و کوئی خان بوضع چھوئا خیم زده مرید محمد خان چون از دروداین هر دو دگاهی یافت بالا
اسگلکه چهوبه سر فخر را که از طرف سینه زده بیهی ماور بود برا می گلک خود طلبیده و می باشیست هزار فتح
آمد و زد و یک عیدگاه برابر فتح که در فرقه امداد و گفت او لک دادم قلعه اند یا است بجهوپال بن سایر
بعد موسامیکم و با دشمن شامی چکم مرید محمد خان خوشت که قلعه اسلام نگر بده لاجرم نواب
سینه زنان اکه نزور پس ای نوکر را پست بجهوپال امدو قلعه فتح که سپرده و غوث محمد خان اد کند
امیر خان گذشتہ بالارا اور اقلیم اسلام نگر بزد تفاو و محمد خان قلعه داده شجاع حکم موقی بکم خواه نهاده
حیات محمد خان و عمره و زیر محمد خان بلخی احمد اپنوه است و پیغمبر توب و بان قافیه بغذیگان
ساخت مرید محمد خان گریش و صوبه بخود را بر اینیون بوده قلعه آنجا تقوییں نمود بالارا و خانه

بجان بیان نمایم از اطراف خود آنجا نشانیده خود بسرخ پر گشت و بعد سپاه باسی یا چهل هزار پیاده و سواره توپخانه و غیره سامان پیکار از سرخ پر چوبیال آمد و بمیدان گونبد پوره که بر اصله یکی میل از شهرت فردآمده و زدیگر فواب غوش محمد خان و وزیر محمد خان بهادر با پیکه و شتنه در میدان نیک آنون راغ فرست فاست صفت جنگ کشیدند غریق قوب و با بن از هر دو سو بلند و گشت و خون بسیار گردید بالدار او شکست نمایان خود ره گشت و تا سرخ پر چهار نای استاد و نوای سپاه خان فوکری گند از هشت پیش جوشت او پلک رفت و بیا و عی قدمت سرور و لشکر ش و مردی محمد خان که همراه بالدار او گزینن سپره خ رفته بود بالدار او او را قید کرد و زمزمه عود طلب سید یوسفی گفتند خصم پیش نیست چون این گفتن سودنداد احتمام کارالماسان گشتری بر اورده فرد بروز بالدار او از امکانه افتاده بجان حیات لاشه او را تا در فرذ فتن شدن ندا آخر چون لاشه و پوکر و بقین نیست که وی مرده است اجازت گو رکن داد افغانان بجهویال مردی محمد خان ا بندی یا دیگنند اگر سپره خ میر و ندبر قبر او بجای فاتح پیش پاپوش زدن واجب می شناسند لقصه بعد فقط مردی محمد خان نمایان وزیر محمد خان با غوش محمد خان نزد فواب حیات محمد خان آمده فتحار کارهای شد و مناطب بوزیر الادله گشت سمع مردان این مصالع بود و مقدار هشت سلطان محمد وزیر و چون وزیر محمد خان نایب یافت شد که بخان این منصبی نیست رنجیده از هجویال بقصبه انبایانی رفت وزیر محمد خان ولایت محمد خان ساربایی گرفتن قلعه رسیمان دست ایشان بالارا و خصت کرد وی بحوالی تعلیمه رسیده در مضايقه قلعه‌گیان کو شیده و چون دید که کلوه را توب بر فراز کوهه نیز سد بخط طرق پرداخته بسد غله مسدود شد و درین نمایان وزیر محمد خان همراه عقب سیده و رجاها ویران رسیمان مورچه‌بندی ساخت بجان بیل چار و ناچار از قلعه خروز آمد و می مصاف کرد گشت و اندرون حصار است جمله عایمی رسیمان نیز امده و قلعه بود چون غله مخصوص شد قلعه را از قلعه رسیمان کرد اشکانیان بجهویال که بیشتر قوم روزه بیل بود و درست بتاریخ کشاده بآنمان و خزان و گوکان آنچه کردند که درند بجان بیل همان طول عمر

تنهای آمده معرفت قائم خان و گل خان و سلطان خان سکنه سرخیه پیغام مسح کرد و بر
گرفتن سی هزار روپیه برای دادن با هوا سپاه خود خالی مندون قلعه قرارداد چنانچه نزد کسر
از وزیر محمد خان گرفته و توپهای کلان را از فراز برج قلعه بسیارین اندانه بازدست را بازبینی
نمایند و راه سروخ پیش گرفتیں واقعه در آخر سال یکهزار و دو هزار و دوازده هجری
اتفاق افتاد تا چشم ایشان شستی و شستی را ایشان امداد نمایند و وزیر محمد خان بعد فتح ایشان
لشکر را بنا پانی کشید و بعد عینک بسیار سفر از محمد خان عرف کوچخان ایشان کرد و به قاعده زدن
محبوس ساخت بعد چند روز نواب حیات محمد خان از تعصیر سفر از محمد خان ف کوچخان لذت
واز قیده نموده قطعنی شد و همین ایام وزیر محمد خان قلعه ایشان کشید با در این خود تجهیز
قلعه را مفتح ساخت و ایلی ناکپور فخر خان را ضعیف بخشید و نگ پنداشت و سعد پاپند است
با فوج گران کیل کوتا قلعه نزد را باز کی نزد سپاه بوسنگ آباد رسیده با فوج بجهولان از بادراد
ما چاشت صفت چند کره است فوج ناکپور قرب چهل هزار روپیه باشند و بجهولان از بادراد
وزیر محمد خان چون دید که باری جزو علی صالحی صاحب بختی همچویی نماید و است همچویی در این قلعه
چارتگی نمود و شمنان اور اشنیلایان غافمه جلوی نزد قضا آمدند و وزیر محمد خان یمند سکسیه از حیث
وی خندق را که دوازده کم بینا بود بر جسته قدم در دیان حصار در نواحی فوج ناکپور پیشنهاد کرد
رسیده قلعه را محاصه کرد و وزیر محمد خان چهار پیش روز موقوفه نماید و دکار خود از دشیزه و دیده
در شبستن همچ سود نمیست با معده و دلکه درون قلعه بودند سبک برخاسته از در بایی نزد لکلادسته
بعصر ای و شوار گزگز نزد پیش است ناکپور میلن تعلیم اگر فتقه از نی قلعه دران بن پر لب
دریایی نزدیک از آنکه سنگ در کمال تنحیک ممکن بود در سه دهه دوازده صد و پنجاه و دو هزار
صاحب این بنا در او شکسته با خاک برآبر کردند و هنالا بجز دیوار یکی بر لب نزدیکی
دیگر از روی باقی نمیست نواب حیات محمد خان باز شوخ طبعی و جنگوی وزیر محمد خان خود است که
اما دیسیه ناید لکن کجا میتوانست کرد که دیگری در خوزستان قائم نموده خود نزد خود نشست

و در جمله دستور خوش خان بهادر چنان که شجاعت و مرانگی تعجبیه بوده خان حلقه است
و طبقه نواب تن آسانی و سهل اسکاری مضمون پیش رکنده نواب از همه اجرات داشت
از دشنهای چنانکه بیشتره پسخوشیش کار و بار خود با خان پسر داماد فوجی سرخجامه نشد و با
اختیار وی زدن منظمه کرد و فیاضین خوش خوان دندیر محمد خان پسر داماد فوجی سرخجامه نشد و با
چهار مرتبه جنگ شد و جنگ چهارم که بر موضع پیش کوهه و پرگهنه تا انفاق افتاده اسد بیگ دید
طلازانی عتمد نواب حیات محمد خان کشته شدند خوش خوان محمد شاه خان را از سر قرقچ و
کریم خان پنداه ساز شجا علیو طلبیده با خود آمیخت لین هردو با سپاه خود آمدند و دزیر محمد خان
بهر از قاعده اسلام نگیریده و در سوا در بجهوپال بهاره باعث نوبهای صاف کرد و در عین هنگاهه زخم داشت
آمه هرگئی بجای خود گرفشت پس میان یعنی هر دو ناچاقی شد محمد شاه خان با اکبر خان طرف
سرخ رفت و کریم خان نیز راه خود را خوش خوان نزد همارا بخود داشت افسوس نهاده شافت
در نجابت تاذیر محمد خان را از بجهوپال بیرون کند درین میان سینه دیبا اسلام نگیر اگر فتنه حکیم
اسد علی او بھی را همراه خوش خوان برای نمود و بست بجهوپال خصت کرد گویند فعلی
پس از حکیم نمذکور سابق در سر کار بجهوپال نوکر بود و بکدام حرم او را از بجهوپال بدرگرد بودند
حکیم اسد علی کشیده بکان در محل داشت وقتیکه در بجهوپال آمد فریزه محمد خان پی بقصود بر مصلحته
در همانی اسد علی بعثت داده کوشیده حکیم مذکور پون ابتری کار نواب علوم نمود و پدر و پسر را
آدم غیر قظر یافت و دزیر محمد خان را آدم حرمی و عاقل قابلیست شناخت بعنوان خان هر
باب آم اشتبه و ادهم راجعت نمود و دزیر محمد خان چنانچه بجهوپال بطور خود کرد و نواب کی رکم تمام در قصر خود
حاکم شد تا همچنان عود شناس زده بخیان نه کنیزه از دو و صد هزاریت سنت بجزیه بخانه اسد علی دارد که داشت
فصل نهم و ذکر ریاست نواب خوش خان خان روداده چنگل افغان
راجهای ناپکور و لوایار و محاصه بجهوپال و کوشش شمشیان و نزیر محمد خان
چهارم شوال سنه کنیزه از دو و صد هزاریت و سنت بجزیه نواب خوش خان بجای پدر نیکن شد

وزیر محمد خان دوین وقت مزدم سبایم بوضع خود گردآورده زور زد که گرفت و از اینسته
اطراف تر کارخواست گویند و مان زیانکار پیش بشی سنگرا چوت او بیت فارسی بود که میگفت
و پر کیاری بزریه شد آن پس صنادق تاراک از همپان نامی دوکن سرگن گذاشت و پنجه را عصمه
لید مر آن را پس بگیم را از خود جدا نمیساخت زیجیا نهش وزیر محمد خان سواره پس مربیه شد
یافت و خیل پیش ازه و چهار آن وغه قدر اینجده میگردید غالب مکار چون کسی میگفت سواره پس
آن در ده حواس باخته میگردیدند چون پیشتر مکات اینها گپور و گواهیار ناشست خارت نمیداد
طرف والی را گپور صدقیق علیخان با پاها موتو و از جانب الی کواییار شاهی ناتحه بالشکر خوار
بقضه جنگ و سنه یکهزار و دوصد و هشت تی چهار هجری وارد چوبال شدند و وزیر محمد خان در آن
اجموم خود عیال و طفلان از چوبال گذشتی خود را قلعه گپور پناه چشت و تخصص شده
صدقیق علیخان نواب خوش محمد خان را گفت وزیر محمد خان روش بزگان خود را منوش
کرد و عایایی را بعد از خود بینند چیز بهادر آذارها میرساند من بایی تاد رسیب علی میرشد و ام
اگر ببرست می آیدی بزم و زدن عیال اطفال و این بن سپاهی دواب بپاس هر دو عیال
وزیر محمد خان او محله ای خود را و هوان گفت بیون وزیر محمد خان ببرست شاهست اگر
بیانی بزیر ناق فرنگیان لیانا وند موالخده کنایه و میان اینها بیجاست و گنبد بودم و سکاره را
چنانها نن طفان چیز دزدی صدقیق علیخان چون دید که دواب پاس نمیم کرد و این معنی
پنهان تری میگردید گفت پسر کلان خود را بفرار کن کنید آتش فرنگیه فرونشید و با هم اخلاقی هم نمود
بنیخان پسری گفت راجه رکوبه با ویدین فرنگیان خوش شوند و هنها می باطن شایدل شان
استوار گرد و وزود با خیر کام رحمت شان ناید بصلحت وقت سجن صدقیق علیخان نیز
و می بخوبی سپاه نا گپور را و چوبال که گشت و نواب خوش محمد خان را با پنهان خیلی ایش که نمکان
حیله سرچالدین بود بنا گپور بجهه وزیر محمد خان گندو ما خفاقت دید میگان اکسلان و چوبال آمد
و چلهه از شم از دست سپاه گل گپور باز شیاند و نواب املاست و سر زلش گرد و می گفت اچچ شد

برگشته از فلان جهجهان شد و نام آنها بر پیش لعن جی و دو پیش خند در دم بایی پل پال شدند
و نهادت رای روحشی بمن اهل پیشی مسوج حل نازار اتواب بتبه پا نینه در چون معز محمد خان
بنگلپور در سید عالی هاشم پور هجی صدیق هاشم خان که مدرا المقام رئیس است وی بود بفروع کاه عرضه
آمده ملاقات کرد و بتبه خاطرداری پرواخت تاکیسان نگهداشت بعلت خلاصت شایسته
شخص بخوبیان کرد و ماسه کرده مشایعیت نموده نواب خرقد و دم بر خود و اخود شنیده با غیر زبان
و اکابر ریخت تا موضع زور کشیده که از بخوبیان بخاصه همچه کرده واقع است شناقته بر خود
و بگنجان دولتی و رو دین نزدیکی نواب میر خان بیش نونک بعزم جنگ که قریب بخوبیان
رسیده از ونیر محمد خان حاشیه کاره شدند و زیر محمد خان که از ونیر بازگشته راحن اپو بدل داشت معاف
ایشان شد و با اتفاق یک در جهان ساکن از بر فوج ناگپور خیزد و میر خان گفت چنین و زیان چشمی
وزیر محمد خان گفت لهر در سپاه از راه پرستی کو فتح است فرد هفت جنگ باید کشیده میر خان انشان
و چشمکیده سپاهش پسر باگر و میر خان وزیر محمد خان اگفت دشمن جیزه آمد باید کریخت وزیر محمد خان
جنوب باد ک شما بروید من تا جهان درین دارم از جهانی چنین میر خان و بر تاخت و وزیر محمد خان
بنگلپور بر نثار و قراول و چند ول سپاه خود و دست ساخته مقابله بدانکه فوج ایشان
بعضی ناگپور بسبیار کم بود گرید لاوزی بسیع دیا و رسی طالع و استقلال مناج میدان گرفته دشمن ا
کریشیده دین میان سر برخی کلوه صاحب بیهاد که متصل دریایی شریده با فوج انگلیزی مقیمه پرورد
شرکت فوج ناگپور شد و مقابله میر خان کرد وزیر محمد خان این خبر در رایته میر خان اگفت و تا
که حالا از من خشیم ندارید من با صاحبان بهادر چنگ نیکیم ازان نان که بزرگ لذت و صاحب بیهاد
مود کرده ام مر ای اس کاران گلکسیه دوستی و اتحاد است نین بعد کوچ نموده و از زمینه داران که
یعنی از منه بی پیش آمدند پیشکشها گرفته و کسی الکسر قرویانی در تادیب کرده و از بخوبیان شد
بروز رسانه از موسمی برخواست غیث خوش خوش خان اماماده سفر کرده و تقدیمه ایشان بر دو کافشند کشیده
با چهار صد سوار طالع گردشته موضع احمد پور را تاریخ کرد و تا جهانی بحیله شاهزاده هرچه یافت

بین خاکهای سنجاق حاکم بحیله اند طرف مینه همیه با چارچوبی و بسیار سواران مردمه قابل گردید
 تا او پاس مورکه جبال و قنال گرمی داشت توپ و قلعه کپردار عذر غزیده برق شمشیر
 در میدان جنگ و خشید آخوندی همچو برقچم نواب بجهوپال و زیده فروگیر فواب و دیگر سوی
 بجهوپال کوچ کرده سر سواری حصار باز و دل فتنه خبر رسید که فواب میرخان می آمد و فروگیر فواب تو
 منوده با ایشان دوستانه برخورد و بیدن یکدیگر دل خوش کردند از آنجا فواب غوش محمد خان
 بقصبه انبابانی آمد سفر از محمد خان نیز آنجا استقبال منوده قدوام ایشان را کرامی داشت
 مراسم مهانی بجا آورد فواب فریاد کان خان مذکور فتنه و کوه محمد خان را نظر بند کرد
 واحد محمد خان را بر وساوه امارت آنها تملک کرد و در سفر از محمد خان رفته فتنه کوه محمد خان
 برادر علاقی واحد محمد خان ابرد شسته جای شما پسر شیده شما دادیم و فرد ای آن کوچ منوده بیکن
 آمدند و زیجاد و سه مقام کرد همچو چهارم لکناره دریایی زربار فتنه آنجا معلوم شد که غوث
 صاحب بسپاه ناگپور بر ای جنگ که پون زندگی سیده بود این بیارجت صرب خشت رو داد
 از کشتہ پشتماشد غوث صاحب از دو تماشای کارزار رسیده سواران که از سپاه بجهوپال
 آن سو گذشتند غوث ایشان ازان فوج خود پنداشته از جای خود بجنبدیدند زیرا که در فوج
 ناگپور هم سکھان بودند اینها نزدیکی رسیده ناگهان بر سرمه قش ریخته سرش از تن برداشت
 پیش فواب آوردند لشکر ناگپور این واقعه در ایقت در بترافت و بمال خود گریخت فواب فریاد
 قرین فریادی واقعی بجهوپال هشتر کرد باز خبر آمد که رام بول سالدار راجه ناگپور
 قلعه محلیور را تصرف شده است نزدیک محمد خان در دم بیانگار کرده بر سرمه تاخته نزدیک
 رام بول ای بقا و است ناوارده بگریخت آبروی خود برجیت و ای ناگپور و گوایار از وستبرد
 و نیر محمد خان ناچار شده لشکر کشی بغم سه تیصال کامل کردند خشتبین درستند که زیر قوه
 و نوزده فصلی جگوابا بیوس در اینه همیه با سپاه بسیار محاصره بجهوپال کرد و قریب چهار ها و قریب
 مصوران کوشید چون خود کم بر سکانی محاصره بی سود دیده پیغمد بری گرگشت بعد از بش

صبح و سرمه با معلم کر شنا بجا و وادان سنگ و چهاره و دو پیله رسانه از طرف سید عصیه
و صدیق علیخان باسی هزار شکر جوز از طرف اجنب اکپور عنان و عنان رسیده بجهات این چهاره
فرمود که فتد کوئند بداین معاصره شانش باه بود درین محاسنه مخصوصاً عنان شیخ و بلادیدند و
بسیاری جلا و طعن گردیدند و بسیاری بجایه جان و لطف فرج تعلیل فاقت نمود چند کوش شما زیر
خلواه قطب و قضا کر لازم دزدین و زمان افکنند و حواله شمن نزدیک شد و فری محمد خان قدم
ثبت فشرده گویی سبقت از نوله این نامی بود و تیغه سیمیره جان الک صاحب بیادرند که بودست
دو راجه و ملک ام سید حمید و گنجوی راجه برای عینی والی ناکپور باهم شوری کرد و خواستند که
لماک بجهات این گرفته باهم تفصیف نمایند بنابران با تلاقی یکدیگر در سندیکه راه و شقدم و دو ازدواج
عیسوی خلاه آور شند هم کاب جگو با بوسیت پنج چهار فوج و بادان سنگه و مانده پنهان و که
ضریت پیش بارا معلم کر شنا بجایه زده خواه رسانه اجنب چهاره و دو هزار فوج کواليار و با صدیق علیخان
سی هزار جلد استاد و دو هزار رسانه معاصر بجهات اکپور عنان یازده هزار و دو انجمنه بلکه شش هزار
و هشتاد هزار خان برادر نزد اوهه کریم خان شماره سه هزار و هشتاد هیلهان تن تکه و مینه رسانی بدلی
و هزار بایدین پاه قلیل تا پیز و ده رو زین گامه تو ب تشکیل باشمن کرم بود یعنی چندی فوج شماره نه علیه
بجهات ایان نواب دار خان برادر نزد اوهه کریم خان شماره سه هزار و هشتاد هیلهان تن تکه و مینه رسانی بدلی
و هزار بایدین پاه قلیل تا پیز و ده رو زین گامه تو ب تشکیل باشمن کرم بود یعنی چندی فوج شماره نه علیه
بجهات ایان آذوق متفرق گشت همی سه هزار و بکصد لقرابی نامند بایدین تفصیل که همراه
و منکر سنگ صد نفر و همراه همی سنگه بر دروازه گنوی دو صد نفر و همراه با قلعه بر دروازه همراه
دو صد نفر و بایدین بزند و دو صد نفر و همراه ملایم خان بر دروازه القا راهیین قدر و همراه خواجه
چیلار بر دروازه همراه ای دو صد نفر و همراه نواب خواجه روانه همچهار صد نفر و همراه
کرم محمد خان بر دروازه الماعی دو صد نفر و همراه لا اکشن ای بر کھنگی بیسا هزاری پهند نفر
و همراه مهدی خان در قلعه فتح کله دو صد نفر و همراه خالمشند ده مالایی تعلو یک صد نفر
و همراه سهی خان برباب فتح کله همین قدر و دزگلوب نیز محمد خان که بمدده کرس میرسد و دشمن
گزدش بیکر و بایضه نظر با کچیده و زلان چیل ضرب قطب بر شکر دشمن همیشد و هنگام پیش

بقدیم صورت سرمید اند و تفکر سرناک و مد نیز آنکه مکار است باشکن پیش بینی پیچون علیه
جواب از این مانند اذکر داده از طرف آنکه کشته های آمد و بیکت و پیو و کامنی ارزید و زیاد از این
بردازه اتفاق نداشت بلکه که این خود را از کشوری حمله کردند فوج ناپور در مراده شکسته
و علیه شهزاده زنان خانلران پیش که جمهوری سرمهاد پود نیز خدابن سگ خشت پیشنهاد کردند
آن سپاه ناپور سپاهیان کرد و پسر محمد خان حمله باب قراره تا محله منگلووار هتفق کرد
بدخواهی افراد کاملاً ای خانیان نمود و بعد از این اتفاق این دو به همراه خان افزایش کردند و اینها
نمای پرسیک آثار نزدیم هم بسته اند و کوششی که بران غلامی آمد بدرست و شمنان افتاد و بقوت
بجانی سید که هنوز بگ و خم درخت ترسنده خود را در سلما نان چرم سوخته خدانا نمودند و پاره
بفرود که سنتند که در این نگاه هم پیشها که در این فتح درست بعزمدار اصل بعل پا به سه هزار سپاه بر زیر گذاشت
حمله کرد و کشت فریاد محمد خان طرفت بشده هنرکس از فوج را ملک لیکشتن آینه هنگام غلبه ای اثنا
پیروزی پیش از این دید و گنجینه و صندوق و چوبیان باقی ماندند و در سپاه مردم شنخ غلبه ای داشت
چن اثادر بود جون راه مارح آمد جو ابرد و را پریل و دو نیز سنگ حافظه قلعه کهنه با صدیش علیه خان
زورده پا اضد کسی شنید و جلوه را در دزدی پسر محمد خان با این طبقه خان فرزند خود را بنام ای ای پاسی فخر
از سپاه بدفع دشمنان پروردخت در راهی می صدیق علیه خان خواهی پولان که ده بیچ برگشت
بچوبیان سایه لطف خداست ما ای شان چنان خوب بیست این بیفت راه ناپور را رفت پا
برخند چیزی نزیر طرفت سه داشت طبلی جیل کو فوت چفت پیکار پزیر که ده لایم خاصه شد این است
چشک اول روزی جکوب ای پا به سپاه خود را برده کشیده بچوبیان سوار شد و چند قوب کلان
طرف شمال برای این داشتم فضیل چکاشته چند که زیور ارش بیفتد و دو لیش دشمن فشرید
خوبی خود را مینهدم در این طرفت هم چند رتواب پیکار پل سپاهه در انجا پنهان فشریده بود
بینین که احمد اقربت بر کامن توپ خیان تکه پسر و اند قریب سه صد نفر از سپاه مخالفت خال
اوها و دزدی پسر محمد خان سرمهاد گرفته سی کس از اصداد مید کنایکش است این طرفت دشمن

حال و زیر محمد خان که از دشمن مسید احمد و احمد علیخان رئیس شدن را که ازین حمله است
شدن فقدان آفوقه‌گنان را تا در دروغ فاقه داده در سوم مرداد نگاه زینه‌گان باشند
دو صد بگوای و مکونه که مردم بود و زیر محمد خان این‌جایی شاد و شده خلعت داد و خصیت نمود
چنگ و فرم بگوای با پا خود بر روانه پیغمبله آمد و زیر محمد خان با هنگامی خود بیرون
قطعه در جایی وی را به نهان گردید چون دشمن نزدیکتر رسید چند تمشیه تفتیک سر واوید
مردم نایی و شمن ضمانت شدند ما اچون چشم غضیه بود و زیر محمد خان را در سیان فروکش نمود
گلشن رای از دریچه سپاه از این دویمه تبتیک باشان قافیه برآمد چنگ که را انزواج باعث شد
تفرق کرد و زیر محمد خان سخاوت نافت و بگوای جایی خود را گشت اصلی و راجه بجهاد
دو ایان شنک و دیگر افسران فوج عربه ملاتش که نزدیکه بخته که باین محییت کشان فتح بجواب دهند
که بین کفر و اچونه بیک حمله‌گانی میکنند خیچه آنها باشد اولین بایان بخوبیوش که زیر می‌رسیل شر
رسیده بیست و دو زینه طوفان گندله‌ناله و زینه طوفان میزب شریک و پنج نیزه نزدیک دوازده
جعفری و زینه متصل به ازره پیغامبر فصلی که از شاهزاده سپاه خود را گشتند که بالدوید و زیر محمد خان
وزیر محمد خان و صد نفر دیگر اتش ازستی کرد و حقیقی بازدشت و شکمایی کلان و باشنا
شعله‌شان و گلوکه تفتیک پسر زیر شیان بجده ریختند که آنها نایابه داده شدند ازد
بها دران بجواب لعنه دینها شکسته و بعضه بالا کشیدند و با تیغه‌ای بر این قدم می‌لذت
فرشته و تایرون شهر تماقبد کرد و هر کرایا پیش‌بندی سریش امداخته کوس فتح خوشنده
چنگ سوم روزی فواب غوث محمد خان از ظول محاصره تراکهه برای گلکشتن بیرون
برآمد و زیر محمد خان نیز هراه ایشان رفت و از این تاکیه‌ستان شاهزاده رسیده بود که فوج هرمه
خیز بافت را بجهاد و با ده هزار پیاده پنج هزار سواره برآمد و زیر محمد خان با وجود قلت
سپاه بگش نخورده حمله بطلب اعداء در آنها از زلکه ایشان روبرتا فتنه که شنیده می‌باشند این
طوفان پاشنه کوب سیده تار و دی کفار دست امکشتن نکشیدند و با بندزدیک دوازده استاد

جایز و لذتمنه ایشان ملاحده میگرد و سید خیر الدین حسینی متولون گلکار کنم که کن بادشانه و ذیر محظوظ
بالایی برج رفت و بدست خود قبیله ایشان را که ایشان همچو شاهزاده احمد از سر رفت درین اثنا شش شنبه
اقبال خان چیلی عکس میان فیض محمد خان دلماکنه و پیر افخم خس پوش ارش زدن پناپا و براست
اعدانماد و خوب تا میلان سمع چهانجا اسپ سواره استاده بدو باد او ایشان نمازگزاره و بشیر و
جنگ چهار هم زود و یکم درین خان جبر او و کفار از طرف سپاه صدیق علیخان بروز و
گنوری چویم آورده اند و بزینه بفصیل می خوند و فیض محمد خان زود آشنا رسیده و رفاقت خود را
او پرسوک رو آورده از شبکات فصیل لفنانش و آغاز کر و تاکی پاس باز طرفین آتش شانی
ز و بندو فوج ناپکو از برق فلکی ایشان هست بای خود کم کرده پیشست او و راه که نیز بیو
چنگ پنجم میر محمد عاقل مجذوب بالای برج شجاع خان که با پسر سویح خان
مشهور است برایه گفت فی ایام اقتضیه و قبتو کجا و من کجا معاون طلاق برج این سخن
بوزیر محمد خان گفتند خان مدعی شتاقة و خرول و طبق گذشتیه بدو ابراج نهاد و اینها
وی جنبه علوم شد که اعدان قتب و اندیهان هم مردم را ازوی آن در گرد و هر گز نهاده
بکار آورده بادان سپاه جبکو از هنر تا مرم و بیوان چپوی خان صفت کشید و مجن پیش
متصل فصیل آمد و در قبیله فقرک قش در دادن هنرها نگه بعوایپرید و دار تکر بسته
حلمه او ایشان باری چند صد پیاده جوان را و نم و چند سردار کارکه از عده اش دارا حلی کرد و بینه قند ایشان
از بقوی و تفکی خلی آتش فشانه کرد و ند که ای احوالی ایشان باشک خود بگرد و بینه همان رفته
ایشان سندک زیندار رهی و دو صدگا و محو را گندم مسلکه میان امیر محمد خان پیش در اور و مکمل
غافل شکنی کرد و شاد شنید باز تحویل ایشان را بکم میان امیر محمد خان مستقد اکدر دلو غلبه شد
پا چند سوار فرماشید و خود داشت هر چیز را کیسه گذانم و لبو شبا شنی فصیل قلعه را اورد
و نیز که طلاقی شکر عده بیش میان چیز کرد و غلبه ایشان را که اینک فوج از رسین باشد و محبوب
پیشکش کو شنید که سردار ایشان طلاقی بیفکه بود و فتح جبریلیه نه خواه از جنیت شنی دیده ایشان ای ایشان

بهر و قلعه آگه مدفیر محمد خان ابرادر و فرمانده کارخانه خدا نو و پسر ارشاد فرین مهندس خالص از اعماق زمین
جنگ ششم وزیر محمد خان چون از طول محاصره ترا مازد زد استان شاهزادت و سیفی کامل بود بحال سکر و جذب به چیزی که خوب نباید دخان چون موصوف تیغ و پیپش او نهاده
اطهای اتفاق خود و قوت و شمن کرد استان شاهزادی و پسرخان موصوف بجذبه گفت
بل از اسوان فرو آمد و بود باری ضمای پاک حکم فرمود بر و بجنگ منتظر بد غیبی سپاه
نمایگاه خبر سید که ڈونگنگ کی میان فقط قلعه کهنه شاهزادان چیزی قریبی باز کاران فوج غمیم تام قبره و فوجیم باید
رسیده فخر محمد خان سید حسن چیز از کهنه خوشی بهادر محمد خان نظر اکمال گیک غلام محی الدین خان را
تمرازه گرفته در قلعه کهنه آمه با فوج غمیم مقابله کرد و بکمال حراثت سپاه غمیم را کریزید و قلعه شیرین
جنگ هفتاد چون باروت ناند شویش از فرواد وزیر محمد خان پیش صدیق علیه ایان که پیاس
اسلام از تولد کی تقویتی سنجو پال نمیکرد مولوی نظام الدین و قاضی محمد عقیرب از افراد
و پیغمرواد که من سنجو پال گذاشت و دست از جنگ برداشت تعلوی رسیدن سیروم شاهزاد
در گذرید و آن روز توپ و قنگ منزد چون پاسی از شب گذشت تحویل اداره با پسند
سوار و سه صد کیسه باروت و دو صد کیسه لندم و قندیل سیاه و تماکو در رسید خان موصوف
این سرایای فتحه توپچیان احکم داد که توپ بر لشکر اشمن سرکنند مردای توپ در لشکر جگوا
و صدیق علیخان نظر ایان نگذشت مولوی صاحب قاضی صاحب گوازو توپ گوش کرد همه چنان
اپ سواره از لشکر خلافت سرکاریه بشهر گشتند و وزیر محمد خان را گفتند که اگر شمار اجنگیدن
بسخاطر و پیغام صلح داده مارا چرا فرستاد می این حروف گفتند ناخوش بجا می خود رفتهند چون
آن باروت پسری شد باز فکر در گرفت پیر مردمی صدر سال ایوری محمد خان بهادر گفت پدم
آبدار نواب پار محمد خان بود میگفت نواب در فلان برج قلعه چیزی پنهان کرده است نداشتم
چیزی خان مددوح و همین برج کشاد زیر آن غلبه کردم و پا پصد بدله باروت برایم باز هنگاه
توپ و قنگ باشمن گرم شد و از طول محاصره همچوین پیدا کرد و لشکر غمیم سیاهی بایدند

و صد هزار بند و از فقط گان کاه و داده اسپان لافر و سپاه بیدل شد صد بیان که از پیشتر رعایت بخوبی پایان می کرد و گفت من خوابی بیناک دیده ام اگر و سرت از بخوبی بال نیک ششم قرار آئے بر سپاه فروعی آیدایین حروف گفتگو پیغام بخود و جگوار با پیغامت خود ره الماس فربود و بفرود از سینه هیله در سواده سلام نگر او را سوتنه راه گو الیا سپه زند محصور ازان زبانی محاصره شجاعت فیتیا بشکر حق تعالی پرداختند خابت قدی و شجاعت نظری و بهادری وزیر محمد خان پسران شان درین کار نزد ضرب المثل روزگار شد چون دولت را مسینه خبر برخاسته آمدن سپاه خود شنید سپاه دیگر بسر کرد کی سر جان پیش از شیرین و جسونت را در هر یک پیغام بخوبی کشید وزیر محمد خان با اذواز یک در قرقان و لشتور اگر و خبر طیبه بنام کشیل اخترلو فی صاحب بباره با نقل عهدنا مه جنبل گذره صاحب بهادر مع تحف و بهاریا مصحوب بلوی نظام الدین و قاضی محمد عصیوب بشاه بجهان آبا و فرستاد و بگرد آورون غایه مصروف شد اتفاقاً فیما بین این هر دو سردار کفا نقاوار و نمود در سوادیمه و رایه هم چنگیده از بخوبی بال روی بر تانقند و هر دو غیر بخوبی بال در پلی رسیده نامه و از خان بوجه خوب دروش مرغوب گذرا نزد مه جنبل حساب پهاد بخوبی شافی اطیمان خشیدند و مهاراج سینه هیله بهادر بیفارش جنبل صاحب باره بخ دست تعرض از بخوبی بال کوتاه گردیده کاه ازین تردوات فرست و سرت بهم داد و زیر محمد خان بطور دوره ملک از بخوبی بال بهاده در سیونس با اینماره چنگیده بچه پانیزرفت و کرم محمد خان و محمد درین خان و عنایت سیح را سفیرانه نزد راجه ایلان گپوز فرستاد و شمنی بز خیزد و دوستی و فر این سکس سه شاهزادگان پوروز فتنه و وزیر محمد خان در سیین آمد بعد اقصای موسم شرکمال وزیر محمد خان باز بگلاشت ملک محروسه بخوبی بال بر امده بقصیده مژاون رفت و رجب طبیعت وی ناساز شد از انجما بقصیده دیوری نزول نمود در شدت تپ بحق درود و نه حریثت غزی و می مطلعی گردید شاهزاده هم رسیح الآخر سنه بکثیر و ده صد و سی و دیکه بجز روز شنبه بر جست حق پیوست حکیم شهزاده سیح پسر حکیم خدایت سیح که کن گیم قیق قرب تکه بکلین

شیاست بجنایه او را غصنه روانه بجواب اکرده و خود را از عصب باقی و امامت بجواب آن متعذر و با جانب شمال بجواب اول دروز برانع دفن کردند کویند عمر ایشان پنجاه و سی سال بود اما بخله نوزده سال باقی تاریخ هشتاد تمام در بجواب اول بسی شد و کاخ زمانه ایشان از روشن الدلوكه کردند بهادر بسیار تو جنگ فناصر الملک انتظام الدوله بجزل بردن فیض صاحبها در ظفر جنگ و خلیفه ساخته بسیار دنواب گوره خصل لارڈ نمود صاحبها در وکرنسی سهیل صاحبها در غیره صاحبان عالی ایشان انگلیز بهادر و ایطالی تجاوز نمود ابط و داد شکام در ونق پدریقت چنانکه بغض منعکتابت ایشان دفتر است و خود را

فصل ششم در کوکوت نواب نظر محمد خان معاهده ایشان پسر کار

وزیر محمد خان دو پسر داشت پسر کلان وی امیر محمد خان از هفت عالی خوش اتفاقات برآمد که در لاجرم پسر کترشان نظر محمد خان کاظمه او از کوه سیم دفتر نواب خوش محمد خان شد و پدر با مریست پرورخت و قاب نظیر الدوله بهادر خطاب یافت و در دست تعلیل بوجاهن انتظام املاک و فوج مندو و خشتنیں بسیارت مولوی نظام الدین نامه پیش نزدیک شاهزاده ایشان باز فرستاد و در باره تقدیر خود پسر کار انگلیسی کوشش کرد و با سردار انگلیسی آئین بینین پیوست نواب خوش محمد خان کو بعد جنگ جلو از وزیر محمد خان مغلوب شده خانه شنین شده بود و دین قوت مسلوب از اختیار کرد و در باره جایگزینی در صاروف وی مقرر شد قناعت کرد و پیش دوم نا از رسیدن یک هزار و دو صد و سی و دو هجری روز جمعه نواب نظیر الدوله بهادر باگر پرستگار صاحبها بنت نواب خوش محمد خان تجمل و تکلف هر چه تسامت تخدیش و در وقت که خلقی از دست خوارت و بیدار ادگری ایشان ناداشت با مورشد و بود حکم شنید و سیح را پیش جزل محدود فرستاد و بمدیر فوج انگلیزی کمریست و چون قشون فنگ ایشان زیداً عبور کرد نظیر الدوله بسیان شتاخته با جزل ملاقی شد و حکم شهزاده مسیح را با حین صدد سوار

و پیاوه همراه کرد حکیم تا کوئی رفاقت سپاه آنگریزی کرد و چون از دستبر و مر پرده و معاصره جسکوا
ملک بجهوپال بچاره شده بود نقصان زائد از داده لک و پیگووارا کرده وزیور و جواہر شاه
دیک روپیه فروخته و دفعه آنگریزی بیخوبت عومن کرد لا جرم خیز خواهی وی بر دل حکام اه
نقش کردید او را از طرف ایشان حبیله وی این خدت نمایان پیچ پرگنه و قلعه اسلام گزینید
آل تغام جست شد و بیست و دو معمم سند کیمیز و دو صد و سی پنج هجری از پیش شنبه
بطیعی سیر مشکل از قبله اسلام نگزیرفتند بود آخوند و ز بحیره سرازمامه سر بر بالش نهاد تفنگی رزک
فرزولش بر یک پایه بود سه لایه بر داشته کوش خاریدن گرفت قضاها ایست بشه طایاک و
از قاتا تفنگی سرشد گلوک از سرگزنشت بدیوار خلیدن واب بند و حان بجان آفین بزد و روتای
ویگیر ایشت که فخر خود را بر زانوی فرمود شفقت بر سر و رویش میکشد و ده پلوقنگ پکه په
نهاده بود فوجدار محمد خان هشت ساله بر ادبیتی وی تفنگی را بهداشت و از دست او بعداً
یاسووا اسرشد و این روایت صحیح است چهیج و لیم را از صاحب بهادر نیز در تاریخ خود حکای
کرده به کریم سه سالی نهاده و شش روز حکومت کرد و بیست ساله حملت کرد
و برای مقبره پدر خود و زیر محمد خان بهادر در باقی کلان و فن کردید گنبدی این چهار صحن عشق
نظیر الد وله آن یکتایی حالم شهادت را تپنچه یافت و دو م پی سال و فاقش گفت هفت
عدد یک از نظیر الد وله شد کم عهد نامه که به ایشان و سرکار اخلاق شدیده بود تعامل اینست
دفعه اول دوستی و یگانگی و یخیتی فیما بین سرکار گمینی بهادر و فواب نظیر الد وله نظیر محمد خان
بهادر و اولادشان علی الد ول امام سلا بعثیل و بطنای بعثین قائم باشد و دوست و دستن کن
دوست و دشمن جانین پاشد و فتحه و وصافت ملک بجهوپال بر یاست نهاده ایشان آنگریز
و فتحه سو ص فواب نظیر الد وله نظیر محمد خان بهادر و اولادشان سلا بعثیل و بطنای بعثین
اطاعت فرقافت سرکار گمینی آنگریز بهادر خواهند نمود و از دیگر بر کارهای سرداران سر و کار
خواهند داشت دفعه چهار ص فواب و صوف سلا بعثیل و بطنای بعثین بامنی اطلاع

سرکار انگلیزی سوال و جواب با احمدی از سرداران و سرکارها خواهند بود مگر سالان
 مرسلات و مستانه با دوستان و برادران و در مقامات ضروری نوشته خواهد باز می‌داند
 در سایر گردشی خارجی مانند فتح پاپوئنی دارای مخصوص سلا بعده بطنان بعدین
 با همچ کی خلش نکنند و اگر اتفاقاً نوعی تنازع باشی روده‌ها نفسان آن از روی انسان مخصر
 بر سرکار انگلیزی باشد و فتح شمشیر صد سوار و چهار صد پیاده عنده طلبانه مکار بچوپان
 بسکار انگلیزی حاضر گرد و هنگام ضرورت گهی افونج سرکار مخصوص سوانح اینی برای نظام
 سرکار در سرکار باشد شامل افونج سرکار شود و فتح هر هفت از کام و رفت افونج سرکار انگلیزی
 دیگر بچوپان همچ چنان است هنود و بصورت ضرورت چهار کوهی هم دران ملک نکنند و برای آن
 نواب مخصوص او اولادشان سلا بعده بطنان افراد نکنند که وقت در خواست قلعه
 از نظر گذره و یا گلگاه از نو و ده هزار گز زمین گرد و لوح قلعه نهاده بزرگ‌چاهانی و ذخیره سرکار انگلیزی
 بدینه و قد عزم تمام شود که در ملک بچوپان از کام و رفت فوج پامی و قصان نگردد و فتح
 در بزم رسانیدن غله و اجناس شکر سرکار انگلیزی نواب مخصوص سلا بعده بطنان بعدین
 اعانت حقیقی المقدور رخایند و هر قسم اجناس که برای فتح ضرورانند و خرید آن ملک نواب اصحاب
 مخصوص یاد رچوکیات راه همچ مخصوص نگیرد و فتح هر کم نواب صاحب مخصوص او اولادشان
 سلا بعده بطنان بعدین ملک و مختار حکومت ملک خود را نزد نوعی دخل عدالت نسکا
 انگلیزی همچ طور دران سرکار نگردد و فتح هر کم نواب اینی الدوام نظر محمد خان هبای
 در محات قرار دی پنداشته سی دو کوشش کردند و مال مملک خود بسرگرمی و وفاداری تبریز
 آمدند سرکار انگلیزی از برای آن که پسندیدگی همچویان کار برجهمه عالم اطیبو آید برای مدح فرج
 افونج مقرر و پنج محال نیز آشناز اچهار سیهور و درایه وی پویه بخوب مخصوص عطا افزایش
 که سلطنت آنی محالات مخصوص نواب مخصوص او اولادش سلا بعده بطنان علی الدوام
 بخاناد و فتحه لایاف و همین عهد نامه نیازده دفعات به مرود و ساخت کپتان جو شایه هور طحیب

و میان کرم محمد خان بهادر و شفاه از سیح در قاصم را بین ترتیب بافت و لکیان هنرمند حسب
بهادر اقرار دیگر نهند که این عهد نامه بهرو و سخنخط گورنر جنرال صاحب بهادر در درسته رسیده
بنواب موصوف حواله خواهند شد و میان کرم محمد خان و حکم شاهزاد سیح صاحب قاره میکنند
که فهر و سخنخط بنواب نظیر الدو لا نظر محمد خان بهادر بین عهد نامه در دروز خواهند کناید
مرقوم نیست و ششم فروردی سنه یکهزار و شصت و هجده عیسیوی مطابق نوزدهم شهر شعبان
سنه یکهزار و دو و صد و سی و سه هجری قدسی بعد این معاشره بودن پنچل جشن و در سواد
قصیده سیه و حسبه مرضی حکام مکانی مقرر شد و یک قطعه زمین و سبع برابی عسکر محمد و دست
در هزار سوار و پیاده مطابق عهد از پاستور فران اجنبی بجهوپال امور کرد و بین سپاه تحویل
از پیکت میگرفت و طاعت سرکار انگریز میگرد و در سنه یکهزار و دو و صد و سی و فضیلی نعمت
اما رت بنواب بیکم صاحب جدید سیه کل و سی هزار روپیه سالانه این فوج مقدار اوقیان را پیکت
و فوج مذکور موسم اسپاه تشنجت شد باز در عهد سند اسلامی قبله کا هم سنه یکهزار و دو و صد
و پیچاه فضیلی و هزار روپیه در سالانه و سی اضداد گردید و در سنه یکهزار و دو و صد و پیچاه و
فضیلی بعد مختاری با درم دولک و پیه سالانه مقرر گشت و این عبارت تینیم عهد نامد شد
از آنجاکه در دفعه ششم عهد نامه منعقده فیما بین دواب صاحب بجهوپال سرکار پسی انگریز بین
که در سنه یکهزار و پیکت صد و هشتاد و بیهودی عیسیوی مطابق سده یکهزار و دو و صد و سی و سه هجری
زیب توثیق یافته مشر و مدت است که پیکت بجهوپال گشنجت فوج مقدار شش هزار هزار شاه
و چهار صد نفر پیاده برای بجا آوری خدمات سرکار پسی انگریز بهادر پیشنه موجو و شد خواهد
و بعد ازان برضای طرفین این امر پایه اتفاق از رسیده که فوج مرقومه بالا خاصه تجت حکومت
امالی سرکار انگریز بهادر باشد و بعض آن قدر سپاه مجازه خیابان را نتغیر که کافی بینجامد
فوج مناسب سوار و پیاده با هر گونه اسلحه و توپخانه و غیره باشد و مقرر شود و چنان نهادسته که
تعین مقدار از نقد مقرر مذکوره گرد و پیکم صاحب جدید فرانز و ای ریکت بجهوپال سیخ غلیل و دلکت

سالاوه خود را اون مخواهند و فواب گویند خبر صاحب ای بازی هم قبولاً نمایند بوره بیکار صاحب ای بازی هم قبولاً نمایند
و شتمد اینه از زیوی عینه نامه نهاده شده و میگردید که از آینه کار اوی جولانی سنه بیهار و شتمد
و چهل سنه عیسوی از برایست بجهوایل بنابر که مذکور است یک فوج کشته براي دوام و قدر اسلام داد
رو پیغمبر و جهاد بجهوایل سالانه مقرر خواه بود و عیسوی آن طالبه مبلغ دیگر از برایست بجهوایل بورجت فوجه
عینه نامه موافق سنه بیهار و شتمد و هجده عیسوی طالبی نمایند و دوصد سنه سمه بچشم خود پوشید

الف) سه سلام نگار عنایتی سکاربی اند نیز بیهاد

از اینجا که مرتب محبت و اخلاص می بودت و نهم صاص این شهامت مرتبت برخان تفضل منظمه
فواب مطابق عمل القاب شرف اشراف نهاده که بین تنک گویند خبر صاحب بهادر بوجاه
زیب انتقال ش بافتة که از فواب صاحب موصوف جهت اعلان و لاظهار عذرخواص خرسندی
و خوشوزی خاطر خود از مشاهده تزویات نمایان و مسامی جیله آن معالی منزلت و لوازم
جانشنا فی و خدمتگزاری همایی فوج جانبی بیشان که درینلا از هنگام و قرع همات و رضیع ماشه
با عساکر نصرت مأثر این سکارا عظمت مدار شامل متفق بوده به تقدیر سانیده اند خیان تجویز
فرموده اند که قلعه و شهر اسلام نکمیع بلحقات آن که در رایم پیش از مقبو ضمان بزرگان اکن
شهامت مرتبت بود برسیل کل قلعه اسلاماً بعثسل بطننا بعد بطن بایشان محبت گردد
چنانچه بر وفق آن قلعه و شهر مقوم مع مضافات آن پریگا تفضل اتناه لواصداه بجهان دیده
این عوالی مرتبت بولاد و احداد بیشان برسیل و اقام و شکار عنایت و محبت گردیده یقین آن
محب صادق الود ادب از این عظیمه سکارا در ولقد از بیش از بیش در اقدام مراسم
دوستی و هم اخطاری و محبت خیرگاهی پیوسته محدود مصروف خواهند بود تحریر تاریخ سومه
اکتوبر سنه بیهار و هشت صد و هجده عیسوی طالبی بیست و دو مفریج پسنه بیهار و دود
و کی و سه هجری موافق رسنه بیهار و دو صد و بیست و شش فصلی کوار سدی تاریخ سه شنبه اول فروردین

فصل هفتم در ذکر دادگاه و حکومت نواب گویند

بعد انتقال نواب نظیر الدوام بهادر میان گردی محمد خان فیصل شهزاد است که از پسر دادان بیافت
بمشوره میجره نزی صاحب بیا و پلکل اجنبت بجهوپال اما کار برای است گوهر بیکم صاحب بقیه
خشناد ریاست بجهوپال قرار دادند و باختیار خودها نظم و نسق ریشت کوشیدند و بجهوپال
اما لی صدر نواب قدسیه بیکم بر جهقش کردند و بعد چندی با آفاق پلکل اجنبت بهادر تجویز کرد
که از برادران پیاست کسیکه شوهر نواب سکنده بیکم صاحب بقیه نیز نواب مردم شود همان یعنی
کرد در روزوفات نواب نظیر الدوام بنوب قدسیه بیکم بعده سال و شش ماه و چهار روزه یعنی
بپوچه میلا دت ایشان نهم ماه حسب سنه کیفرار و دو صدر و شانزده هجری اتفاق افتاد
و میست دو مردم شد کیفرار و دو صدر و سی پنج هجری نواب نظیر الدوام حملت کردند
درین وقت والده ام نواب سکنده بیکم صاحب بیک ساله و سه ماه بودند کار و باری است
برای کار پردازان سر خاصی یافت بیست و سوم مردم شد کیفرار و دو صدر و چهل
دو هجری رسی نواب غوث محمد خان انتقال کردند او لاکشان شانزده پسر و دختر بود

پسران

ذخیران

نواب میر محمد خان	میان فیصل شهزاد	سردار بی بی	صاحب بیکم
حاتم محمد خان	بهادر محمد خان	ذری بی بی	لاد بی بی
عادل محمد خان	اکبر محمد خان عرف	جمعیت بی بی	امامت بی بی
النج محمد خان	الفتح محمد خان	تواب	تواب
امرا و محمد خان	خوش بی بی	تواب	تواب

امرا و محمد خان از ایشان بیان شده است
امرا و محمد خان بهادر افزار نامه طاعت و فرمایه رسی نواب قدسیه بیک و ازدواج ایشان
افزار نامه حدم واصلت و زامور ریشت گرفته تجویز خطا به نواب سکنده بیکم صاحب بیک ایشان کرد

و ملقب به فاب منوده و بازیوج نام دشت داده آهنج ترک نسبت کردند ایشان آنها
 پیکار شدند فواب بیکم صاحبہ قدسیه چهارم ربیع الآخر سنہ کیمیار دو و صد و چهل و نه هجر
 بسر کر گئی بخشی بهادر محمد خان غیم شیخ بنوون بر سپاه منیر محمد خان فرستادند تا چهارمین
 خانه علی مادر و خواهر زیمیاگر وید طاس هر رث ماندگ صاحب بهادر راجحت بجهپال که در شهر
 بوده فواب بیکم صاحبہ قدسیه نوشته که من اینک پیش شمامی آیم و کیمیان جانشید صاحب باد
 انسیه و پر بجهپال آمده نازره فساد را بآب حکمت و حکومت فرموده اند و شاند شما هم کو شید
 که عیش از در سیدن من نزاع زائل شود و فواب منیر محمد خان زمانه امتحان یافته و سلطنت از تیز
 و آهور کشیده می امن و ایمان و نمود و جاگیر چهل فوجدار هزار و پیه سالان یافته در گوش شسته
 و فواب جهانگیر محمد خان بادر برادر کوچک ایشان تجویز صاحب اجنبت بهادر و کار پر ازان یافت
 با فواب کمک بیکم صاحبہ شنوب کرد و یه باقیت فواب در خطاب نظیر الدویل بهادر نمازه کرد و نیز
 الیس صاحب باد راجحت وزاده مبارکبا و بنواب قدسیه بیکم صاحبہ نوشته که فواب نظیر الدویل
 جهانگیر محمد خان بهادر کی فرموزه ای بجهپال خواه شد جواب فت که بشترط اطاعت فرمانبری ما
 در نوزدهه یا بست سالگی سندگار خواهد شد و دین اثنا بیست و پیهارم جادوی المأخر سنہ کیمیار
 دو و صد و چهل و هجری حکیم شنیر اربعین چهل و دو ساله می خن و بجمع مفاصل قیض و می کردند لائیت
 و لکن صاحب بهادر و بارهه تربیت فواب دولت بهادر مخاطب صاده سعی کرد مولوی عبد العلت ادار
 اخوند شید اشہاب الدین حکیم که بلایی تجویز فواب بیکم قدسیه و میر چهل علی تجویز راجبت صاحب باد
 تایتو تقریب شدند و دین بیمن صاحب بهادر بکم صدر بصلع باروقی رفت و بجا ایشان باز الیس
 صاحب بهادر کار و دوسته کیمیار دو و صد و چهل و هجری و کیمیار و پیشنهاد و می و سه سنہ پیش
 ماده جنوری لا روزه نیک که نز بجزل بهادر از مملکت شیخ را که تشریف آوردند فواب داده با
 با کمک محمد خان مدار المعامر یاست و دیوان خوشوقت را بی جعل خان ایشان شناخته و رسکار ایشان
 بر خود و مشمول عمو اطفع گشت و مشوره والد خود است عالی حصول اختیار پیش عصر

پانزای سکنی بیکم صاحبہ کرد و باید عقد بیکم اویس صاحب بہادر جماشک که نواب قدسیه نیز
 فهمایش کرد و سنجام کناند و رباره انتصار ارشاد کرد اندک سبیر بید کرد چون نواب و خشت
 شده و بخوبی آمد نواب قدسیه نیز بیافت این لفظاً ناخوش شد سعد الدین خان ماما برادر خان
 وغیره هر کجا بد خواه خود تصور کرد شمریده نو و کرم محمد خان بن محمد خان بن فتح خان
 بن نیازان عاقل خان او اهل سنت بیکم دو و صد و پنجاه هجری با جل طبعی درگذشت و آثار است
 او در ریاست خطبکشیت قدسیه نیز بیکم صاحبہ اول نصب برادر خود میان فوجدار محمد خان پر خشت
 نیابت رایست بخطاط آزاد باز خوشوقت رای خطاب اجی داده بعد مده نیابت سرمهند کرد علی خان
 کا لیخان محمد تراب خان وغیره مقرب احمد بودند حکیم خلام حسین خان سکم سار علیخان تقریب کله
 بحضور نواب قدسیه نیز بیکم صاحبہ شاهزاده دین نزولی بیکم اویس صاحب بہادر سبکم صدر راجحی فریت
 و محاسی شان باز لان حدث و لکشن صاحب سید ابراء مدد و رباره که تخدی ای نواب و لکه باد ربان نواب
 سکنی بیکم صاحبہ بیانی لاره صاحب بہادر یونگ کام و رو و سالک سلسه صنیانی کرد و بعد هم بیکم
 سند بیکم دو و صد و پنجاه هجری برادر بیکم اپریل سنه کیم زاده شده و موصی پیش عیسوی
 و سنه بیکم دو و صد و پیش از وصولی روز جمعه با این بین عقد کلخ منعقد کشیت و بعد چند
 نواب صاحب حکومت خواست و از صاحب بیان و موصوف مذکوبت ایشان قفسه و افهام
 بیکم صاحبہ کرد و نیز لان اجی اندکو فصل خصوصیت یاست و بر وی نواب صاحب غاز کردند
 یا زورهم بیع الاخر سنه بیکم دو و صد و پنجاه و دو هجری پدرم تقریب عرس شیخ محمد القادر
 کیا لافی قدس سر برداخت و جمله برادران دارکان و افسران فوج شهر و ما درم وجد و فاسد
 را اینین تقریب بکلخ دولت فراهم ساخت همیز سندگان مخفی باده کفت که نواب صاحب بیکم
 قتل شما و نواب قدسیه نیز فقای خود را پنهان میکرد و سعد الدین خان با جوی ایشان
 مستحصل با ولی چندن چیاط و کسر اوشم زمپان رسیده گوش برآ و از است چینکه بعد ناتکم شد
 شمشی و شما و بزرگان شما بی سر شوند و الامه ماجده ام این حروف گوش کرده بعد هم فایل دوبار

نواب سبیح صاحبہ قدر سیه اخبار کرد ایشان معنی ما دفتر مجلس شورای خود را به کامیجان تربت آورد
باسی فخر سو ایکه فرستاده بر حفاظت و حفظ نوبت فواب اگماشتند و مستجاب خان و همینکاره خیر
زقانی نوبات پاپا بخیر کردند و میر افرود علی را با یکی صد سوار بر باری گرفتاری سعد احمد خان و از
منودند و بر و خل و خارج مجلس اسری نوبات صاحب اپا سداران مامور کردند نواب صاحب اپا بخیر پیش
اظظر نبند شدند و پنجاه فخر فوکرشان همان دفع از سرحد بجهوپال خارج یافتند اندور و بحیثیه احمد حسین
رفته و گشت بعض نوکران یافت بتهباه سازش و آمینش بطراف و بر شدن دشل کانه نگد
افسر کشک کرد و فرجان آشیه کشته شد لان سلط لکنسن صاحب بهادر برایفت این جال مکرر کرد
رفع مناقشه نگاشت مکر صورت صلح و فتح و میان امیر محمد خان و نواب بنی هاشم خان اسد عین
پیش احتیت صاحب اپا در موصوف و محسکر یورش تافتنه چند صد سوار پیاده نویلان مکر فتنه و بخرا
غفور خان مع تقدیم و در اس اپ مخفی فرستادند غفور خان شرایم بسته چهار فرنگ یکچه سه کیلوگرم روز و دو
میخواه و دو بچه می تصل شهر بزرگ اسلامی نظام الدین آمدند نوبات آگاهی داد و اتفاقاً درین
بعنای دفعیض است خان نرم عرضی پوچشتر مردم آذنا بودند چون پاسی از شب گذر شد نیز بعد
بامیر اسد علی تبدیل نیمیست کرد و دو یکیت ماتفاق سبک ای مجلس اسلامیه بردن فیصل شهر رفت
تامائین کوچه بجهوپال پیاده پارا طلبی کرد و مقدمه انجام یافر و دو یکیت این نکشیده حافظ آزاد و بریکه
ایشان و بر و یگری میر اسد علی شسته در دو ساعت بخوبی بسته میل طلی کرد و نیم شصت هزار
رسیدند صاحب بهادر جنوب خبر افیته از کوچکی برآمد و بعزم و تکمیل ملاقات کرد و بیان زده
فیشلک سلامی سرشد خراس چون در بجهوپال نواب صاحب اپا نفتند بعد دو دوشش جستجو
و هنگاوی تمام بسیع نواب ایکم صاحبہ قدر سیه سانیدند که نواب صاحب خیم بسیه دور رسید
ایکم صاحبہ پیچ مانع نفت خانه موشان و نواب صاحب بجهوپال بجهوپال خارج پیش خفت و بشوره پیش
و برادر و خال خود و ام از مردانچان شناهد و چند هزار سپاه ملازم کرفت بعد از این میور کوچ کرد
همان یکم صاحبہ قد رسید از تصدیمه دور آبه و دیگر پیوه و بچه کشیده بیضل منوده این منع شریف

غواص امیر و صاحب بہادر جنگ بیک صاحب آخوند است که هر چند بد اخلاق است هن درست
شان است لامنځلاضان براي رفع ضاد و ظمرو روادمي نویسم راجحه شوقت ائلي است
و حکیم غلام حمید خان زجاف بیک صاحب و اسد علیخان میر و همیل علی از طرف نواب نزو
صاحب جنگ بهادر جمع آمدند و کلای بیک صاحب لفتنده سال نواب صاحب یزدان باشد
پسر اخامر است بدست اخنیا ایشان پسره آید و سفیران نواب طاعت سال القبول
کو زچون گشتکو طی نشد یعنیان گشتند نواب صاحب اصلح خاطر خواه ما پوس کردی
شماست خان قلعه دار شاهزاده با خود رهایخته و قلعه جاگرم کرد بیک صاحب بسیار کردی راجح
خوشوقت رامی پسر ایشان لشکر کشید مردانه بجهات انجکه اجنیانی سیه و بعده و مقام نکار
ماورشند نوزده بیم بیع الاخر سنه بیمهار و دو صد و پنجاه و سه هجری لشکر از بھوپال کوح کرد
و سیدان موضع غلی بر دستیل از شاهزاده رسید بتواب صاحب با بعد اند خان و کانند و پیر شاه
و فضل محمد خان جاگیر داران بنا پانی و پدر خود میان امیر محمد خان و سار پساه خوش از تاده
برادره صفت کشیدند و اول میرزا هم علی و ماما ابراهیم خان اخیر اند پیش راجحه شوقت را
فرستادند پویام زاده که پیشتر قدیم نمید از موضع کوئی اینچه در پاره رفع منازع است و غیره بجا
داشته باشید بارسانید راجحه گفت امروز پساه تشن و کرسنه بعلی منازل بایجا رسیده است
شما در قلعه بجا بی خود نشینید و ما بکناره روپنیاس شیرآشمه باقی هج قاعم مکنیم و اینچه مناسب
نماید فرو ایمان اعلام کرد آید و افسران پساه برجنت هفت قصری رهی خیستند پیغام کزاران گشته
درین هین ناکاه بندوقی از طرفی سرشد و غلله چنگ دره دوسپاه اقامان ایاره ایجاد اون باقی
تمال بلندی کردند توب و تفاک بغيرش در اراده از طرف نواب صاحب کافشکه صفوون
پساه بھوپال را در حم و بیم ساخته بیل ایچتا خست سواران بھوپال که در کار باید بوده
با او بجا و خیته کانگنه کشته شد و سرش پریده نزد نواب بیک صاحب قدر دیه بھوپال فرستاده
بعده بعد اتفاق خان جمله پساه بھوپال کرد و در حم و بیم و بیشتر برشکت خشی ارادت خان قدم نداشت

بعضی اپال و زین حصر که مجموع گشت غرض که قریب سده کسری از پایه و سورا را زبانه بین دین حصر که
گشتند زنده پس از نواب صاحب پر شیان شد. گردنیاب صاحب باتفاق تمام و زنده کارهای
همچنان اتاده اند علاوه حیدرخان که از سورا زانی بی جھوپال بود مقابله ایشان آگه مدنو ایضاً
تنیزه اور اغایی داده از نیزه و خود کارویی تمام ساخت علی شاد و غلام شاه و هنر حسین فاطمه لیله
و حکیم سهار علیخان و غیره افسران چهاره بھوپال که قدم جلوی پیشتر نهادند نو ایضاً صاحب قلعه
روشیه حسن گردید راجه بالشکر خود و برگشته بربی پیاس فرود آمد بیست و پنج ماه مذکور رخی سورا
و پیاره بھوپال برخلاف نظر از اشنهای حمله اور زندگان خیفت دست هم و اوقیع چهل کس
برخاک هلاک اقناهند پس از ایضاً خواصی که ایشان گنج و قصبه تاریخ کرد سکنان قصبه ایشان
حداده زجست محلی بر سید موسی باش بود لشکر بھوپال که در میدان قیام داشت تکلیف بسیار
برد شست پیش جادی الامان سنه کیفر و دو صد و پنجاه و سه هجری مطابق بیت و موم
اگست سنه چهاره صد و سی و هفت عیسیوی آب و دیپیاس بطبعیان آمد و خوش لشکر یعنی
برادرین میان خوط مکنانه ایضاً صاحب بیان و سکرت نواب گورنر جنرل بهادر و درباره رفع نزع علیه
بنام و لکن عجاچ بحیثیت شکر بھوپال ایشان بینی پرشاد و میرشی اجنیانی سیورا باشنده زندر از خدا
منشی نکوئه زخما فتحه لشکر بھوپال ایضاً بر قلعه بھوپال کرد هم جادی الاخو سنه کیفر
دو صد و سی و پنج هجری برادر و هم تسبیح سنه چهاره صد و سی و هفت عیسیوی را حمایت کرد
خود همکنند بھوپال همکنند نبود و نواب صاحب بیان و خوش بیانی کرد و داشت شفته
گرد و حاری اعلیٰ فوت شده ایضاً صاحب بیان و قیام و زنده و بچه کیزی ایضاً ایضاً صاحب بیان
با فوج انگلری کوچ کرده و بر روی قلعه بھوپال فرود آمد و بیکم صاحبیه قدسیه اگفت از عهد
و پیمان گشتن آئین شیست نواب گورنر جنرل صاحب بیان و میزبانی کرد یا است نواب
سپارید و سرکار پیمنی را محافظه جان و عزت و جاگیر خود تا میهن حیات دانید و بیکم صاحبیه گفتند
من نیز میخواهم که بطل افت و دولت کمیسیونیه زندگانی خود بگیرم صاحب بیان و زین کل

داستان شاد و شده تازی است بسیار مصارف ایشان پیشنهاد و تمازده و فیلم موضع جایگزین محظوظ است که آن نوقت چهار لکن نفوذ و شرط هزار شصده بجهات دود و پر پیش از آن مدت بدل کرد و با ایشان پیش از خود راه خود شوافت رایی نایاب را با چالکی پرست و چهار هزار پیه از دستیست تا امداد مسخال خود

فصل ششم ذذکر فرمایز و ای نواب جهانگیر محمد خان باد مردم

غرهه رمضان المبارک سنه کیمیز از دو و صد و پنجاه و سه هجری قدیمی نواب نظیر الدواله جهانگیر محمد خان بسیار تجویز صدر روبرویی لان سالث ولکن من صاحب بہادر پوکل جنبش بیکر سوارانه آنگلکسیه و اکابر بجهوی مسنا نشین یا است شده خدمت نیابت بخال خود اسد علی خان فیروز جنگ پیشکاری و وکالت بسیر و اهل علی قاضی شجاعل پور پیغمبین میگیرد خدمات عمدیه بر قدر خود پیش ریحی سحبت ایشان با نواب سکندر بیک صاحب بخشش برداشده و جناب محمد و حب آبستن شدند زان بعد باهم شکر بخشی رونمود و ترقی گرفت تا آنکه شنبه ۵۳ دو م صفر سنه کیمیز از دو و صد و پنجاه و چهار هجری بنابری پرورگی والده را ماجده که خلاف شرع در سرمه خاندان افغانستان بود نواب صاحب پدرهم بر دست والده ام شمشیری زده که چهار هجدهمین و دوچهارمین شد پیغم صفر این سال روز دوشنبه نواب سکندر بیک صاحب با نواب نیکی صاحب قدیمیه و ساریه طلاق زان خود از بجهوی مسنا نهضت نموده و رقانه سلام نگر توطن اخست یار گرفند و چهار یه صفر نشی جمال الدین خان باز دور رفت اذ اخبا محمد شفاقت جراح را براي علاج خدم نمکور چهاره خود آور و فرخم سبلانج و می بهشد و هم سبع الامان سنه ذکر شغل صحبت از زن دست بهم داد و ششم جلویی الاولی سنه ذکر محرر سلطوان از بطن نواب سکندر بیک صاحب به بشتران گنجوان کارهای اسلامی ساخت و مصید اخکنی بسیار داشت از سخاوت وزیر پاشی شان متعیم و مسافر کامیاب بودند در ریشه هر هجری بیرون شهر مسکن ساخت و جهانگیر بیک از اکران و غیره که آخبا خان را ساخت نزد نشکرایافت از قدر و ای شان بود

هر علم و فن فراموش نمایم که سعی نمایم
چنانی مبتلایی ضعف معده و غیره امراض گردیدند مرعش وزار فروان شده و طبیعت مزدane
نمکوب شدن گرفت تا آنکه اطبای حاذق مثل مارث علیخان و شیوه از علاج عاجز باشد
و مایوسی و منوده والدنه ماجده بر سرمه عیادت رسیده بر سرمه اتفاقی و جان فشاری زیارت
ایشان گردند و بخدا پسورد با سلام نمک گشته شد در راه جادوی الائون شدید بجزی و قدرین
پیدا شدند و بسته هشتمن و می اتفقده سنه یکهزار و دو و صد و شصت هجری نواب صاحب
بیست و شش ساله رخت اهستی بر سرمه از نجات یافت سالی فوجاه و بسته هشتمن و ز
فرماز و می گردند و در فوریان غم که بنا کرد و خود شان بسته فرشند تاریخ حملت اینست

و ای نواب جهانگیر حبیح رعن	نمایان گردند نیس سو عقبه حملت
چاک شه حبیب سحر غم شش از پنجه هم نیلکویون گرد قبا در پر خود طلس پرخ	شام و امان سیمه کرد و برو از رقت شور از کشش جهت آمد که دینه و حرث
حوریان از پی تعظیم زجا بر جستند گلر خان این جهستان تا در ابانع رضوان	بالش سبز نهادند لقیمه جزت پیش فرستند و نشانند بعد عزت
بسته هشتمن مذیقه دو شنبه رویک وقت پاسی از شسبند نیم دگر پود که رفت	یکهزار و دو و صد و شصت سینین بجزت سوی فردوس ازین کهنه سرای کلی گفت
ها تن غیب نداد او که شد بی سوپا	حسن و خلق و کرم و خشش و حالم داشت

ایشان میاز قد بلایک اندام پیدا نمک خوش فرما جو کزین ش و سوار مشاقع کمال تیغه
شیر افگن نیزه باز تفنگ اندام مزد و این طبیعت خوکرده سخاوت بودند بیشتر شوارد و گاهی از
شعر فراری یعنی هنر نظم می نووند بعنی از نظر فارسی شان اینست مکتوت منظوم

اوی گویی بحر آشنا فی	من بیسد بدرومی گلکار
در بزم طرب عاصم شنند	حالیکار بجزت تو دارم

لی رویی تویار صادقی من	دستیخ فشر اق مبتلا کم	ازان سوزر که از شما جدا نمی
هر دم غم قست و من حاب	هر رخنه خیال تست دران	تیره شده است زنده شدن
مخصوص دیج بر توییت محبو	نماست بربان تراز من	یا درخ تویسا ز من
ما بین حصول خیریت هست	صد شکر شده بلندی سبیت	جز عایفیت توییت مطلوب
جمیعت خاطر پرشیان	او صاف درود نامه خان	گوییم پس ازین اطیز اخلاق
اعنی خط آنج بیب جانی	گلدسته بانع زندگانی	آمیزینه طوطیان حیران
هر لفظ ازان چیزی غول	کروید و حصول نامه تو	هنگام سعید وقت نیو
گسترده برای دلبر از ام	پیچیده حروف آن دلارم	هر سطر ازان چیز سرد بستان
از اول نامه تا تمام	مفهوم نووه ایم ضمیون	در حین سعید وقت همکون
وایم بجان بحیثیت کنین	خواندیم زرس کامضیان	ویم بیم و بایا فستیم آرام
این نامه شوق از جهانیم	ارتقام نووه باشی این شیخ	باشد که مدام هم برین کنیج
بجز و دصب امسا حناییز		

در عهد ایشان ارزانی غله و غیره بحدی بود که در پرگات بجهویل بکیت و پنهان استاد آثارگرندم او و خانی و دشتر تایخا آثار و چنین جلد اقسام غله و اشیائی خود رفی خوش میشد مردم فی جوهر و علم و لیاقت و کمال زرمانه ایشان در بجهویل آمد و رفت آغاز کردند پیشتر گترمی آمدند اهل بجهویل که خبرن پیاگه ری بکب علوم کاتر آشنا بودند بدرست ایشان شوق نوشت و خواندیم رسانیدند قاضی شریف حسین و ملوي را زیر عهد و قهقها مشهوب پیکر و نهاده جمیع از منشیان و شعراء مواعی در سکار خود فراهم آوردند نامه هاست بلند کار و زده متوجه دویسب لاثانی شیخ احمد عرب شروا فی مصنف نفعی ایم من عجب ایجاد نیز در ایام مکاوت ایشان آمدند و کتاب شمس الاقبال فی مناقب نواب بجهویل بربان غلبه قصیده تصنیف کرده رعایتها ویدند چند شعر از این سبیل انتساب بین

الحمد لله رب العالمين حمداً لا يُنكر
 وبالمربي والشنبة لافتقا
 اعني به عبد المغافر الذي
 محبه لا ينكره
 الکرم به من ملائكة معظم
 الکرم به من بطيء غشم
 وقهره انزل من مذلة فع
 محقة بنارها فاصبحت
 ذات نظير الدليل المحمود من
 وهو الذي بصلحة حقائق
 قبل كل وآخذ وکعبه
 بها يطوف داعياً لورا فاما
 ابقى لا له بعرة ودولته
 تفوق في جناحها الحمد لافتقا
 مقامه ومن غلام صادقا
 وكذا عالم جمع الدقائق
 بمحبته قد ملك الخلق افتقا
 اعداؤه تفتح لهم البواء افتقا
 لدفع من حاربه صولعقا
 محقة بنارها فاصبحت
 انتقامه قد ملك الخلق افتقا
 ترى شموس مجلس شوارق
 نور على مغار بامشارقا
 امسى به الملائكة حصيرا فاما
 الحمد لله رب العالمين حمداً لا يُنكر

بعون عز وجل تمام شهد فتوائل

قطعه تاریخ اختتام تصمینیت کتاب			
نوع مقاله	عنوان	جسم	اول
نحوه اول تاریخ اقبال	شاعر شاہ جہان نعمان	چشم اپنے پر تماز	دستور انتاج مکرر فرموده

خاتمه اطیعه هزار شکر و جان با پشا عالی الاطلاق که شرسته جانشناک سلاطین باعذ روز تعاوی خوبی دلین فریاد
و قبضه قدرت کله اول است ما شکر و فرموده بیا از ادنی مقطمان که خادم حکمت بالغه اند و فراوان ملوات طیبات
برفع پرتفع خواجه کامات خلاصه بود و دل از شعله رعیت غرای سلاح مابت به مطلعه ایشان حسابت اهله فقیر
و بصفه کله توحید زنگ شرک که فراز آرایه تقویت میشیان نوموده صلحی اند علیه عالی الهمظام و حمال الکرام
یوم انتقام که درین مردیت انتقام از ایضا شرقیه کو از فرزانه اونگ کجه برشادنش فرمیان ایشان کاریم
رغبت پر که رئیسه نام از شور کرم کسری غرمه ناصیحت سلطنت جهانی قرباً پاصر حکمت حکمرانی مردم شال و
بلقیس شیم مشتری بخت نزهه و خدمت جنابه اش که جهانی کیم صدر کارایت بجهان حمل سند طلب نهان
با ازدواج فرماده اول نزد کتابخانه اقبال تاریخ ریاست بجهان حلب شاد و فدا و بنیاد حمامی سانانی آدم
فروزاند ای ملک عالم معموقون منقول حکم فرمای شهرستان قانون فروع و حمل چهه طراز شاهزاده ایانه
طره فضل که ای ایلاجا ای ایلک سید محمد صدیق سخن ای بساد لاران مجید ای ایضا خیریت ای
راجی خفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد شوشنی و تبریت ای فضل و برد ای حکم محمد مصطفی خان ای خان ای
سکونه ایشان ای ایضا خیریت ای فرنزین پیشیت هشت شده طبع کرد و بدو زیر پنځای کیان شکاره ای خود پنځای

و خواه فرم و دستخواه	
برای سند نمیعنی که کتاب بذا طبع مع طبع نظریه	محمد روزان خان علی سخا
مهد و دستخواه تصمیم طبع و ای ایشان افزوده شد	محمد محمد الرحمان بن حسن

تاریخ اطیعه از نهشی گو بد پرشاد فضما			
چشم ایشان بکیم عایت	آیه فضل جو شفیعیه	که رُز هر سند و پیمانه هم	چشم ایشان بکیم عایت
رُوزه روزه که ایشان بکیم عایت	دو دفتر که ایشان بکیم عایت	چشم ایشان بحث خوش	رُوزه روزه که ایشان بکیم عایت
رُوزه روزه که ایشان بکیم عایت	چشم ایشان بحث خوش	دو دفتر که ایشان بکیم عایت	رُوزه روزه که ایشان بکیم عایت
چشم ایشان بحث خوش	چشم ایشان بحث خوش	دو دفتر که ایشان بکیم عایت	چشم ایشان بحث خوش

صحیح نتایج اقبال نتایج بحثیوں

صفحہ	سطر	خطاط	صحیح
۶	۲	مضاف دلیل	مضاف دلیل
۹	۱۵	تمکن گردید	تمکن گردید
۱۴	۱۸	برحیت محمد خان	برحیت محمد خان
۱۶	۶	ناختہ	ناختہ
۳۶	۳	پنجاہ و یک لک پیہ	پنجاہ و یک لک پیہ
۳۹	۱۳	از تعجبات	از تعجبات
۴۰	۱	فصل مضمون در ذکر بدروکورت	فصل مضمون در ذکر بدروکورت
۴۱	۶	چهل و نه ہجری	چهل و نہ ہجری
۴۲	۱۲	دوصد و چهل و چھار ہجری	دوصد و چهل و چھار ہجری
۴۴	۱۵	آغاز کر دند	آغاز کر دند
۴۵	۱۵	دوصد و سی پنج ہجری	دوصد و سی پنج ہجری
۵۰	۲۰	دو ذفتر	سے ذفتر
		تمست	

فهرست و فتره و متن اقبال ناسخ رسایت بجهوپال فارسی

- ۱ فصل اول در ذکر نیایت میان فوجبار محمد خان و تقریصدارت محمد رضا سطور
و ذکر چنگ کلیسا کھیری و حصول عنتیار رایست بوا لدۀ ماجده امین بعد مستغافل
میان فوجبار محمد خان از نیایت
- ۲ فصل دوم در ذکر تخدانی محمد رضا سطور
- ۳ فصل سوم در ذکر زمانه غدر و صدارت خلدشین
- ۴ فصل چهارم در بیان سفر جبلپور و عنایت شدن پرگنه بیرونی اسراف کلکسی
- ۵ فصل پنجم در بیان سفر آزاد آباد و حصول تعاویس یزد آباد
- ۶ فصل ششم در ذکر سفر اکبر آباد
- ۷ فصل هفتم در بیان سفر مکمل و معظمه
- ۸ فصل هشتم در ذکر سفر ثانی اکبر آباد و سیر بعض بلاد و حلست
خلدشین

اَنْ تِذْكُرَ صَدُوْرَ لَا بَنَا

بِعْضٌ تَفْقِيْتٌ مُخالِفٌ وَمُجَاهِلٌ فَفَلَّ يَأْتِي خَدَّا وَمُنْدَلِيْرَانْ مِنْ مَكَامٍ سَطْهَانِيْرَ شَرِيفٍ تَبَعِيْتٌ

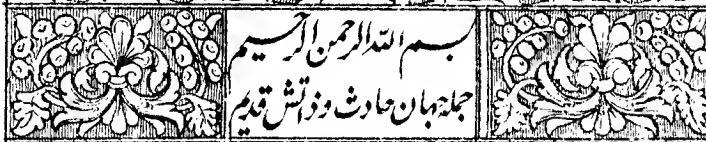


بِإِيمَانٍ وَسَمَاعٍ لِذَنْبَابِرَالْأَنْجَانِيْرَ شَجَرَيْرَ حَاجَيْرَ مُجَهَّرَ شَرِيفَيْرَ خَدَّا وَالْقَسَّاصَ حَمَالَيْرَ

صَدُوْرَ ۱۳۸۵ مِنْ صَفَرَهِ صَدِيقَهِ سَرِيرَهِ لَهَّارَهِ صَدِيقَهِ
لَهَّارَهِ لَهَّارَهِ لَهَّارَهِ لَهَّارَهِ لَهَّارَهِ لَهَّارَهِ لَهَّارَهِ

ذخیره تمثیل پر شیوه

فصل اول کنایت میان فوجدار خان و غیره



پس از حمد بالله الکال الله و حسب لوجود و نعمت حضرت احمد محمود و متفقین باع اصحاب با وجود
ساعده فواز ایل متین زاده کاریون صم ذمتر کرتا تابع الاقبال تاریخ سیاست بجهه پاں مشتعل ایشیت فصل
فصل اول دزد کنایت میان فوجدار محمد خان و تقریباً صد ایت محترمه سلطور دزد کنایت
کلیاً کھیڑی و حصول ایضاً ختیاری است بحاله ماجدهم بعد ایضاً شایی میان فوجدار محمد خان ایضاً با
فصل دو م دزد کر کتی ای محترمه سلطور فصل سوم دزد کر زمانه غدر و صدارت خاندان
فصل چهارم در بیان سفر جبل پور و عنایت شدن پر کیهه بیشتر ای ایس کا رنگ کاری
فصل پنجم در بیان سفر آزاده ایاد و حدول تغایر و سیر بلاد فصل هشتم دزد کر سفر نزدیک اکابر ایاد
فصل هفتم در بیان سفر کرد و عظیمه فصل هشتم دزد کر سفر نامی اکابر با وسیع پستان دو جلت خدین

فصل اول دزد کنایت میان فوجدار محمد خان و غیره

هنگامیکه پر رم نواب جهانگیر محمد خان بهادر مغفور ازین دارفانی بعاله جادو ای جلت نزدیک

نهضتی ترددیمین صاحب بهادر پوکل اجنبت بجهوپال صورت حال نواب گورنر جنرال هم ادار
 فران فرمای هند نوشته و اسد علیخان نائب یاست افزود که تا صدور حکم از صدر کار ریاست
 کرد و پشیده و از دهم محروم است لاهیجی صاحب پوکل اجنبت بهادر ایمان یاست اگفت
 فران صدر باین عنوان سیده است که نواب شاه چهان سلم حمایه بجهوپال ندویند
 فوجبدار محمد خان نائب یاست شاه امیر شاه این حکم کنند چهانان تسلیم کردند و اسد علیخان هم
 شده راه با سوده جاگل خوشیش پیش گرفت و میان صاحب بر ساده نیابت نشسته نوکر کن
 خود را بر حمایه خدمات ریاست نصوب کردند و دخواه خود بند و بست آغاز نمود را خارج نمایه
 راقمه بهادر رووالده نادانه سلام گنجوپال آمد نواب گورنر جنرال بهادر یازدهم اپریل ۱۸۵۴
 مطابق سوم بیع آخر است لاهیجی سجاد شیخ نوشتند که از انتقال نواب شاه چهان نمکی خود خان
 خزان و ملاع و فنور و بموجبت سوچهپال سند شیخی نواب شاه چهان سلم خویی که برای
 آن شفقة بعد انتقال نواب نظر محمد خان بهادر باتفاق روس او امری آن ریاست
 با استرضای سرکار گلکسیه قرار یافته بودند شورش به گادا و شان کنند اخواهند شد شوهر
 شان بیش خواهند گشت و قابوئیه اکتمانی شان امورات بزرگ رهت تحت حکومت صاحب
 پوکل اجنبت بجهوپال نیام خواهد یافت و میان فوجبدار محمد خان پسر کوچک اغیث محمد
 که مر لائق است و بر ایامت شان درست اراد اعتماد است نیابت کار ریاست را
 سراخیام خواهند داد و انان شفقة هم مشوره خواهند گرفت و خواری نواب شاه چهان سلم
 متعاق آن شفقة خواهند بود فقط بعد چند ماه بعد نوکران یاست که توجهی میان معاشرین
 خود را یافته بیست و سه هم شوال ۱۲۷۰ هجری میر وحشی علی و احمد خان میر ارش و غیره ای بجهوپال
 بسیه و شش تا نفعه عرضه شد بنام فورت کمال یهان صاحب اجنبت نواب گورنر جنرال بهادر
 نوشتند که حکم صدر مطلع میان صاحبستم گرامیان صاحبی را کیم فرمایم بر بربریه عظمه
 بفرموده که آقای خود را سلام میکردم و بیوجه ملزمان عهد نواب چهان نمکی خود خان بهادر اموتوت

اگر وه نوکر ان خود را بمنا صب بزرگ مامور کرده اند و فکر استیصال با و خاطر داده اند زیرا شیخ
صاحب بهادر تسلی ایشان پر واخته شورش خواطر فروشنانیده و لیم فردی کل این صاحب
بهادر طوشی شماست علیخان همچنین خود را بزرگ باشدت یا است که آشناز تا کدام مسدود
و نماید پاز و هم زمی احتجه لشنه هجری تقریب عید اضحی ملارمان یاست بدرا باها حاضر آمد
از نگرانی نمایند و عطرو پان یا نفه خرس شد بعد از قرولین صاحب بهادر پوئنگل اجنب حکم
نمود رجایی دیگر بدل شدن و جوزف دیوی کنیکم صاحب بهادر از حدود لاہور بر خدمت
اچنی بھوپال تشریف آوردند تا آمدن ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
سر انجام دادند و را خلت والده ناجده ام در ظلم و نسق امور را یافت برای این صاحب از
سیان امیر محمد خان صاحب خدا مجدا که مردمیک نسا و صان طبیعت بودند مشوره مردان
کم خشم چند صد و لاتی رو همیل را نوکر فتحه زندگانه بصرف خود آوروند چون وقت
اد ایمی موجب آن مصائب پوئنگل اجنب بھوپال شناخته استیا حکم دادند که نوکر ان ایشان را
بر طرف کرده نز تختواه و ام کر فته بدینید و تاریق هرض ز آدمی بجا ایشان نمایید میان
امیر محمد خان بجلیا کیمیری که دوازده کروه از بھوپال واقع است شتا فته مخالفت وزیر پند
کنیکم صاحب بهادر با فوج شنجهن که در سیور سیانند و فوج ریخت بھوپال برای همیشه
رفت چهار و هم شوال لشنه هجری ایشان باشیر محمد خان و اکبر محمد خان هر دو پسر خود
دو و صد افغان زنده بدرست آمدند و سه چهار صد و لاتی دین عمر که مقنول کشند و حکم
صدرا با هر دو پسر کو در قلعه آسیسترازندگی ایسیر گردیدند نیز هم جادی الآخر لشنه هجری
از تعالی ایشان در قلعه مسطور و شد فتش اور تابوت بھوپال آورده در فوایع قریب مقره
جهانگیری و فتن کردند همین سال بیست و پنجم رمضان المبارک عم مجرمه سلطان نواب نمیر محمد خان
مغفوره در همیشه و بابی د بھوپال رحلت کردند و نواب سد علیخان کر خان فناست یاست
بودند و محظی مشوره بدینجذب من میدادند مورد عتاب سرکار نگل سید شده و ه سال اور شتر

بنارس مقید شدند و سهی پنځرو پیچه و دار جهانه داده بعد اتفاقاً می میعاً و مسطور همانی یافت اتفاقاً عبده چنگ کلیا گهی طی کینکم صاحب بهادر بعد روزگشت که در بجوبالین مین خود بار محمد خان و نواب سکندر نیک مشترک حکومت نیکنند و بودون و حاکم در یک مملکت تجویی خرابی و اتفاقاً نیست باید که فتحوار را یاست یک کس باشد بران اباب صدر والد و امام اذی و بیدار مغز و مستعد و مطیع تر دولت نگاه سیزی زمیان صاحب یافته خلاعت صدر شیخی برای نیز و خلاعت فتحواری را یاست برای شان از کلکهه فرستاد پنځرو ہم ما ه محمد شاه هجری اخشت بهادر سقنا از صنان صاحب که فتحه ششم صفر سنه هجری را چنخو شوقت رای که را فی پنهان خکور غصه ای یکی صاحب جناب را یاست بود این خلاعت نیابت داده شد و خوش قش شبا یاده گوا فرموده و فوج و مکمات را انتظام داده برای ای زین که هست بر بت همه نیز صفو آبادی ملک رفاه رعایا شدند و تمام ملک بجوبال اسحاصه مقرر نمودند و سه طرف اینها هم چهار ضاحع موئیش بشرق و چنوبند مهنا و ندو زیر دست این هر سه ناظم عمال و حکام هر کیک گفته مقرر نمودند و از شاه هجری تا شاه هجری بیان خود چاربار دوره خلاع جنوب و سه بار دوره خلاع مغرب و سه مرتبه دوره خلاع مشرق فرمودند و هر حال نیک پشم خواش ملاحظه کردند از هجری پیاپیش کنایند و کیم که فتن محاصن نمیان از کشاورزان قرار دادند و جمله نهادن مالی و ملکی ا محمد کردند هر قریب را محدود کردند و هر صد و همنار با بستند و حسابات تمام نمیان با این امر است با اختیار و کتب قانون دیوانی و نوچداری و مالی بیع کردند و نشی جمال الدین فان را خیز خواه بلاتا و دهور اندیش داشت پناه یافته بعد مرن را چنخو شوقت رای بخطاب خانی و مدال المیانی د جمله نیابت او موساخته ولاکش را مرتدی حسابان را ترجیخ داده برایست یه بخشش بجهی و متعبد المیانی سرفراز کردند و بنصب نیابت دوم نواختند یا زو چه نزی اعتمده شاه هجری عقد من بجهشی باقی محمد خان نصرت چنگ پسرشی بهادر محمد خان استن و خطاب نواب بظیر الدینه بهادر داده و سلطان نوره لک و هفتاد و هشتم شهزاده هفتم و بیست سه پیه

خانپا و بالاز قرض محمد والد را بعدم رسالک و هشاد و پنجه زار و یکصد و هفده روپیه پشت شکن
قرض عهد نیابت میان فوجدار محمد خان جمله بیت رسالک شصت و یکهزار هشتصد و چهل
یک روپیه کلک نزپا و بالا بایم حکای خود بحسن سعی فوج قظا مریک است اما منوندند و آخر سال آنکه
اجرجی که در هند وستان فوج جگمی فرنگ گردشت و خدا عظیم رونواد بیت مردانه خود معاونت
و مدوس که انگریزی چنانکه باشد کردند و بکلد وی آن خطاب شکارافت اندیا و بجای از لعله
یافتنند و بشیر بدل پورا آلا آباد و آگه بده فعات رفتہ و بمانی سلطنت فران فرای هند
برخورد نمود تحسین و آفرین گردیدند و میغذیم بلاد هند کروه عمارت عالیه بنانند و بکله به
رفته بتاییح پر دنعت ایشان خوش کلام پند او را زیارت کردبار یکی کند مناسک اعضا سفینگ
خوشر و در اگلی سوکشا و پیشانی ذی عرب سخی اطلع فراخ خود صد مساله نم قیاد شناسیان یافی خود
خطی المذهب بیویه بیست هشت شوال ششم هجری بشیرستان خود را میدند و یا بهم نم خودی انجام
نهاد هجری عقد ایشان با پدر ممنوع کرد و دیده پا زدن هم خرم ششم هجری ختم ریاست شدند و هم
شوال ششم هجری بر ضای اهن و مشترکه ری فواب کوزن بدل بها و بیشتر علاوه ای بجوا پشتند
و میزد هم حسب ششم هجری اینین داروغانی بسر ای جادو ای انتقال فرمود قطعه تاریخ
بلیم عالیه کنه نام + چون بدار ای تامنوب غیر سالان پیش ای تبعه عال اکفت شنا همان نماد
قد ام

فصل دو: در بیان شایعه محرر مطابق

چون مرافق شدم و بسن بمعنی رسیدم خل دشیم اولاد برادران بجواب راجح شمش غیر دیده
بعض اوزنین خود انتخاب نمودند و تبریت شان کوشیدند اما انجام کار در پیری بعض نتفا
یافته بوساطت میجود یونزند صاحب بها در پوکل جنبت بجواب از زواب کوزن بدل بساد
استجازت سنجوی زمی از خان ای ای بزرگ هند وستان خواستند شخصی بترابی داد
خوش بجه سانند چه سابقاً از صدور اشارت شده بود که شادی فوایش چه میان بیکم حسب پند
آن شفقت دسر که لکه سیزوفراش شد غمک بعد وصول خط احابت صاحب پهاد و موصوف

نوزکاران فرمیده و سخیمه را با اطراف بلا و همچند بسته بخوبی زیج فرستادند و چون یه گمان از دلیل و آگاه
و بریلی و دیگر بلاد شبهیه نسبت داشتند بخوبی و عنوانی چند کس نامی و گرامی فرستادند و هش
خوانیم و شنیده و گمان تیموری هم را بخوبی پال آمدند و چندی همان مانده جاده اوطان خود پیمودند
خانه شدیدن بعد خوش بسیار اگریتست جستجو را از نام مشترک س که فی انجام این پسند آمده بیونه به لیم
فرمودیک این ساحب بہادر پوچک اجنبت بخوبی پال اطلاع داده و نوشتند که خانه ایان این چون بخوبی
پسری و زن و شادی نواب شاه چه مان یکم ظفرخی آید و در صورت عقد با پسر گایانه علوم فرمیست
که انجام آن چه شود پس نسبت نیاید که ریاست نام نواب شاه چه مان یکم باشد و مشهور برین
در امور ریاستی انتشار بود و مرتبه و غرفت بر اینه ایان باشد و اراده ایکی از بین صنایعه مس و فو
متوله دگر دو ما لکت ریاست و زناب تشقیل باشد هبته ساحب بیاد این قند خبر نیکی صیاح بقیه عده
ملائک است ملکه عظیمه مالکه ملکه ندوش و شوره شان در امر سلطنت بدل نمایند و ماتر جمیان و زن و نهاد
و از نظریه تزویه ساحب هبته نواب گورنر خصل صاحب بہادر نشان اندیمه سایم از ای احمد
و دوچکی کو سعادت شد و بخچان اعلی میان یکی هبته و ترجیمه را با خرطمه ماده مس و فو نوشت که این
صاحب بہادر چنپا فرستاد و رجوب خرطمه ساحب هبته هبته ای اع
نوشتند اشغال نامه و باید شادی نواب شاه چه مان یکم صاحب هبته گفت صبول سخنیت جواش
برآمد و حاب نواب گورنر خصل بہادر خصوص بود و پس تجزیه صدر درین بار بیافت که این نزدیک
نواب شاه چه مان یکم شما ساحب این نزد خود پسری انتخاب کنید و می برای نام نواب خواهد بود
و نواب شاه چه مان یکم بعد سیدن این مبلغ موافق و مستور رئیسه متقدله را راست بخوبی پال
خواهند بود و پون حسن ای اظام و کارزدگی شاه ریاست از باگرلان قرض سکد و شکر دادند
آنده هم زمام انتخاب رئیسه بودت ریاست بدست شاه خواهند تعلیمی اداره شما نواب
شاه چه مان یکم نسیب کلی بیرون از بروقت مناسبان انتخاب رئیسه متقدله را راست بدشان
پرسده آید و صلاح و نواب بعد شاه رهمنا ای شان از فقط بخوبی این طرف نوشتند که پیشتر

یکم صفت ایشانه ای هجری مطابق بسته چهارم اکتوبر ۱۳۵۶م/۱۴۷۰ق بحذفت و یکم فریدک مدنده باشد
بهادر پوچنگل جنت بجوبال نوشته ایم که بنگره شش کس نام باقی محمد خان نصرت جنگ شده
برایست برای عقد صاحبجهه موصوف تجویز کرده ام صرف تحریر از طرس رشته باقیست آنهم غصه
بنام نواب علی القاب کوچنگل صاحبی بهادر و آن شفیع و یکم فریدک مین صاحبی باشد
نوشته فرستاده میشود و آنکه تغییص زمام اختیار رسیدت بست نواب شاهجهان یکم صاحبجهه
و صوابید مخلصه علمی شده پس تنها از صوابیدین هنر ظلام رسیدت چنانکه با یمنیشود تا وقتیکه
اجرای امور رسیدت چنانکه الحال است بگم و رایی واحد نباشد و این تجویز من شکل رسیدت که
در ظفریش صاحبان عالیشان بهادر از مرد بود و اگر بر عدم آن شفیع بند و بست این امر
حسبه نخواهد من نشید باز کی خواهد شد سپس اصحاب اجنت نواب کوچنگل صاحبی بهادر
سنگر ان میان نوشته شد که از چه در باه کنداشی نواب شاهجهان بگم از نواب کوچنگل صاحبی بهادر
ارشاد شده بود اکنون وقت آن سید و بخیال مخلصه کنداشی ایشان باخششی باقی محمد خان
نصرت جنگ که لائق و بحیث ساکن قدیم بجوبال از رکن رسیدت نهاده بیناید بجوبال این
صاحب بهادر مملوک نوشته شد که بوجبار شاد نواب کوچنگل صاحبی بهادر اطلاع میدهم
که از ظالم مهام رسیدت تاعمر رسیدت و یک سالگی نواب شاهجهان یکم بست آن شفقة خواهد
بعد اگر ارشان بله اطاس بلوغ خود است عای حکومت خواهد شد که در آنوقت کارروانی خلا
مرضی شان شکل خواهد بود والده ماجده پاچ نوشتند که تجویز من دیگر مستحق این رسیدت
و محنت و شقت من در ظالم امور رسیدت پسند حکام ملکی رسیدت به کمیق تازیرت شجاع شفحق
اختیار رسیدت منم بعده چهارم جولائی ۱۳۵۶م/۱۴۷۰ق اع پوچنگل جنت بهادر آمده خریطه نواب کوچنگل
جنگ بهادر بیرون نمود آمده نمک و همانی نام شهر گزیده شد نام باقی محمد خان نصرت جنگ
جنت کنداشی و ترقیج نواب شاهجهان بگم زنگ مدول رسیدت چون بهده وجوه صاحب موصوف
لا افق این کارویه اید نزدیکی و متدار نزینه میگستد بعد در و داین منظوری یا زدن همیزی میگهده

جلسه نخست قرار گرفت و صاحب جنگل نواب کو نزدیک صاحب بنا و منتشر از نتایج این مکاری
 صاحبان عالیشان بنا و تشریف آمدند بست و ششم شوال سنه هجری رسماً نهادند
 شد و دو مردمی القعده آشنا ممکن است این بیهوده باشد چنانچه گردیدند بن آنکه نهادند
 شاهزادهان تکمیل نمی‌رسید و با ایشان مختاریست مشوه را ایشان نواب برای نامه است چهارم
 نوی القعده رسماً خلیفه رومی کا آمد و باقی محمد خان با تقدیر نواب نظیر الدوامه بنا و مطلع
 صدر رسالت نهادند پس هم ماه مکاره تقریب شادی صاحب جنگل نواب کو نزدیک چهارم
 سنت از نمای این جانب لاد صاحب بنا و خلاعث بنا و مراقبه ایشان نهادند بست و مکار فیض
 شملک سرشد بهشد و فیض قریب سلامی از طرف سرکار گنجیست و استقبال از غیره ایشان قدر شریعت
 و بتاریخ نازد هم بحسب شرع شریعت بولوی عبد القیوم پیغمبر علیهم السلام خاطب نکاح خواندند
 و کامبین و دکور روپیه قرار گرفت اما یک جمه ازان و دکور زدن و نهادن این نام و نفقه و حب
 پرداختند و همچنین بعد وفات شان خرمهر از ترک او شان می‌بن و دفتر ایشان نواحی سلطان چهارم
 یکم صاحب نزدیک چهارم در تصرف پسران شان آماداً نکهست نظوبی صاحب جنگل نواب کو نهادند
 چهل صاحب بنا و سنت از نمای ایشان مصارف شان تا میان نیست از آغاز ساله ۱۳۷۰ به فضله
 و شاه هجری ندو پنج موضع جالیز نجع کامل شدست پنج هزار و سه صد و پنجاه و هفت و پنجم
 سال از از زیر است علیحده شده بود و درین عقد ترجیح مهفت ایشان نهادند و میزدرا و سه صد و
 دور پیه و هفت آنرا پابالا بایق فضیل بصریت آمد سامان چینی که تباشک خانه ناید سه کلو و نواد
 هزار و شصت صد و هفده روپیه و نه آنرا پابالا سامان چینی که تباشک خانه نواب از این بود و درین
 دو لک و هشت شش هزار و چهار صد و هشت شصت ده روپیه و هفت آن سه پابالا از اینجا
 شادی یک لک و چهارده هزار و دو صد و هشتاد و پنج روپیه و شش کامپا
 و برابری مصارف من جایگزین خواجه و هفت هزار و هشت صد و هشت شصت دشش پیه چهارده
 نیم آن که از پیشتر مقرر بود همان بحال ماند جایگزین جدیدی هم گام شادی عقد از زیر است ادله شد

فصل سوم در ذکر مندوبین و بسته شانه غدر و غیره	
<p>در استاد هجری فشکهای نواز قورچا زاندن بهند آمد و در عسکر رای ائمگریزی تقسیم فیت هرند و سلامان فوج کیث بان گشتند که کاغذ این فشک و فتن است لامحال از پیه جانوران حلاف مردار مکب خواهد بود و دلکش هندوان از گوشت پیه کا و در نهضت سلامان از گوشت پیشتری و دلکه جانوران حرام پیشتر است و این کاغذ هنگام قوا عدا هندان بریده دنال بندوق فرود کرد می آید و از استعمال آن اسکار آ در دندن هنوز این گفتگو بپرسید که در پرضا سپاه عسکر بلده میشه قریب بله برهم شد و عمهه داران کن سپاه را تمدید انظر بند چون دهد نماهار سوار و پیاده باعی گشتند و هنرمان خود را گشتند و خانهای ایشان سوتنده و از رو عصب زان و بچو راهنم امان را از دوشان زدهم رمضان سال غذکورانه میشه راه و پیش گرفتند فوج هنل نشیرین کار کرده و این اظفراج الدین بهاد شاه او را گشتند و پیکر پیروز سالم صفیه نش بود و یک لک و پیه ماهاه از نسکار ائمگریزی میایافت و در ایشان ایشان با عیش قاتام بسری بر درخت شاهی بر سرش گرفته و تلخ سلطنت بر قوش نهاده بخت شانه حکام فرنگ کشویهند ایشان گشت ساخته موسوم با جاطه بگاله و بینی و مرس و شنجاب کرده اند این خساد و چند بوز تمام احاطه بگال را فر و گرفت و هفتاد لطفه اند و چند مسته سوار سر ایشان خود را بی سر کرده خراش و قوه خانه را یغنا نموده و رغایا را برای ایشانه دهند جمع آمدند و شنه و فساد برداشتند این هنگامه از نهاد غدر گویند محمد عباس نعمت پور احمد شر و ایشان این فتنه الملک لمن غلب یافته و حکام فرنگ تفصیل این ماقعه عظیم را از بان پارسی وارد و ائمگریزی تو رشته اند تاریخ محاسبه عظیم که درلا همرو و که نمکر رچاپ کرد میده کاشفت این جان و جم تفصیل است و دلشان مهار ایجی جیاچی را کوییند هیه و کنوجی را او همکر با ائمگر اصحاب شکر و کشور بزرگ اند خوف با غیان خورده و شورش طبع سپاه خویش میده دل از معرکه در زینه اند خاص در عسکر و اگر کواليار و چهارمی اند و رصا بیان هماد رکشته شدند و خستگی هم از نمود</p>	دستور و ترتیب مضمون پروردگاری فصل سوم مندوبین و بسته شانه غدر و غیره پیشگیری آغاز پیشگیری آنکه آنکه آنکه

والله ماجده امر در چنین وقت نازک شهری دلشکری بجهوپال را پابند فرمان وزیر حکم خود
داشتند با طمینان تمام مدرس کارانگزیری کرد و سور شات برای قشون نهادند که حدود کاپی
فرستاد و سپاه خود را برای حفاظت بعض قصبات و قومان تاحد و شمش ساگر و بندیل حصنه
گماشت نوکران یاست بجهوپال حتی المقدور و زین و رطاعت سران گلکسیه نکردند و کارهای
شایان و خدمات شایان بجای آورده مور تحسین و افزون چکام کردند فاعل مخدان عادل مخدان
جگای در این بنا پانی علاوه بجهوپال اه بغاروت پیوند اقطاع ایشان دریافت ضبط شد
فاصل محمد خان در رحمت گذشت این سپاه اگلکسیه که هر ایشان نوج بجهوپال نزیر بود قلعه بند گردیده
بجنگید و آخر زنده گرفتار آمده بروار کشیده شد عادل محمد خان چنان امکن شد که گویا خود
بجامم ایجاد نیامده بود بعد از سپاه شنجهن سیمور عالم بغاروت پرا فرشت از بجهوپال نوشت
مناسب برای سرکوبی آنها نامور گشت این سپاه قصبه کیمیور و عسکر از دست تعدادی بعیان
مخنوظد شد تا آنکه با غیان ایزدست سرولان فرنگ شدند و بمال گشته چون نایند
بس اگر و والله ماجده ام عزیز مصر ولای فرنگ شد پانزده هجره بهشت هام عطف بحق شتر
جاجوی الاولی شاه اجمیعیت همچنان صاحب بهادر خوشیه نوشت که هنواری یاست از یک
حکومت میباشد این سخن را زیر نشین اکابر عزیزان خود گنید چه از حکومت جسد گذاشت
نواب عزیز خان حال شما قریب بود که فساو و انقلاب دناید چون قیام ریاست و لشی
درستی حکومت است نهی باید که در اختیار کروان امور مقتصد ای یاست خیال ای شکننی اقامت
پیش نظر بشد و همین امر نسبت عمارات والده شما نواب تهدیه سکم صادق می آید
پس ای نظام جاگیر ایشان ششنه سپرده شود که بذمای بنام نماید سکان نرسد فقط
با وصف چنین وکتا و وزیر والده ام و لشکنی والده و خال جویش بخیال پیر انسانی شان
رو از اذ شد صرف اختیار مقدمات فوجداری شکنی ای زو شان سلب کردند و درباره مختار
خود تا دزمزیت که در اثنای گفتگوی کنند ای من دران سلسه جنبان شده بوند بشیر

اهمتام کجا ربهند و بنواب کو زیرجزل لاروزریت ازبل گنج صاحب بهادریاب اساطیعت
فزان فرمایی هنریت و ختم شعبان عده هجری نهشتند که از روز یکم ماه هنریت تا
در اهمتام عدالت خاص در امداد مخلصه نیز موافق با ظاهر حق خود گردید تا نظر و اورسی نقش
که در اینجا استحقاق قسم باقیست اهل گرد و دوچه از زمان سابق و موضع این ریاست چنان اتفاق او
که بعد از تقالیم رسید ابراهیلادوری قراصیده هنریک مخلصه را بعد از تقالیم پدر هر روم
رسیل یعنی ریاست که دنایین معنی تایخ با عدنا نامه طلاقت تمام دارد و چون مخلصه از طلاقت
گذشت بسن تغیر و فهم نیک و بدوفکر ریاست رسیده نواب جهانگیر محمد خان ابعاد اقمه شوهره
فرمازد و ای ریاست که دنایین معنی با عدنا نامه مخالفت و در فرض امر خواهد بود و مفات نیای
مرا و شوهر و ذصرم را زنده میگذاشت زنا هر سه کس ریاست بکار آمد که پسر و میشدادگرین
می سپرند و فاعلی خصمون عدنا نامه بود و اگر بشوهرم میداند خلافت عدنا ده میشد و شکل شد
که باز که جین تعلق وار و چنین است که بعد وفات رسیده بنام ذصرم از باز از طلاقت
بود و چون وی بسوش و تغیر کمال رسیده که زوج و عی باشد رسیده گردد و ذصیروت لازم
که بعد وفات پدر اول مرادیه میگردند سپس در همان مان زمام حکومت بشوهرم نزدیک است
میداند این معنی هرگز متعقول نیست بنا على هر استدعا مخصوصه بله پدر لکل جنبت صباها
و آن شفیق از صدر رفع القدر آنست که داده از اینجاستحقاق نار و ریاست واده شوچون
این استدعا بجهود طلاقت تمام دارد و خواهتم در سر کار گنجانیه نهضیرایا که وید اگنون بحکم ضرورت
اطهار استحقاق خود کرده شد امید دارم خانکه سر کار گنجانیه نهضیرایا که وید اگنون بحکم ضرورت
برده شتدند چنان نقصان ثانی هم بحسب استدعا مخصوصه از عدالت شاهی برخیزد و مخلصه بقی خود
رسید و خواهله مخلصه اسلام خانه نواب کو زیرجزل صاحب بهادر فرماید و خصمون خواهله نامه
جناب گویض صاحب بهادر خواهله تاریخ و سنه صدر این است که در ما ذوق نهضیرای از اینجا عمد
دین ریاست دونقصان یا فخر کی اگه شوهر شیوه را ولی ریاست میگردند گرانکه سه

از تعالیٰ پر مطابق شمذنامه عاجزه باکه پاین زده ها به بود اول نمیشه این یاست فرمودند پوچو
لائق خلاصت یاست و هتخان فرست شدم ریاتی که تا حیاتم ممکن الانتقال بوده بحیث
و خلاف هنفون عمن زمام بشیرهم پرسند و بعد وفاتش هم ماندازه و ختنه دست ساله از آنست
یهست که روانی بدو شستند که سرکار گلکسیه جانشینی نواب شاه جهان بگیر الک دفتر نواب را بدهم
و آن شفقة از باطه ریکه رای آن شفقة بعد انتقال نواب لظیحه خان در حومه اتفاق رخواست
و اصرای آن یاست با تشریفاتی سرکار گلکسیه سنه ششمین انجا قرار یافته به منظور و پیغام است
و که خدائی نواب شاه جهان بگیر حسب پسند آن شفقة و سرکار گلکسیه خواه بود و شیوه هشان
رئیس کن یاست فواهی کشت فقط بران وزمان اختیار خود است دعا کرد که با بهره عقد بدو
شاه جهان بگیر صاحجه قرار یابد و هی ریس این یاست نگردد و این است عاصیان ط سابق
عمن زمام بود سرکار گلکسیه قبول شده نقصان سپر زان یاست بداناد که خلاف عمن زمام است
شده بود برخاست احوال بازمان صورت بخطی اید ریاضی عمن زمام و حکام منصف اتفاق
را ای رو ساده و خاندان و غیر خاندان و دخل ای شان و منظور شیش طرح زانیشود و دو حیات
وارث رسیکش با پرلازوی سپرده نمیگرد و اگر قید نش میطن چنانکه در عمن زمام بگیر است هر مرات
منه حبست بعد الات شاهی بر عوی اختقام گواهی ده عاجزه را چنانکه بعد انتقال نمیشه
بجواب فرموده بودند هنچنان تا حیات من همان حکم بوجب عمن زمام بحال و برقرار باند تهظام
یهست که بمال مشقت کرده ام فبقس عمن زمام شو در حال نهاده بجندت میجبرند
که کار و من صاحب بها در پر لکل جنبت بجواب ای و بجندت کر نیل مرن دو ریند صاحب بها در
قائم قائم صاحب جنت نواب گوزنیزیل بها در سنت اندیا در سر برتر هملن بازیش
صاحب بها در زینیزیت نگاریش لار صاحب بها در ششم جادی ای از
لائمه بجزی مطابق سی و یکم و سیمین و دادع قلم کروند که سر جبنت سکپیزیت صاحب بها
متوجه شد اندیا کلبه چند درباره اختیار یهست که آن شفقة و نواب شاه جهان بگیر حضه

گفته اند اطلاعش بن کردن چونکه نواب شاهجهان بیک صاحبجه که دارث ریاست و فرزند مستحق جاشینی ایشان هستند از خود خواهش نمیخواهند که آن مکرمه پرتبه تیمی هم نباشد ریاست بدستور مستقر باشند لذت استدعا می آن شفیعه پریه ریاست صاحبجی موصوف از نوشه آن شفیعه را منزه شین یا است بجهوپال کرده با جراحت اشتراکا عالی و ادایی ریاست اعلام نمایند که حکام ریاست یا است بجهوپال بخواست بیک از طرف سرکار انگلریز بهادرنظیر کردن قطع چون صاحبان بهادر اول مراصد رشین کرده بودند لذت ایشان بجهنس صاحبباد پولنگل احبت درین بایک از تمازج من کردن من ضمای مادر و مادر این امقدام داشتم صاحب موصوف اطلاع رضای هن من بخدارت سکسیه صاحب بهادر کردن و او شان بجوال ایشان بن نوشته که جواب با صواب شما کار از راه سعادت و داشتمندی بود مقدمه غلطیم را بینکوتون و جی ختم کردن و نواب سکنند بیک صاحبجه از زندگان خوبیار ریاست بجهوپال بقیعه شان خواهد باند چه سرکار انگلکسیه ازان خدایات که در ایام فساد اداویشان بررسی کار آمد ریاست بمقایسه منعون است و حکام سرکار انگلریزی همواره اداویشان خواهند کرد چون این عالم طی شد صاحبباجنت نواب گورنر جنرال صاحب بهادر نشرالنذر یا بوالدهه ماجده ام خیر کردن که در همه اع منگلا مرشادی نواب شاهجهان بیک لکپیان ایدن صاحب بهادر بنام عایا بجهوپال اشتراک کرده بودند که سرکار انگلکسیه نواب شاهجهان بیک رئیسه وادیشان با مصون شان ختارت ریاست کرده است بجهولانی سال حال شاهزاده سفرس شان ختم شد و نواب شاهجهان بیک لکپیان بجهنس صاحببای دند اگفته اند که اختیار ریاست متعلق به الده ام اند و نواب گورنر جنرال صاحب بهادر آن امنظیر فرموده نوشته اند که شاهزاده سبب نیز هم مناسب که اعلام این حکم بگیر عایا و ام ارا کرده شود لعل شها ریس سردار از تقریباً بیخ صدای خود اطلاع دهیست تا در این مایخ بجهوپال کمده شمار منزه شین کنم خدمتکار که در ایام فساد کرده اید گوئیست انگلریزی گاهی فراموش شواه کرده بعده نهم شوال ۱۳۴۳ بهجی برای

صدارت الده ماجده و این عیمک من قرار گرفت هر دو صاحب با درایم سیده و آن دو روز نیز پنهان گردید.
شنبه و آن روز مراجعت این تکنیق بودند و از جوانان ایل ژو صاحب با برای قصیده شنیدند از این
گفتگوهای روزانه دست بخوبی مصحح و خوب شدند سیده برا پنجه زیر
کتاب — علم — تلمذان نفره — شمشیر —
پسر — قوب ساخت و لایت اسپ بساند پریش — نیل یا هنری فرهاد چندر
وازن طرف والده ماجده امروزی میبیست و هفت هزار زدن لار و نص ایل
بجسا او روا ای صاحب اجنت نواب کوئن جنگل بسادر سرمهل آنایاگردید

فصل چهارم و بیان حشواین گنبد بسیره سرمهل

در راه جادی الاعلى سنه کیمیار دو صدر و هفت هفت هجری از هجره اللذندر و مکمل این تعاون باشد
پنجه کل اجنبت جهیبال دیافت شد که لا روز صاحب با در جهیپور تشریف می آرند و روسانی این
نواح برای ملاقات شان نواهند رفت شما هم بریده ایل والده ام تهیه سفرگرد و بیست نهم
ماه و سده سطوار ایل کشی مردم محمد خان نضرت جنگ ایل افوج بجهیبال سمت جهیپور و ان کرد
و خود بر لاره سلطنه و نواب ایل ایاد و روحوم و نواب یک صاحبه قدسیه نواب عزیز محمد خان
ام روحوم و بیان فرج احمد خان حجت مدار المقام محمد جمال الدین خان بسادر و گیاره کان یا شیکه سواران ممتاز
غزه جادی الاخره شده هجری روز شنبه کوچ فرموده بیست و پنج جادی الاخره مطابق شنبه
جنزی لشنه ع روز شنبه و خل جهیپور شدن در و زندگی کان سواران ایل روز صاحب باشد آیا
واباز زخم جنوری لشنه اعم مطابق سو مرحب شد ای هجری روز شنبه یا زده نواخت
ملاقات یکدیگر و دست بهم و اهلی سواران بجهیبال آبرایش و پیریش تمام میں سواره رو
بیشنه لار روز صاحب بسادر آوروند و تصلی خیام رسیده سوار و پیاده استاده فیضان
سواری قدم در صد تیمه که این روز صاحب جنگ کوئن جنگل بسادر سرمهل آنایا و مکتمل

فیل سواره تاسرمه خیام که بزی هستبال کردند و بر روی خمینه لار و صاحب بهاد رسمان گذاشت
بود چون سواری آنجا بسید سکتہ صاحب بهاد و سنته الده صاحب بیت خود کردند از فیل فرود
آوردن و صاحب جنگ گو زرخیزی صاحب بیان و عشق اندیاد است بیست بیک قصه اتفاقیه
و اده از بونج میلیپین آوردن و پوچنگ اجنبت صاحب بهاد تصل فیلان نواب عزم خان
و نواب امراء و دوله غیره و رفته همانان از عماری میزون افیال فرو آمدند و پان یا همان ایه
رسیدند کمپنی گوره صفت کشیده شاد و بود و قاده سلام کجا آورد مایان خبرگاه و گوزنی ایه
و بزرگلاری که اسامی با این فیشه بود با شاره سکتہ صاحب بیان و شستیم بعده رسید سروزان که
ملفات شان و لان ذوق قدر بود آمدند و بر صندل یشمیشستند کسی کسی مانع نشستند و پرینکیه
چون بازگاه مشکون شد لار و صاحب بیان و با چهاز صاحب تشریف آوردن کمپنی گوره سلام کرد
و کرسی نشینان تعظیم این خاسته لار و صاحب بیان و بزرگلاری خوش شستند و دفعه این هنر چرا
مصالحشان جاگرم کردند و جانب چپ جله سرداران هند و عجمانی جلوس نمودند شکاقد و م
لار و صاحب بیان تو پیکانه شاهی سرشد پسر خراب مدفعه شاده شدند و بیان اگر زیر عیجه
اشاده کردند سکتہ صاحب بیان و ترجیه آن باز و دوکش کذا حاضرین چلسه نمودند ترجیه نمودند که این است
نیا ایک کند پریکی صاحب بیان درین دربار بسیار خوش مدیده ای از زندگی آزربایجان بود که ای پر
ایشان خدمت نسبت سرکار مکنه عظیمه فرموده اید شکریش ای اکتم شما بر سیکتی حکم این مستید
که تو اینچه ناموری آن خپین است که ایشان همکاری با سرکار اگر زیری مقابله نکرده اید و سکتہ
ایام شد که ریختند که محظیه دشمنان و خطر ایشان بود شما زن بود چنان دلیری کاره داد
که بودیک ایشان مرد جری و دشمن دیر باشد علاوه رفع بغاوت گرد و پیش بجویی نیاز دارد
و مخونظ دشمن صاحب ایشان اگر زیر بیاد که در این صاحب جنگ بهاد نمیز بودند حقیقته دارد
در این ده سرکار کلاسیه هم کمی نکردند این سبب نیست که چون خدمت بی انعام باند من بیست شما
سد تسلیک پر کنیه بیر سیه میدهم این پر کنیه سابق خمینه ریاست دهار بود که بسیبین بغاوت

منزله ای

اگذون حق رهار از دی برفت و حال ابرای دوام نسلا بعده سل و ابطالاً بعد طبع تجوی پال
اداده شد و بجهی زیاد که زفاده ای که وقت امتحان زندگی فی نژادمندی سامی نظمه کارهای
بسی نخواست که این سند بدست خود بربا نخواست باشیان می سپاره که در آن ملایم
ملکه غلط نمایه و در بوسای بیلیور و برشید فای ساگر و عنایم دربار ایشان جمع فوج

ترجمہ سنڈھیاں پرکشہ سے

از انجاک در این سکندر بیکر صاحب حکم ان بجه پال در این مردمه برخابه خیر خواهی با اعطای
سرکار را بوقتاً اگر نیزی ثابت قدرم بوده مرتبت خس خدمات نسبت باین سکندر تسلیم
اموریست بجه پال بجهی کار آورده اند و این عین وجہ خدمانندی فتوح شدنی سکندر
دولت همان اگر نیزی گردیده لاجرم از طرف سرکار خودی الاقدر اگر نیزی از این گذشتگری تعلق
دشفقت پر کننده بیرسیه برای داد و سلایع شدن اینجا بعده بطن من حقوق بیکت بالاک قدریم
بجه پال شامل اول احق و تحریک شد لینی پر کننده غلطیه حال بچاله شران طلاق مک قدریم شرط غلوایه
تفقیه المقومه بیت و ششم ماد تمهیه شده ام به تعاون این انتقام لار و صاحب بهادر برق مقیمان
و والده ماجده از گرسن خوده بمحاسنه گفته شکل گذاز خدماتی اکدل را در فیلان برداشیم
افزوفتر از پدر پسر تیار گردیده پیش شکل گذاز خوده مرکه ماراجه ای پرسانی میں متقل کرد دید فخرت
ماران از اطاعت حشمت و قانزده ناهم سران فرمانبرداری پیچم و ازا لار خود نیزه ایشین دارم که اینها
شیوه همچنین گذشت سکت صاحب بهادر ترمه باین تقریز بیان اگر نیزی گوش گذاز لار و صاحب
بهادر برقه زم بعده از طرف لار و صاحب بهادر والده ماجده خدمت عنایت شد و بست
خود خطره پان و از داشتی هوانی پیش از دلیل بیست بجه پال اساعت طلاقی منع نماعت
بسجاه و می خیر خواهی عطا نموده و سعد روپیه ما نه پیش تازمه نیلی برای وی از سرکار اگر نیزی
معین شد پیش بعض شخص اسکار و جلپه و قشریت از زانی دشته از دشنه باز پرخاسته
والده ماجده بخت شده بای ملاقات ایهی صاحب لار و صاحب بهادر شسته است

در این برشان برای کوچ شستند خباب مدد و صبا خلاق و هم‌بافی نمودند و یک کتاب
دو گلدهسته عنایت کردند روز دیگر چهارم رجب سنه کور بتواخت یا زده ساعت بازیزده
صاحبان عالیشان لار و صاحب بهادر بخیمه کاه مایان قدرم رنجبه ساختند از خواهان مازان
پیصد و پیشت نفر که نمایشین بوخستین بوای عزم محمد خان و نواب امراء دوله بهادر میان
فوجدار محمد خان و مدرا المهام صاحب بهادر برای استقبال تاجیمه لار و صاحب بهادر فرستند
و چین ایشان وقت خصت شان تا خصت اه شایعت کردند و والده صاحب تا کانکه یعنی
بمحی زندگ فرو را اوروند و مجلسیان تعظیماً برخاسته وست بر سینه گذشت سفر و انگنهه سلام نمودند
و بیست و یک شلک توب سرشد و بیست و یک کشته میش کشید آمد و الده ام فرمودند که برآه
هر بابی این پیشیش مقرر اقیول فرمایید ویروز امچ عطوفت بدبار عام بین سندول فرمودید تازه بدل
فراموش نکنم و غریبی که بخشیده اید را اوریست بجهوپال را ازان چنان مرتبه حلال شد که پیشتر
من نوازش سایی بخوبی شناختم او لادغود را تمکنیم کنم تا اوشان هم بعیند که عزت من
چه قدر کرده شد بعد این گفتگو از شستیها نمیزد پیش کشیده یک طرهه مردانه بدرست خود گذشتند
پس تکشیمهای نذر نواب برای صاحب تدبیه و نظر آورده شد از اجله ما لای مردانه بدرست خود
گذشتند پیش ازان لار و صاحب بهادر مخصوص شدند و بیست و یک شلک توب سرشد و دیگر
که پیغم رجب بود لیدی صاحبجه لار و صاحب بهادر رونق افزور خیمه کاه مایان شدند استقبال
و اهتمام محفل چنانکه برای لار و صاحب بهادر شده بود برای ایشان نیز شد لیدی صاحب
از ما در فرمودند که ما از برخور و شایان فوش شدیم ایشان عرض کردند که شما پادشاه هستید
ما را از آنکه میشان خیز و عزت است بعد لیدی صاحبجه در کره دیگر که من در اینجا هسته بودم
قد مر رنجبه کرد و این ملاقات کردند و مجلسیان عام بازرنفته مخصوص شدند پس لشکر روانه بجهوپال شد
نمک رجب سنه هجدهمی مطابق بیست و یکم جوزی سنه هجدهم و زده و شنبه خود هم روانه شد
و بتاریخ دوم شعبان سنه هجدهمی مطابق سیزدهم فروردی سنه هجدهم روز چهارشنبه داخل بجهوپال

کشیدم درین سفر علاوه از اندیشه و تجربه می سامان شکلش بارگردانی کنید و در عین حال است
سپرده علاوه بر این جای خواهد بود و نیز هزار چهارصد هشتاد و هشت پیه نیز هشت آذ س پا به بالا بصرن آمد

فصل سیزدهم: مبان حصول تغا و سیر برآد

در بیان الاول شنیده اججو پو شکل اجنبت صاحب بهادر از خلدشین لفتند که فواب گوزر
بنزل صاحب بهادر شهرا آباد تشریف می آرد و بشما و همارا اچ سیند چیه صاحب بهادر
وراجه صاحب پیشکاره و نواب صاحب امپور تغایر نیتی و خطاب شاراف اندیشه
ملکه عظیمه عنایت خواهند کرد و ایشان سامان سفر میباشد که در دیگر اقویه اسلامه عم مطابق قویه
ماه و سنه نزد کور با تقاض نزد نواب بگیصاصاحب قدسیه نواب همراه و دله صاحب بهادر در حوم
و میان فوج بر محمد خان و مدار المهام صاحب بهادر و شخه ارکان یاست و سورا پیاو
و اهل علمه جمله ۱۲۴۳ نفر سمت منزل مقصود جاده پمیوند و درم سبع الاخر شناسا لزضر
خیام شد شناز دهم شهر بروان محل نزول گشت اجده صاحب بهادر آنجا استقبال نزد
و با خلاق ملاقات کردند و بشنازیکه امرا را با امر ایمنه و مهانی ساختند و بعد هم ما صدر رازیان
دو ان شده همیست چهارم ماه نزد کور فرسه شنبه آذ آباد محل نزول گردید نواب است طلب
کار و کینک صاحب بهادر را نزد با خلدشین ملاقی شدند و بحسن اخلاق خود ممنون ساختند
و هنگام عصر خلدشین با نواب بگیصاصاحب قدسیه میان فوج بر محمد خان مدار المهام صاحب
بهادر ملاقات لاره صاحب بهادر رفتند و بعد ملاقات خاص قرن میست گشتند بنیام
فیلاب ایاب نوزده آواز قوب سلامی سرشد و بیست و سچم سبع الاخر چهار شنبه روز قوت
عصر لاره صاحب بهادر دیم سکتراعظلم دیورند صاحب بهادر و دو صاحب بهادر دیگر باز
دیگر خلدشین و نفت افزور شده بلطف و همراهی دیگری کردند و بیست و سکم روز بخته
جناب محمد و حض قلعه آذ آباد و قر خانه را ملاحظه منود ایرین حصنیں لبی یا جانیکل کنگ
و تجویں بجهم آیینه اند عمارت کردۀ جلال الدین اکبر پادشاه است و هنوز اینجا رایگل می باشد

و از اماکن بتبرکتی اگرچند کیم نومبر ۱۸۶۳م مطابق بسیت و فتح عین الآخر است، اما برای روز جمعه دو ساعت با جرمه مادرم بارگا و گورنری زنده بحصول تغایر ملی شدند ابتدا فرمودند نظام این دربار بین نجح بود که هرچهار سردار نکو و محمد و داران ملکی و چکنی و غریزان و اقا زب و متواتلان ایشان ده نوانته بدبار عاصم رسیدند و سوران فنگ جاشیه پنجه شستند کوئی و سوران هندوستانی با صاحبان یعنی کل اجنبی بهادر جانب است تخت سرکوهی که از اول برای شسته برکت مقر شده بتوشتنند متصل خمیه هر دو جانبه شارع عام سواران گوره پیشتر سواران هندوستانی صفت آنابودند و بر در خرگاه سپاه پیاده همیشی شنیدند نزد پورسلمی والد ناجده و مهارا جیزیند همیشی صاحب بهادر نوزده نوزده ضرب توپ و سلامی را به صاحب پیاله هفده ضرب و سلامی نواصیح امپوریزیده ضرب سرشد هرگا و نگل یازده ساعت نوانته شد زواب گورنر جنل لارڈ صاحب بهادر با صاحبان سکرطیری گوئی شست و اندی سکرتیری و مصاحبان خاص جویش و فون افر و مجلس کس ویدنیزیت شریب قوب سلامی سرگردیه چشم الیه با و نگل شسته شدند و سکرطیر اغلب شتمار مومنه شخم جعلانی ششم عبقد متعاده شش رات اندیخشتنین بیان انگریزی و بازار و دخوازه پس از این کمانه شنیدن روس صاحب بهادر اول والی کو الیار و بازار و ایام یکم بازدیدی پیاله بازدیدی را امپور را و بروی تخت برده استاده کردند و سکریتاری و غیره و مقابل تاده شدند سکرطیر اغلب جانب است تغایر دست کرفته تا زمانه لارڈ صاحب بهادر بخاسته علی الترتیب اندی هرچهار سردار نکو و نیز بیان انگریزی گفتند کیملک عظیمه شمارانیت مقرر فرموده من بحکم شان تغایی نزت و اتفاق را هبست و اعتبار شما میهمان گفتند و حلقة تغایر داده کار اندیخاستند سکرطیر صاحب بهادر تقریر لارڈ صاحب بهادر را بروز بیان ترجیه کرد و کمانه شنیدن جهاد صد من هرچهار نیم میسون را در جهاد برجیه گیریمایی شست شان بشانیدن ایکماه لارڈ بهادر استاده متوجه بروسا کشته شدند که حصول تغایر شما مبارک با دحال از خوشی و مذاقحت

این مرتبه بزرگ شدید و این ترتیب است که باز شاد جناب ملکه عظیم خاص باشی و دجه غنایت شد
تا بسر بران چند شفاقت و غنایت جناب ملکه علامیه ثابت شود و جناب عالی محض نظر نباشد
رعایا قلم و انگریزی کشوه زندر آکه داجاره کمپنی پو دنیات خاص خوش مناقص فرموده قطعاً
شایانه کرد که اندی رافت ملکه کاشان چشمیه منقوش خواطر عایا مانده سال پسی شد که
اشتهر این امر از همین جا در کشور چند مشترک شدسته است و اکنون حسبنا بطی پادشاهان چنان
منظور گردید که هر که از نامه بران چند خیر خواه است او را سفر از وحتماً کرد و می سبق سخن
باین گذشتگواران گز غنایت شایانه در وفو شما از سیار خیر خواهی و ثابت قدیمی و بجا آوری
خدیات عده استحقاق هر یاری ملکه محمد و صیداً کرد و اید لقین دارم که از طوف شما حق شناسی
این ترتیب بزرگ چشمیه مخواهند و چون که این ترتیب از همه اول بشما اعطای شد اید است که شما
در عرصه باشند که این چندگاه شیوه انتیار خواهید کرد که بیدنیش سر بران باج گذاشتم لعله
محبت قلیعی و دست خواهد داد بعد از این صاحب سکریتی ترجیم این تقدیر یهندی گردند
لار و صاحب بهادر تا کرسیهای اشست هر چهار سردار تشریف بروه و رجب در مصاف
کردند و از خیره در باز تشریف بروه و بابر خاست کردند و توپهای سلامی خوییک و قش آن
سرشد بود و هنگامه فتن هم سرشد و همین در بعد خرب شب بیست و ششم تراه صدر والده
ماجد و حسبالطلب بزینه ملکه عذری تشریف بردند و سیر آتش بازی که کل در گوش زنگ زمزد
و یاقوت دنیم و الماس نظری آمد ملاحظه کردند لار و لکینگ صاحب بهادر و دوم نوبت شده
طرفت دیار شرقی چند کوچ نموده صاحبان تغفار و بکشورهای خود را دین همان مشتمل بر
سه عدد بود اول طلاقی اتفاق نمایم صحن بفصوص لامس و در این خط انگریزی نوشته
نور اسما فی رهیخی هاست و دوم تصویر ملکه عظمیه بزکین کلان عقیق سخ کنده و در پاک فیفته
آوریزان سوم بار گلها می طلاقی عینا کا با تصویر تاج ملکه عظمیه و این چهارم جو سبب چنان
بعد اتفاق خلدنشین سوم نوبت شده ام بر این حجری پیش یانکل جنست صاحب اراد

بجهوپاں دایپس فرستاده شد و چون دین کھنا تصویر ذی روح بود از علماء و فضلاً نظر فتنہ کا استعمال تصویر پادشاه یا ووست و غریز خود بشمول زیور مجۃ یا تعظیم اور استیضاح زین العابدین تماضی ریخت نوشتند که استعمال تصویر پادشاه و غیره بشمول زین العابدین امکار و تحریکی است در کتاب ذخیرتار نوشته مکروه است که انیدن تصویر پرنده و آدمی نگینه باشد مهر و پوشاکیدن تصویر جاندار بشمول زیور باری زنان کفرنیت قویتیکی بقصد عبادت و تعظیم مثل تصویر پرستان پر شد و در بحرائق و قماهای ابراهیم شاهی لعنة اگریش کے نزدیک باشد و بران تصویر پادشاه نقش بود و از دو نظر ناید و افسوس با آن نهاد گردید پیچ ایک نیست و در بحرائق و قماهای تاتار خانی و مخطاوی مسطور است که بر مهر ای بزریه تصویر دیگرس کمده بود و در زبان خلافت حضرت عمر بن الخطاب صنی امتد عنده مهر و نیال پیغامبر که: بلکینه شر تصویر شیرین و ماده و در میان آن هر دو تصویر پسری که آنرا هر دو شیر از زبان می نمی سیدند بدست آمد خلیفه ثانی مهر املا خطد کرد و گرست و آنرا ایمان موسے اشعری بخوبی پیش این عبارت صنی اند عنان گاشتری بود که گردانگر دش انصاص و خبر داد کمده بودند با چشم از روایات نذکوره عدم کفر استعمال تصویر پرست سیلان احتی الائمه از هنچ چو مکردهات احترازی باید کرد تا در منوعات شرعیه نافتد و فرقی بین مضمون سوکو عبد المقتوم و غیره علامان یزجوها بگاشند فقط بحر حال قبل از اتفاقاً در بار عطا تحقیق ائمہ دو صاحب بهادر اجازت سیر شهر پادشاهی نامی ہندوستان حسب نو است بولالدہ ماجد داده بودند و اطلاع سفر ایشان بحکام بلاد نمکوہ نو شتہ و حکم داده که نیک صاحبکو والیہ عجیب بسبیل سیر تشریف می آزند و قیوم و تکریم ایشان باستقبال مشکل و غیره بحسب تبلیغیہ پس غرہ جادی الاولی شدہ بجزی از آنکہ آمادر و ایشان شدہ هر ستم منہ شهر بنا بریسیدند و از ملاقات و اخلاق راجه ایشی پرشا نزدیں صاحب بهادر والی برافنمکار که برآجکشاہی

میراث
سده

مروف اندخلی میتوان شدن شهرها در چند بیار آباد و نامی است اما آب میباشد
خوب بست جست امروز را هنود در آب گنج می انداند و هجب ثواب خلیم می پنداند
گوشت دپرست لاشهای برسیده با ابیش کیک خیر میشود و جمله قازورات و بجاست
و آب نمایل که از زیرهای اماکن شهریزیده در آب گنج میرسد بین مرگان آب خرا
و بخاری که ازان پرخیر میشوند چهاردهم ماه مذکور از جایکوچ کرد و همه پسرش خوب
رسیدند در انجام ساخته فیلم غلام خانخانان که تا خشح صراط مقتضیست میلادیان پل
کلان و خوشگذر است بست و ششمین فیض آباد ضرب خام شد آب دیایی سرخ
خوب است و در ان گنج بسیار و عرض و جوش و خوش آن از نگاه جوی از نزد
دوم حجاجی الاخره موضع دریا با دره گذر آمد و بر فراز رسیده علی دست بنا تکه برداشتم
حال شهادت شان بین و چه فیض که شهر فیض آباد اوده که با عنقا دیگر پرستانه هنده
از ماکن متبرک شهره میشود و زیرهای سالف تحملکا راجه سری رام چند وقت ای زنده بود
بلطفه افت بابر بادشاہ رسیده موسی عاشقان در سده آثار باقی کاخ سری رام حمیش
و طلخ سیتا زاده سجه ساجنه بکور راهه و کرد مسجد تعمیر کرد و خیر باقی ماده تاسی پر پیش
اعتصم بمنود و درینین شهر جانی که خانه هندهان سردار بزرگ رام چند بود محی الدین اوزنگ
عالملکیه با داشاه مسجد بنانها و اصره و دهور در عمارت هر دو مسجد شنگی را دویافت اجر
در شش سنگا کمی از زینه ران نامی اوده پور دو مسجد بابری حصاره تو از خسته
بمندهان گزهی موسوم کرد و فرقه بیارگیان را که منعی از فقره ای هنود اند این قاعده آباد
که نسجد کرد و دن حصار آمد و بود بیارگیان آنسته آهسته بنیادش برکند و مند رساند
قریب صد کس مردم بایه از اهل سلام در مسجد عالملکیه فراموش آمدند بیارگیان و هنود این
عامل فیض امداد را با خود موقت ساخته برسانند آنسته بنشانل بایک اند اخذند و می منت
دو لئنند سرگرد بیارگیان با نواب علی نقی خان و زیر در ارجام بالکرشن دیوان هر کجا

واجد علی شاه با داشت اکمنو سازش کردند این هردو بپاس خاطرشان چشم پوشیده
 این تقدیره انا شنیده اگاه شنیده مولوی سید امیر علی بجنون خواهی کشیده کان او و بخا
 بسیار کسان با اوی رفیق شدند علمای اکمنو باشاده و ایمای حکام مردم را از هم رانند
 امیر علی منع کردند مردم رسایر سخن شان شنیده برگردید نمایند که باید چهار بعد و چهار کسر
 از اکمنو راه فیض آباد گرفت کیتان بارلو نوک شاه او و بده چکم وزیر با فوج و آتشخانه دنبال
 شان روان شد بیست و ششم ماه صفر جهار شنبه روز شاه امیر چهاری عقامت شجاع کنج خانیکه
 با سلاطین عزاداری و هنر و ادب نزد میرگ دست داده بود سرتیاه سید شد و از تقویت
 مقامات کرد سید بای جله نقا حام شهادت نو شد و بعد سلطه اینین واقعه بیست و ششم
 جادی الادی سال نمکو حکام اسیه شاه او وه راعشرت دوست غافل مراجع یافت از
 سخت شاهی فروکار و زند و مملکت اش ضمیمه ملک خود ساختند اکنتر از انجام این خبر و اش
 ششم جادی آخره وارد بلده اکمنو گشته در پادشاه باغ فروش شدیم از طرف حکام اسیه
 استقبال پول اسلامی اتواب حسب و قدر عمل آمد اگرچه بعد زمان غدر قریب لصفت شهر اکمنو
 از بنیاد کنده معدوم گردید و اکثر عمارات عالیه آن نیسته نابود شد با وصف این خرابی
 و تباہی که سلاخنه در این شهر کلان است و بخوبی و لطف افت سرگردان هنر وستان قصو
 و بساتین شاهان او وه که چشم عبیرت دیده شد مخصوص حال اشت این است بلو شاه باغ کنترل میان
 بود حدیقه ایست نهایت وسیع و فیض و در میان آن مکافی است زمر بغايت و چیز
 حوض و فواره با سلوب خوب نبایافته بر سلیقه شعارتی بنا شهادت میدیده قصر باغ
 بوستانی است بسیار عرض و طویل با شجر اشجار و انواع و حوض و فواره و آبشار از است
 و دلکش مشتل بر عمارت عالیشان بلند ارکان بر ببر در رو و یوار و ستونها ایش تصاویر دیوی
 باشکال مختلف منقش سه ساعت بخوبی سیر جهار صحن این باغ کردیم حسین آنها و با شور خا
 بزرگ است و در وی دوران تعزیری که آنرا اهل اکمنو فیض محی نامند از سیم در رسانه نهاده

واین مکان از نکات خاص نبایافت است و بین قاعده‌های متشکل باشی گستره و مسقف دیدار
اشیشه آلات آنسته و بر این حضیت کلان لبه‌ای آب صاف و درونی بچوکه کنم
از کشتی است و در آن شمال یک آس اپ برابر قدر تمام تهدیش بہشت دروانه‌ای مکان
نشایت عالیشان محبوی بر قصاویر خرد و کلان اندرونی خیر حامی بزرگ و نهیں از مرمر قابل تعزیت
بلا خطر داده حسن الدلوه بر این محبس الدلوه همتگران مکان خبر و درباره افتخاری تشریف آور
د بالخلاق تمام ملاقات کرد و دم خفت بارهای نزدیک بیرونی پان داد فرنگی محل کے از
محله بای شهrest و در آن کفر افضل بیست و جاعتی می‌باشد و انجام از ملووی بعد اینکه
ملاقات شد ایشان اغاضل نیک سیت پیر صورت یافیم کو خوشی مارکین عمارش چنانکه مع
می‌شد نیا قیم مانهایی ولایت از فرش و شیشه آلات و غیره سامان آمادیش موجب بیرونی بنت
آن مکان است امام باره و مسجد و رومی دروانه نواحی صفت الدلوه بیکی خان بادر عصر
چنانکه می‌شنید یعنی همان یافیم در باریش عمارت آنکه خشت و کشو و بند باین استحکام و نزدیک
کم باشد و دیایی کوئتی عرض و کتره پنا آبیش بارضم و شیرین بسیار کشتمانی مختلف اوضاع
در آن افتاده اند و بیانش بنایت استوار از بخلمه پل آینه بسیار خوب است چر منزل مکان
و لکش تمام کنگرهایش طلا کار طلائی تصاویر دیو و پری بر در و دیوار و محراب باریش نقش کرده اند
کمینی باریج هاستانی است فراخ و کشاده اشجا را قسم مویه هر و لایت در آن نشانده اند و در
کیه مکان وسیع جانولان غریب ایشکل را قدسیهای عمد و سرداوه اند مرغان عباسی بالی پیکم
که بر شوخت زنگ اجنجه شان گل عباسی کمگه نموده و ماسوای این اماکن از تو رسیده خواهی
شاه اوهده که بسکارهان نکر که بعلوم شد که قصر فرج بخش و دلکشا و دلارام و دولت پوره و عقی
والماس باغ و خوبیه در کاه حضرت عباس شیشه بجهن اشرف و نقل کاظمین و باغ محمد بن الدلوه
و باغ منور الدلوه محلسرای امین الدلوه و روشن الدلوه و عیش باغ و کربلا بی خدا بخش خان
و ناشق علی عظیم اللذخان و استرسی بخن و ذری باغ و باره دری نگینه و بنادری باغ و تهره

سعادت علیخان و بن ع رفای خاط از امکن نامی آنچه استند چون غریبست سیر الکه بخاطر فوت وقت کتر بود و داند هم جادی الاخره کوچ کردیم و شازدیم دکان پوزنزویل ندویم عبد الرحمن فتحم مطیع نظامی نیازمند امپیش آمدن و تشتیتی ای همان و میوه و غیره پیش ساختند و دخوت نهاد پس از این گنجی متواتر سه مرحب باکبر آباد رسیده بیکاره امده نام این شهرست بربابن یعنی آنکه قاعده را بهم میگذین تا خاصه بزرگ تغیر کرده خلال الدین اکبر با ارشاد لوب دیلمی جهان بسیار دستور و مقابل قدریه است در انجا حکام فوج آلات جنگ اشای فراز هم کرده اند که نتوان شمردن و زور و زخم استین در باغ نور افغان و روآمه چاشت خود ریم این باغ لب سیاهی جهنه تغیر کرده نویجه بیکم که با بوی چهانگیر باشد است و دین زمان چندان سرت بریست اما هر گونه اشجار گل میوه در روی وجود است و از عمارت کوته بجز رو شهابی مکنین و دو سه حوض کلان پرآب گیریچ باقی نیست چون نام نویجهان بگام مشهود است حرمنی از حال نوشته می آید مهر المنشا نام زنی نویجه بر توز و طبعیت دختر خواجہ عنایت نوک خلال الدین اکبر با ارشاد د جبار ایشکان عالی جا گیری دار بر و دان واقع صوبه بگاله بود چهانگیر در زمانه شاهزادی او را که تخدادیده همان باآن محبت و زریده بود چون ستم جادی الاخره همانه هجری براورگ جهانداری نشست آماده اقلی علی قلیخان شد و او را بحضور خود طلبید این کسان رشیخ عازم نامی و هپوانان گرامی باشد بود روزی شیری قوسی بیکل سنداد و میدان از پیغمبر پیروان کرد و علی قلی خان را گفت که بی شمشیر پیر بین شیر مقابل شویه خان بسالت نشان از راه شیر مردمی رو بشیر آور و از پیش قبض اور گشته جهانگیر مصلحته ایضا هر ظهرا مرسنت کرد و انعام داد و بخطاب شیر افکن خان نوخت روزی دیگر با شاه ره چهانگیر فلیبا فیلیست اسره راه شیر افکن خان آورد و هر چهار کرد خان شیر افکن شمشیر کشیده برشیل حمل آورد و بکمال همین جانی داسته لیمی فیل را از پیش باید خسته کرد و برخاک پلک انداخت و ارشاد خسته نوک استه بشیر بروان شناقت چون این اند امیر پیش نرفت چهانگیر دا اول حصن ایه هجری قلعه بین خان کوکه را که مردم و جرجی بپخت

سخن
معنی
معنی
معنی
معنی

صوبه واری بگاله عطا کرد و خفی با لوگفت کشیر افغان خان را به حمله کرد و آنی باش قتل الدین
چون با خارسید باقی چند از سپاهیان هجکرد و اعلاقات شیر افغان خان رفت و در آنای نیمکو
رسخنیه دست یعنی برده غایبیگی آغاز نمیشد اینکن خان و قطب الدین خان و پندکس دلبر
از سپاهیان طرفین کشته شدند بخرشاده رسید شاه فوراً هم النساء احتجن و خود طلب میجنطاب
اشوف النساء فوجهان بیکم خاکب کرد و دعنه خود را در آنای فرنخیه و شید الکردیه کرد
سلطنت امکن عشم تو غوشیش داد که و حکم فوجهان بکیم و قاعده کشود همه و سلطان جباری
سازی کشت فراهنی پادشاهی که جباری میشدند بران هم فوجهان بکیم شربعت بیشد و بران
این سخن کند و بود نوجهان کشت لبغضیل آله بهم و هم زجهان گایه شاه په و پرسکه کلید و شیر
جهانگیر و فوجهان و رویی و گیرین بنت نقش بود حکم شاه جهانگیر یافت بعد زیور
بنام فوجهان پادشاه بیکم زر و پدر شش خواجه غنیاث بمنتهی وزارت سلطنتی یافت
پادوش مزا ابو الحسن بجهان مین الدواد آصف خان سر فتحنار بر اوج فلک افراحت
واجده باز و خرت آصف خان که متاج محل خطاب دست و روپه بی نظر آن موسم
تباچ گنج در گاره شهود را فاق است در سک ازدواج شاه جهان پادشاه داده فوجهان
در عصنه هم تعالی کرد و دیاغ شالا مارلا هم بر ابر قبر جهانگیر مدفن کردید این دو شعر از مناج
طبع و قاد است کشا و عنیه اکار از نیم کلا در است کلید قفل هل ما به سما یار است
هلال عید مردمی هلاک ہوید اشد کلید سکیده کم کشته بود پیدا شد یک هفتاد و دین شهر
قیام و مقام کرد و یک ولب دیایی محبت عمارت تباچ لنج مشا بهه مندویم تعریف آن یہ قدر
گفتة و نوشته کشود بجاست بر دیوانه آن سوره و الفجر بخط طفر انبوشه است مین
بانع حمل بگیمه و تماصر و شما از سنگ درست و حوض کلان و پر آب دران بکصد و
بیست فواره مغرب رسجد عالیشان مشرق سو جاعت خاکه بلند ایکان و بر هر چهار
گوشه چهار مناره بلند پیش خواطر مردان دشمند عمارت رو پنهان شدن از سنگ خام

کردش هشت مناره و در سطح این بد کلان ق درون رو خیمه چهار سو جهار گلیوان کلان و چهار
صد هزار و در سطح جبهه و سبع مربع در دیوان و بیرون بر درود یوار یا پیش آیا و دیوان رفعت
کند و مُوقشن فرشتهای غریب و جدا اول عجیب لوح مزار درجه اعلی از سنگها می تخته اند دیوان
مبعنی و قبور اعلی پائین در ته خانه یک قبر احمد بابو مناخ طب بمتاز محل و دیگر قبرها همان
با دشاده که بران این عبارت کند است مرقد منور موضع مطمئن با دشاده رفوان و تکاه
خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکافی فردوس شیانی صاحب قران ثانی شاهجهان باشند
غادری طاب ثراه و جمل انجمنه مشواه در شب بیت و ششم شهر جب سند نمیز و هفتاد
و شش هجری ازین جهان خانی بیزگاه حاوادانی آقا عالی کردند پس پسر بیهقی قاعده است
و دیوان عام در دیوان خاص تخته کاه مثمن بیچ نگینه مسجد بکوه بحدیان خوش آب تو من محل
شیشه محل زنانه باغ که جلا از سنگ سرخ و سنگهای مرتعیر است هنوز از جامی خزانگ شده و سرمه خانه از دی
نشسته با دشاده که مرصع از جا هر چند نگ بود و چون بقدرت حضرت بچون سرچ مل جا بیهقی
با دشاده بیست یافت سپاه و محل فصون فوج از ارت را از درود یوار یکند و بند و حال حرف از نکنند
بر پرورد یوار پدید است و موقنی مسجد که ساده کاری و جلایی در مردم قبل تعریف است
و پنجم عترت دیده شد و بازدربانی سکندره شناختیم و مقبره ایکه با دشاده را دشاده که قیم
سکندره از اگر دست کروه است زین باغ دو صد و هشتاد و چهار بیکه و برقی طعنه زین
فصیل پنجه دوازده گز بلند است و چهار بیچ بر هر چهار گوشه دار و رو شما پیش نسبت نداز
عهیعنی پنجه از سنگ سرخ و در میانه رو شما نهر آب جاری و قریب مقبره حوض کلان کار داشت
آب نهر میزد و در سطح باغ مقبره ایکه از سنگ سرخ و مرمر و سنگ ابری و موسی و سنگ
زود نگ است گلپیشان در دیوان و بیرون کتابهای بخط طغز نوشته و بر حاشیه و پیشانی
در با اشعار فارسی کنده آند از انجمله این باعی است

طاقیکه از رواق نهم پسرخ بر ترس است	او شن زمای امش رخ تابنده از ترس
------------------------------------	---------------------------------

**این طلاق زیسته فلک هفت کشور است از روضه منوره استاد اکبر است
و عشقی که دل از ده بیت آن اندرون دروازه کلان و سی و شش بیت برد پا راهی مقبره
منقوش است از آنچه که این سیزده بیت است**

بند با داشت ایان و نیزین	کذا شاش مبار بود از عدم	باهم شمشاد و مکارت بر
سی که کرد پیشان و لکریده	دو عالم فیض از لد آفرید	از دو صاحب تلخ و تخت میگیر
که از عمل اشیان شود بزرگها	بشتا ایان با افسر و تاج منج	بنجشید آنگه سرای سنج
شنا سند بگیانه را پیغام تو ش	روه واوری را پچکید پیش	شگفتة تراز باغ و زوبه با
ز نم صد فروان شوچت فود آن	بود سایه ذات پر وزرا	شمه کو چینی میست بوزرگها
بر تخت او گشت افلاک است	بابا ایشیه میشد است	که اکبر شاه آن سایه ذو بجال
لبمی دو افروز نیچه ای سال	دل هیں عالم از گشت شاد	جمان ابیه استه عذر ای داد
چواز عال آباد کرد این جهان	سو آنجهان فت و شن و ب	چنین کرو شاهی روی جلال

از و انش همیشه حق شاد و باد	از دو عالم قدس آباد و باد	از و انش همیشه حق شاد و باد
در ته خانه قبر جعلی است و بالا نقل آن و قبر آرام با غرفه شکنر انسانیم و احصال است با پیشرازه	دختران اکبر و قبر رقیه سلطان بکیم زوجه اکبر و قبر سلطان شکوه و چند قبور دیگر از عالم	خانه

پسکیه بار و باری ساخته اند و در حوالی آن مند. بخشیت سر بر زیر با جوش و قواره و دران ^{با غل} جو نی ترا شیده اند پر آب ببار بر آگیه خرو و گردش عالت مخواهیها که خرو از مر ساخته اند بعد بهم این مکان سوار شدیدم و در براه آ در دیم و دیدیم که از طرفی انبوه کشیده بدل نان نمای دلم می آمد و بتی سیاه فام تراخت دان همندان و پشا و دش می بردند و هر دو سوی آن پر کیه سیاه دو لس به بنه سرگلی مر و حده چنان و دیگر می چتر کیفت بر پر کیه سیاه کنان رفته است پر کیه کانیت پشت لقنه خاکر باشیه سیر باع می کنی از مازمان ماکه قرقیک ایشکیه ای استاده بدو بخادان خاکر گفت که پیرانه می پکیه برداید تا سرگل کار روی خاک شما پنجه ای همند و اون گفتند که خاکر راسای آقای بناه کفرت پتر چاونه عاصمه کنیم اینقه بشد که اینه ساره مارادیه تخته روان بانتوقت که بند خاکر گلند اندیش ایشان و والده مر خونه فرمود که نیم را تو اضع و تکریم مسافر می نمید خاک صاحب ایه بایه می دیکه بامشکیش گلند رانه این گفتند و روان شدند بستم حجب در پکیه رسیدیم این شهر انقره نهادی و ران بترن شرکی همندوستان است ارباب ریخ نو شسته اند که چند باب آبادان و دیران شد نخستین متنبا پو نام و می بود باز و بی و باز تغلق آباد باز شیوه مندل و غیره چند نام موسم شد و نام حال شا بهمان آباد است چار سوپیر و حصارش که بدها کروه فشانه ای آبادی امده ز داشت شکسته و خراب است مساجد پاره نه و تباه یا فتله می شود از اوضاع فرماید که دوازده کروه از نه هی فاصله و از دنای خواجہ قطب الدین بن محظی کارکی سرخ هردو جانب راه قبرستان و عمارات که نه افتاده و خراب مشاهده افتاد و این بست بزرگان آمد و از لقش شنکار در دیوار است آثار پدیده است صنایع دیلمج را پو و کتاب آثار الصنایع حالی این بلده مفصل ترقوه است یکی از آماکن متبرکه آنجا فارس سلطان نظام الدین او لیا و خواجه پسری الدین حمزه باع و هی است که در احاطه آن عبور اولیا و صلحاء شاهزادگان بسیار اند بین یه و فرار فتح خواسته خوندگی و در فطر صیاحه بی فوت زیارت مرقد شان گردیدم و سرچشم مهدهم خضره حاجی و کاش است

امشجارانه در انجا بسیار آنده باشد ز فواز کوهه در روض بزرگ میرزید جو دلی جو غص صفحه با
بنزگ عمارت کرده اند تا چکس بای کلکاشت آید آنچه آساید و آن زینه چمی به نهاده بلند
مسجد سلطان شمس الدین هاشم که عوام و هنری آذرا لات قطب عجائب سیکوند دید مردم این نهاده بسیار
بلند است و بجز اکن تباها می بسیار نقصانه ای دارد اینه قبه تعمید امراء و طفین و مسواره هنری
آن رنگ ای افراد شسته اند از همه بهره و مهر تقبه هدایا اینه ای اشاره نهاده علیه ای اینه است که شل
آن که قبره همانه باشد غلبه و طبی با هم دیدیم و پیران ماه میانه ای اینه بزمی و پیر و خوشی هنری
از عمارت شاهی بقیت باقی جمله عمارت نهاده و نکشة قبورهای سکاف آنکه آن عمارت
بپیشتره بجهت شاهده که روی سکف اسلامیه لجه داده ای گذریل که بای گذریل بردی ای جهن آن پیشتر
معاینه کرده طرفت زینت المساجد سوره کله شمشیر و مجامع قسمی شاهجهانی که درین اوقیع مسدود
بپوی حکم حکام بای نافتح شد بختی بچشم عترت دیده بفروغ کاه خود بگرشته میست و هنرمند حسب
از اولیه است جیپور را وادی شدید دایزد بزم شعبان بجنوبی رسیدیدم مهاراچه رام سنگه براه
و ای جیپور تادر و اوزه شهر نپرایا شدند هرگاه و فیل سواری تھا حق رسیده جبنت بعد مال قریب و اوزه
شهر نیا به رسیده فتحه قریب و صدر پایه و دیواره عطا بای نگین بیست گرفته با وزیر بنت
و در باش با ادب بش گویاین برد پرسیدیدند عقبیت شیان قریب تی کس براوان نیزه
صاحب اسپ سواره آمده بای برد و اوزه استادونه که اندمازان شلک سلامی سرخونه و فیل
سواری همای ای ای صاحب بهادر باتفاق جنگ بهاد جیپور کندو درشد همچوچ سواری هی دعا
بهاد میتوسون نقره کار ساخت انگلریزی و هنرچ فیل سواری همای صاحب بهادر
طلائی هندوستانی پود و راجه صاحب پوشانک سفید و برد ستاره سرخ برسه و قلاوه زمره
در گلو و شمشیر و کلار در کمر و قبیح و گلکه که قبنه ایش مرصن بپوی پیش خود همچوچ داشتند فیل
سواری جناب والد و مر جو سه و همیشی صاحب بهادر بکوه پال پیش قدیمی کرد و با همای
خداحب هماینچه و مزارع پسی همسرانه گردید و عقبیت فیل همای ایهای زنجیر فیل و گلکه بود و نهاده

با هم باید کیلکجا روان شدن رفاقت اصلیه دو سه جهیزی کمپنی و رساله که صفت زده استاده بود
قاعده سلام او انگوند کثرت رعایا و هجوم سپاه بحمدی بود که راه دشوارگذاشتگر و بیز
آهسته آهسته سواری روان شده تا محل رای راجه صاحب بهادر رسیده محل کسی
راجه صاحب بهادر صحنه اول بایزه بازی متقد و از تاسه در واژه و سخن میل سواری بدستور
رفت بر هر دروازه سپاه جیپور کمر بسته موجود بود و سرمه سلامی ادامی مفدوچون بر دست
چهارم محل سواری رسیده راجه صاحب و داشتیل بایزه آن مده بر هم او را سوار شده بر دروازه
چشم رسیده توقیف شدند هرگاه مایان با ارکان پیاست و صاحبان عالیشان بایجا
رسیده یکم کثرت حشم و خدمه و سپاه بسیار بود و مهاراجه صاحب با رام خود در باره و رسی بر زمین
زیر آسمانگی نقره همچوب دو کرسی نهاد و بود بر یکی مهاراجه صاحب جانب رهت شان
بر کرسی دیگر جانب مدد و حذشتند و جامن بست چپ مهاراجه صاحب جنبه بجهان
و اجنبه صاحب جیپور و بر ارشان اخوان پیاست جیپور متنکن شدند و عقب کرسی
مهاراجه صاحب بائب شان شیوه‌یین پنده تیز است و طوف بینین جانب مدد و ارکان
و اخوان پیاست بجهان پال جاگزند و دین مجلس قریب سه صد کرسی نشین بودند قیالان
آمدند و دی سرائیده سلام مفوده بجای خود رفتند بعده بیست پنج طوائف بالباس زین
حاضر آمدند و فضل غازیدند کی طبله فواز و دوسانگی فواز هزاره مولیان بودند بعده عطر و پان
آمد مهاراجه صاحب بدرست خود عطر و بیان و حمال گل بصفاتیه مدد و هر دو صاحب
اجنبه و میان فوجدار محمد خان و فوابا مراوده و لصاحب بهادر و دارالمهام صاحب
بهادر داوند و باقی کسان امتحانه ریخت جیپور داد بعده خرخصت شده به درگاه خود
آمدیم و در میان روبروی رام باغ که راجه صاحب برای نزول ماقصر کرد و بودند
فروکش شدیم روز دیگر راجه صاحب عزم ملاقات کردند و باره دری رام باغ جایی قات
و قدر شد جانب مدد و جمع دارالمهام صاحب بهادر تا دروازه شهر جیپور تقابل کردند

هرگاه راحله همراه اج صاحب بهادر بادر وازه باع رسانید شلک تواب نشد و حوان آتوب
همراه مانیوند همراه اج صاحب بهادر بفرط اخلاق تو پچانه خود کم داوند که نواب نگیرد
هر قبر توپ خواهند از تو پچانه باطل بزند در عالم اتحاد جای غایرت غیث از رفیع
مايان دخل عمل چسپور شدیم هر جا گیردار یاست را حکم بود که شلک تواب مرنده چنانچه
تچنین شد و دنالقه خاص از طرف اج صاحب بهادر توپ سلامی نمیشد انحضر
هرگاه سواری دخل ام لانع شد تباوه دری اول حافظ محمد خان نائب نخشی دینه بزیست
استقبال کردند و تابه دری دیگر میان فوجدار محمد خان و نواب مراود وله بهادر پنجه اشند
و تالب فرش جانب محمد وحده استقبال کردند و این طریق ملاقات و تواضع عطر و میان بخیمه
از جانب اج صاحب بهادر شده بود عمل مد و شیوه ای تخفیفات فیل و دهپ پیش
گردیدند اج صاحب بهادر ساقی نشسته گفتگوی رسیمه نموده بشاش رخصت شدند
سینه دهم شعبان لعظم روز پیشنهاد از جانب همراه اج صاحب بهادر برای تمام شکر سانش
و عوت آمد و میان را پایام اذن تناول طعام محل خوشی اند بعد مغرب جانب محمد و
با هنده کس برادران و سرداران و مقرمان خاص محل راجه صاحب فتنه راجه صاحب
و محفل خود و نوش شرکیں بودند و کیل همراه اج صاحب با ضربوند جانب محمد و همراه اج
سلام فرستادند از جانب هم سلام آمد وین مکان برکه بود بسیار کلان اذاب لباله هر چیز
طوف آن دلالتها بودند و میان جو خنده بود که بران فواره جوش میزد و در هر دلالان
یک یک لوی قرص مینیود هرگاه طعام آمد و دستخوان چینه پنی تناول نموده شد گصید
و بیست پنج قسم طعام جمله لذید و پرکاف بود و تصلیک از مکان در کمره دیگر صاحب است
بچوپان و چسپور طعام خود دند و دست شسته برای سیر اتشباری در مکانی وسیع شستند
در وی کرسیا گستره و چسپور دین فتحار یافت شسته بود از دور دیده برای تعظیم برخات
و بتکریم تمام نشانید و پیشکارهاین دلالان جو خنده بود بسیار بزرگ و طویل در وی حیل نیست

فواره جوش میزد همین چاکشتهای تخت آمد و آقشیازی اسرشد بعده در ایوانی که در مراجعت
رونق خوش بودند میان باجله سواران چهاردهن چهاردهنست صاحبیل در فتحم و باهم ارجح صاحبیل و طلاق شیخ
قریونی صد کرسنگی شیرین کرسی دران بندهم بوند لولیان زرین لباسیم بر قصیده ندانه زد و سوره هم عرضی
مودی شد شاقی دران بندهسته جانب مد و خضرت خوشنده مهاد ارجح صاحب یک کیهان از تار
و یکی از اگل و یکی بیهوده پان پانکه معموت است اند صاحبیه خدا و طنز راجح صاحب لفتنه که خانه بیان اخلاق
وقوه شمع که سرداران باسرا و داران شیاست بایا جایا اور دید و ایوا بای تجاه اهار روی و دستان گشاده
باين خلاص فوازی شاد باشید بعده خضرت شده به فردگاه آدمیم روز دیگر پنجه شیودین
بدرباره آمدن و تذکرۀ گفتنه که نده در باره ملاقات حضور یا حمایا ارجح صاحب بهاد رسیار
نموده سرداران یاست نخواستن که ملاقات شود و وجه کوشش نده این بود که از تول
میخواستم که میان دوئیں بزرگ اگر تجاده شود خوب است سپن که نده و بسته نان غدر کرد
و گفت که امین صاحب بهاد باره اترعیت سامی میکردن جانب مد و خاص پرسیدند که
محصل ریاست جیپرو فوج چه قدر است گفت میست پنار سپاه نوکرست و مجهول ملک
لیک کرو ره پیه از انجمله سی و سلاک حمه برا و داران وسی و سه لک در خیرات بسته
وسی و چهار لک در خزانه خال میشو و در خیچ یاست می آید بعده پنجه خضرش جیپرو
وسادش خوب است طرق و شوابع عرضی و همراه عمارات نازک و ضبط و خوش چی
و پیره بار باغات سرپسری از فوکه و اثمار عمارت آن بیز زمر مرستید شبک منوش خوش سلو
و مستحکم و دلکش است ماید هم شعبان کوچ کرد میم میست و چهارم منه شهر اجمی و ارادیم و بجز
خواجہ عین الدین حشی فاخته خواند میم بین فزار بجا و داران بسیارند و خلاف طرقیه اسلام
میان الغیر و تعظیم مرقد خواجه نموده روح حضرت خواجه قدس سره را آزار میه میند سلح شعبان
روبراه نهادیم و دوازدهم رمضان سچه اوی نیچه و بستم سچه اوی اگره و بیست هم کم بچا و
سی هم بعد قطع مسافت کیهان روش ششصد و هشتاد و میل در دست شش ماه میشت یوم سوم

شوال سنه مذکور بیان نیست و ابهاج تمام بخانه خود را بجهوپال سیدیم درین سفر علاوه بر این صفات معمولی مقیت است، ایامی خود را پیش از تشریف خواهند بخانه هم کار و نیز آنرا با این سفر فخر نخواهند داشت.

فصل ششم در ذکر سفر اکبر آزاد

جناب محمد وحد حال این سفرچینین ضبط فرموده اند که هرگاه از تحریر تپنس صاحب بهادر پیشکل جنست بجهوپال بوضوح انجامید که در ماه فروردی ساله ۱۰۴۶ خواوب گوره بجزیره نیزه ای دویسای کشور هند با گلزار و تشریف خواهند آورده و انجا سران نایمی هند بخلاف تپنس میباشد، خواهند شد ششم مادی الاخره رئیسه هجری با عالمدار ارکان و اخوان و خدم و شم که همکلی ۲۰۰۰ کس در شمار بودند از بجهوپال برآمده این قصبه بیرون شیتا فتحم و از سخا غره ماه رجب سمعت اکبر آزاد کوچ کرد و هم پاره ماه رجب بشهر هر سرخ و دوزد و هم چهار و نی کشت و نوزدهم چهار و نی شیوه پیشی و بیست و هشتم بشهر کواليار رسیده خیمه و خرگاه در رضنا پیچول باغ برافراختیم روز در و دم چار سردار همارا چه سینه حمیه صاحب بهادر تقبیل کر دند و سامان ضیافت بجمله شکر دادند همارا چه صاحب بهادر بشهر هجدهشی بودند خبر و زو در ریقه تشریف آوردند و خواهان ملاقات شدند پیغمباش عبان روز دو شنبه شهر دو آن با چه بهاده ارکان بجهوپال و صاحب کلان بهادر رسیده بخانه همارا چه صاحب بهادر فتحم نوزده شلک توب سرشد ستولیه صاحب بته قبا لم شنافت از کمال شکر فرود او رو و دوینی تو اعد سلام بجا آورد هرگاه در کاخ شان در امدیم و بایوانی آنسته که رو بر و لیش سایان با هوچ با چه بیانی نقره کشیده بود رسیده همارا چه صاحب بهادر بعد هم امده مصادفه کردند و بر کرسی نشانیدند درین مجلس قرب بجنایه کس کرسی نشین بودند بعد آن لفعت و شنفت عرفی و رسکی همارا چه صاحب بهادر اول عطر پادا دند بعد هم صاحب کلان و میان فوجه ار محمد خان و خواوب عصر محمد خان و خواوب مراد دله و شرطه پان صرف نیز و بصفحه کلان از دست خود دادند و باقی کسانی را ناسیان شان تقسیم کرد و تیپچینین

حال گل قیمت گشت بعد و دیگر کشی و دنارهای عیند از گلاب ترشیز آمدند اما راجح صفات
یکی بین دیگری بینا صاحب کلان و او نه لگان و خصت شدید و مذاق احمد احتساب فرشش
مشایعت کردند و دیگر ششم شعبان فتحه‌ای هجری مطابق بست و هفتم هجری مسند اعروز
سه شنبه مداراجهی‌ای را و سینه‌ای صاحب بهمادونخیمه آمدند ایام و زمان با پیش‌نیک شکل
قوچ سرشدیده جمله ایم که او شان ادا کردند ازین طرف هم ادگر و دیند و تنظیم سوارشان
بین شیخ بود که پیش‌نیکه سواران بودند و باز جوچ پیاده‌گان نیوایی باز جوچ پیاده‌گان
قره‌بین بروش بازحلقه افیال با جهای زر و ذری و عماری و بند و جهای مکافع باز پیاده
کشی باز نویراق سیم وزر از هسته بازگرد و چوبه‌ران با عصا‌های نقد و شیرد هان عقبشان
پر کارهای بایان بوده‌ان و باز نیم بوده‌ان باز سه ترب سواران حجت لین سر باز چهار سردا
اگر لینیست باز مداراجه صاحب بهماده پیش بزه سوار و عفت شان افسران پیا
وسواران سخ و دری باز دهم شعبان از گواهیار و بابک آماده‌ایم و پیش شعبان مطابق و هم
فروری بر زیره شنبه دخل که آماده شدیم هکله‌ای صاحب بهماده اگر و استقبال فرمودند و شکل آن
جب و سقو رسکر دن بست و سوم شعبان دیونه صاحب بهماده سکتر اعظم با چند صاحبان
عالیشان از طرف لا روز صاحب بهماده تشریف آوردند از جانب خسروی مدعی سلام گفتند
و ملح پرسیدند تو اضع عطر و پاچ حسب بیان عیلک مدشازویم فروری و شنبه روز بدره
خاص لا روز صاحب بیان و راهش تقوان و سواران خویل سواره فریتیم که سکیر صاحب بهماده
و دیگر مصاحب لا روز صاحب بهماده پیشکل جنگ بخوبیان تا پا خدیده قدم هر دو سنتر
پدر اشند و دیونه صاحب بهماده سکتر اعظم و مید صاحب بهماده رزیت اند و رتاد
سنتر استقبال کردند نوزده تو پ سلامی سرشد و لا روز صاحب بهماده تالب و ش تعظیم نمود
سکتر صاحب بعد جلوی گفتند که لا روز صاحب بهماده میرایند که لا رکنیک صاحب بهماده
و دیگر بولایت لندن رفته از جانب ملکه مظہم تعریف شناسیا کردند و جانب مدد و طراز شما

بیسیار خوش بوده اند و مشتاق ملاقات کرد و گفت ادنی فواین برداشتم این در طرف ای این او شاشت
که مرایا و فرمود رسانید ساحبیا گفتن اراده شمارای ری و فتن کله ظلمه هست گفتم و نزد هب هم
رفتن آنچه کیا باز فرض است چون بر فرمگنا ب اول تحریر شکنم و فخرم نواشب هجوان هم گزینه
عاظفت سانی است گفتن با ای
سیکری و غیره بلا و دارید لار و صاحبین این اراده خرسند اند و خود بهم شوق گذاشت بلای ای
میداند گفتم سیر لار و صاحب بهما و شاهانه باشد و فتن با برای تغیر خاطر و نیزی عقل است
که از فخر خوبی بسیار حاصل می شود بعد خوش شدیدم بفروک و دکا خود آدمی مهدیم فرموده بی خلاصت
بست و فتحم شعبان بیدبار عام کو زیری رفتم لار و صاحب بهما و تقدیر یک سردار بکر و نیزه است
ایی سرداران هندازین بخوبی تقدیر بیب و فرض یکی ملاقات شما و یکی تبلیغ حکم ملکه و خشم منع
کرده ام ملکه و ملکه را بسیار حایت و بسیار سرداران هنوز نظور است و من بسیار شکر میکنم که
ایشان ج سب طلب می زد آمدید از آنجا که از ای
نهندازین وقت ضرورت لشکوی طویل نیست مختصر از اباب حال هنوز چند در ای ای ای ای ای ای ای
که بسیار اویشی بتهکنان فرض است بالغ و شوکت ملکه بخوبی واقعه اند منظور است که در چو وقت از ای ای ای ای ای ای
ملک غیر از زمانه هر قدر مکن بود برای راحت و ترقی دولت هنوز کوشش کرده شود ویل
و تما بهتری از خوبی ای
شما هم درین کار حرف هست نمایید و خامه بدارید و تعلیم ر عالیا و تقدیر مدارس تغیر شوارع
و آقیصال از هزار شغول پیشید که شما در عالیا شماران خامه و جهت رسید و من بسیار خوش
شدم که اکثری از شما در ای
نمودید از آنجا که سرکار گلاید و الیه تمام هنوز است امدا ایشیگاه ملکه بخوبی قاهره شکو
ماست که اگر جانی فساد نیم شزاده هم و کسانیکه و بسیار هنوز کوشش حایت شان کنم پس ای

سرداران اکنون من از شما خصصت بیشوم شما بمن و مان بجا های خود روید تبعین کنم
در بار برخاست شنیده بهم فردی حسقا عدهه لار و صاحب بهاد رسخیم که ما تشریفی و زند
مانچ تعظیم مقرره بجا آوردیم نوزدهم ماه نذکور لار و صاحب بهادر آگر بجا هی خود تشریفی بزند
و مانهم رمضان طابق هشتم فروی از آگر سوی جهوبال و ان شدیم و یازدهم شوال طابق
کم اپریل و زچها شنبه داخل جهوبال گردیدیم دین سفرناه از صادر اعمومی چهل و یکشنبه
و ششصد و سی و شش روپیه نیم آن پاپ بالا صرف شد یعنی تفصیل ذیل

نحوی	لار و صاحب بهادر
لوع نامعنه	پچ سفر
نامعنه	اعمال وصف

واز لار و صاحب بهادر خلاعت قیمتی بزدهه هزار و یکصد روپیه ماراغه ایت گشت

فصل هفتم در بیان فکر مکمله از تقدیر شرقها

هر کاه والدہ ماجده از تظام ریکت افزایت یافتد غرم سفر کعبه کردن و بشوق زیارت
کعبه کمرست پست برستن نواب قدسیه بیک صاحب و میان فوجدار محمد خان نیز همسفر شدند
؛ بیست دوم جاوی الاولی سنده کیزیز و دو صد و هشتاد هجری طابق سخیم نویمه شنیده
و هشت صد و شصت و سه عیسیوی روز پنجم شنبه از جهوبال برآمده سفر بیرون شهر در
بانع فرحت افزاییم و زنیدند و قافله مردان وزنان را که قریب هزار زفر بودند همت بذری
روان کردن و خود با لازمان خاصی ما و خال خوش بست چهار ماه و سهند کلو شنبه و ده
کوچ کردن و تمازه کافون متصل شهربازان پور که دلان زمان ریل تا آنجا رسیده بودند نزول
رفتند و از انجا بریل قریں عافت دو ماه بجنبه خل بذری شدند و سه جهانگیره
اگر فتند بردو جهانگیری سامرا لازمان مع اسباب سوار شدند و خود بر مکتب خانی با هردو
بزرگ موصوف و مدار المقام محمد جمال الدین خان بجا و نسامی اول ملک محروم شدیا است
جهوبال وویگر لازمان خاص بست و پنجم رجب سنه کیزیز از دو صد و هشتاد هجری طابق

ششمین جزوی از آنچه از شدن و بعایت حافظه حقیقی بعافیت تمام شده است شعبان شاهزاده هجری مطابق بسته سوم هجری شاهزاده اعم عبور در دیاری شورکرده و برند رصد نموده و هفده هجری مذکور چار شنبه روز و وقت غشاء داشتم که نظر خود را دست و داد اعمال عمره ادا کردند هشتاد هجری از کاهن عظمه روان شده و نهم منه مناسک حججه الاسلام بجا آوردند و از بایه شورش بدین یعنی راه میانه منوره پر خطر بود اراده آنجا مجده ری موقوف داشته چهاردهم هجری احتج بمنه مذکور مطابق بسته و یکمین سال سلطنه بعد امداده و بر جهاد دخانی با صاحبان مذکور سواست نهاد پنجم محرم شاهزاده هجری رفر جمعه طلاق بدهم جون شاهزاده اعم انگل جهاد زد و بگذر نیزه ای و دیگر عالمد و اکابر بند هنر پور ملاقات داشت و داد و شاهزاده هم صغر شاهزاده هجری مطابق بسته کیم جولانی شاهزاده اعم بر کاسکه دخانی بیان شمشته بشهر محی آباد پیمان تشریف برند و چند روزه در آن شهر نزدیت بهر بنا بر موسیم بایان اقامست که دره غرمه زیع الائمه شاهزاده هجری مطابق سوم شاهزاده اعم روز شنبه از پونا کوچیده منزل نظری راه طی مکونده و روز چهارمین سوم جوانی الاولی شاهزاده هجری مطابق بچم المکتب بر شاهزاده اعم دهش بجهویان شنید و تهقباً تاقریبی سکندر آباد رفت و هنچ تاریخ تاریخ یزد وستان یانه نمیشود که پادشاهی از اهل سلام ازین کشور بچرخ نمیباشد و آنکه نهاده امیر که خواهد رفت بقلد جناب مدد و حم خواهد بود درین سفر سوامی قسام پرچه میش بها و زیو و صبع بیش قیمت کشته شده و خدام حرم محترم ذوقرا و غربا و مسکین را موجه انداد و اندیشیدن یک لذت فواید نه بزر و هشتاد سده و هشتاد و دور و پیشی هشت آن بصرفت آمد و همین قرآن قریب سیمی یکم صدابه نیز خرج کرده جناب مدد و حم و زنا مجده این سفر مبارک و مجلد کلان تو شسته اند و ایندیشیدن و یکم و نیمی اسپرین صاحب بهادری بی ملکل جنگ بجهویان آزاده زبان انگل زیبی ترجمه کرده بطیع آورده اند طخشش این است پسند رجده که کناره دیاری شور آباد و از یکیکی اشیاء تا هفت اشیاء زیارت دار و از نو و نظر جهان نشینیان خوش وضعه مینماید بنیاد و دیو ای

مکانات بیشتر سخته و ضبط و برآمده شهیز بای خواه برگردانید گیر نهاده بران گل در گل گشته
آب پاشیده نیک کوفته خام سقفت بیساندر سکم سقفت سخته بسیار کم است و در هر خانه بیت الحلا
و باورچیخانه غسلخانه سخته می باشد را کنن آنها غرب و ترک و جیشی و برقی از اهل هند سهند
بیشتر تجارت یعنی زید لباس عربی می پوشند و بعضی گفتگو میکنند و دولتمن این خوش خوارک
و خوش پوشانک میباشند و در شهر آرب شیرین نیست بیرون شهر و حوضهای بزرگ آن باید
فرات هم میگرد و با شامیدن اهل جده می آید و درین بند قرضل معنی وکیل بلکه لست رن
و شاه فراش و شاه ایران بود و باش میدارند و بیرون این شهر قبر حضرت هشت
دو دیوار تخریب شده صدم قدم و دیوار تماون بلند ساخته اند باین شکل و بجا
سرکیز قبه کوچک و بجا بای پاقبه و گیر و در وسط محاذی ناف یک قبة انبوه در بزرگترین
شناوه اند و گرد و این قبر احاطه و سمع شخون از قبور است بران چارو یار کشیده اند سید عتبه
شریف که مغفرمه و عزت احمد پاشا حاکم که خبر و در و با دریافت نامه انشوشت و چون از جده
بلکه مغضمه روان شدیم قریب به عدد سی همان بیک پسر پاشه و برادر خود شریف صاحب تخریب
باچگاه پنجاه سوی اترک بهم استقبال اش رفته اند آورده ملاقی شدند و بعد هم شعبان یا نکوی
قریب عشا و خل شهر که مغفرمه شدیم سرمه قریب صدم پاده و دری پوش و پنجه عین از مرستان
شریف صاحب برای استقبال تساوه بودند و اتفاق این نفع غالونی سلام کردند همان دم
از اون عشا بگوش آمد از ابابا السلام در درم محترم شناخته اعمال عمر مثل طوات هستدم
و سعی بجا آورده شد بعده راه رباط که سابق برای اقامت حاجیان بنائنا نیسه باید
پیش گرفتیم غلامان شریف صاحب آمدند و احتضان که شریف صاحب برای فرو دادن
شاد رخانه خود مکان تلحیده مقرر فرموده اند با چنان اشتریف برید غلامان را اولی کرفته و اون
شدیم چون بر دروازه شریف صاحب سیدیم برادر شان که برای استقبال آمد بودند و از
منتظر خود بر دروازه استاده یا فتحیم بعد اسلام علمکم پیاک تا مسام بر اینکان عالیشان خود

بر و مر در دل اینها می‌زی و فرش محل کاشانی هر قز نزد وزیر گسترده بود و چند غلام جمع
لب فرش با ادب استاده آنها عرض کردند که پیشتر تا ول کنیه پوچان از نام اهل شد جعفر افتد
ترجمان گفت که حکم انجای اینچنین است چیزی تو شجان نمایند بر خاستگی و دست کشته شرمندانه
رفتیم اقسام واووان طحمد تختینا و پا پسند کابی صینی بر شیلان بزرگ چیده بود چیز شور و
بخواهی که رفیقیم روز و یکم نیز فرج و شام خواهای طعام شریف صاحب فرستادند سو مر روز
قریب به کان عمرن عقیل خانه بستکار اگر فتیم مکرمه عظیم بسیار آباد است و کافتش که شر
هرعت متزله عالیشان و اشیای چونت کشور را ان بقیه مبارک می‌سیریش هر کافتش من و لتمند
و از هم افزون شریف که عظمه اند گردش کو هشتان بی درخت و بسزو و بی آب بسیار بیست و
شدت گردیا می‌شود و با وند و گرمی و زردگرد و شب با ذنک می‌دهد و شب با ذنم است و
وسرویس می‌پاسد و گاهی ابر یشم رومی نماید و برق می‌رخد و بعد می‌غزو اما باران کم می‌باشد
و اگرور رقص و سر و در و خانمیست و آنچه هرست بناست ناطبوع فوج ترک با اینکه تفاوت
در فوایند و در می‌شل فوج امکنگیست که کوشت شتر و دنبه بشیر خوش موانع آنجاست
قوه و حیای و قلیان بسیار استعمال می‌نمایند اکثر مردم عرب بسیار جفا کش پیشیو طائف
با آنکه در نیگ و جشن نامابر و مهندسی حلال را دیده ایم که دو سه من باز بدوش گرفته
بی وقت بالای زینه میز و نزد ناک از مردان کاشت قوی هر سکل بوده اند سوابی اهل اسلام و گیری
در زبانیست زبان اهل که عربی غیر فرجح است بجز خادمی فاتح خانه کعبه و شریف مکه
و گلید و فاذه و گیر احمدی عربی الهم در آنجاست دین شرکه اسلام مردم مهندس و سجان را از فران
و غیره آماده اند و سبب توطئه و گذشتگی می‌شوند و پیش تنشکل باشکال عرب گشته اند و هم از
ریح مسکون هر سال مردان مختلف انسان برای حج می‌آیند باین و چهل در صحبت بان
رو و نفوذه و اهل بادی که هنوز غرسی چه استند زبان شان قدیمی چیست تخفیف که فتنه نوکری
خدمتگاری کردان عادت در وابح نیست که این دغله ایان جمعی و گلچی و هر کس در ختیشند

از اینجا خبرست میگیرند و هرگاهه میخواهند بازی فروشند در هر محله رای غسل حمامهای بزرگ
بغایت مکافع اندوزن و مرد عبادت از تن میشوند آب نموده خاکون بغایت لطیف و
شیرین است بشیر مردم آب نمیخواهد نارتر بزخوار و غیره مسیحیات که از طلاقت می آید
بغایت لذیزی باشد تعریف اسپان عربی شجاعی و کمال و ایمان و ذوزنان و محنک
و محبت و خشنی و ساز و یاراقای روی گفتن و نوشتن درست نمی آید تعلق بدمیان داشت
و زد و شب قسام طعمه در بنا بر میگیرد و اما قلیله و قورمه و غیره بی نهک میباشد و در عاد
تکان نهضت که نهک ساییده و نهکان بر سر دست خوان می نمند هر کرس بر غبت خود
پاشیده تناول می خاند و سچی از حرام نمیخوابند اذان و بعد غیرم شباب اذان تجد و هنگام سحر ترمیم
و دم نماز پیشین مکریر آب و از بلند گفته میشود و ترمیم آنست که شخصی بلند آذنش خوش گلوکت سحر
بر مناره بلند برآیده آیات قرآن شریعت که در این ذکر غلطیت و جلال و توحید خداوند تعالی
معتمدون حرم و عفو و غفرت میباشد با این خوش نمایند و در و دیر پیغمبر و آل اصحاب نبی فر
و این ترمیم و این وقت بغایت در چیست چون می نماید و مکانت گرد حرم شریعت امداد ره مجرمه را
خلوه می گویند و در این حاجیان فروعی آیند شازدهم رمضان المبارک سنه کنفر و دو هد
و هشتاد هجری سچا شریعت صاحب فیض ملزان شان استقبال کردند و تاد حرم سراسانیه
و زن مجامسه نظر خواجه سرا پیش امیش رفتته تاد حجه اول مکان بر زمیک سو شدن و کنفر کان کرچی
پاکیزه لباس و بر و آمدند و قابلا خانه در ریه دو همراه بود و علیم که کشته زنان صدر کی از اول
صفت کشیده استاده بودند و هر دو غلیل ادستهای بزرگی داده زینه در جه سوم طی کشانیده
چون فرانسی با مر سیدم و کدبانوی شریعت صاحب استقبال کرد و دایوانش است
بر فنداده در شریعت صاحب مردیده بر خاسته تاب فرش رسیده مبن بر فنداده هر دو زن
شریعت صاحب این مصالحه مذودند و بوسه بهر دو جانب گردان و هر دو خسار و لب و نیخ
من و اند و بکمال تواضع و اخلاص در صدر مجلس شاندیده تمام مکان ارشاده لات و فرش

مکلف آه استه بود و از واج شرایط بسیار نبوصورت و بجان از سرتاون غرق زیو ای ای
بودند و نشت ترکی در بینه شتمد و بالای سرای شان رواه ایامی خردشی که بعزم آنرا
نه صاحب گویند که بسته بودند و بران محیچ کلاه حلقه کلامی جواہر خشان نهاده به و بغاوت
و پچیپ مینو و که نزد است و خوبی آن گفتن است نه آید بادن جنبش هنگام زفار و گفتار آن
گلایه استه می چنید و نهایت خوشنا معلوم میشد بعد ساعتی شریعت صاحب جاوزه خواسته
تشریف آوردند و بکمال خلاق گفتگو کردند و قوه و شریعت امار و گلاب پاشن چند و عدو
پیش کشید حسب محوال عرب قوه و شریعت نوشید کم و از بخور آتیین و درین خود خوشبود کرد
نهست شدید تا در خانه مشاهدم که بند و از سیمان بیک پسر ایشان که عده مرشد که عسکر ترک
قی کس مواجب بیت قرش که سه نیم و دمه کلدار شد و پوشانک و طعام سه وقته و بیانی قهقهه
از درونی از سر کار سلطانی می یاده گلچی خج یک کس تخته مینیا بیست دیک دو پی کلدار در راه
میباشد و محمد حسین تر جان گفت که اعراب ذی غزت هرگاه در مجلس شریعت حاضر شیوه
پوسه بریست و است راده باز غنی شنید و اعراب کم عزت پوسه برداش کریه شریعت
نیزیم و فوگران و غلامان گوشه مسد شریعت می بودند عرفات از بیت القبه کروه
فاصدله از شکم فیکچه حاجیان احرام پوشیده در انجامیز وند و خیمه و خرگاه بلند می نمایند
نهنم فیکچه و فوجح است انتیخ مردمان احرام پوشیده بنه سر لبیک گوایان در فضای آن
سیدان اتساده میشوند و در سیان خیام همی شیند و آب و نان همی شوند اما از حد عرفات
برون نمیزوند خلیب هنگام ظهر ناقوس ای ای و بالای جبل رحمت که بر قله آن چوپه بدری
قیام ساخته اند شتافته خطبی می خواند وقت عصر نهم میکند و هیعنی ساعت قوف است
و قوف نزف است و بالا رفتن کوه هفت نیست هر جا خواهد باست در قریب شام و بعضی ایغیره
چناند از عرفات مراجعت کرده شب در مزادله قرار میگیرند و مدافع از قوب خانه سلطان
سرپیوند که تمام کوهستان بزرگی آید و هنگام سرشدن طرف گفیت می نماید عراها

توب بچرا رسی صحری کشان و دوان می برند و در چنان دوش تو پچای بر ق دست بکمال
سرعت قبض پر کنان و سرکنان می برند و این کار شر مابعد است صباح و هم زیج به
از خود لغه بنایم سند و از انجا بکلمی آیند و طوان زیست میکنند و باز بنایا همان وقت میگردند
و سه وزد را سجا میباشد و می انجامی خایند و این سه در در انتشاری می نامند و دین ایام
حاجیان هفت هفت سنگ نیزه بر هرسه مجره یک کیبار نیزند و آنرا مجره اولی و مجره و سطه
و مجره و عقبه میگویند و این مجرهات مناره ای سنگ و خشت است پس ازان سیزدهم و دیگر
رو بکلمی آرند و بعد طوان الدواع قواطل بکشورهای خود روانه میشوند و در حج خوش بودت
و میدان عرفات و لهر فرمود و زدن و کوک و پیر و ایم و نقیر چند صد هزار مسلمان کشیده
با ساز و سامان از هر دیار فرام می آیند و بکل کمین احرا محبته نیایش کنان از معاهده
ترسان امر شریعه اذ اهان و در عصمه عزات کیجا می نایند که و ها گرده خبره خشکاد و سنگ
بنظر می آید اصناف آشیانی عالم و بازارهایش بهم میسرد شتر و دنبه که محاسب از شمار آن علاج
آید قرآنی میگرد و در هر سال همراه تفاصیله صری غلاف سیاه هر چه ستاده سلطان روم باشکوه
تمام برای پوشش کعبه و محل می آید فوج سلطانی با ترک و حشم مثل اسپان کتل و طعن و غسل
و امیر الحجاج همراه اوی باشد شترهای محل نهایت عکه با جلدی محل هنوز دزی بسیار آن
میباشد و چند شتر با جلدی محل مکلف نیز همراه شتر محل کش میباشد که اگر شتر محل کش میباشد این شتره
بسیاری او محل گشند چند و زاین محل از جمل رحمت استانه میگفند بعد حج بکل عظیمه بده غلبه
کمنه برآورده غلاف جدید می پوشانند و کمنه غلاف رفاقت شیبی کلید بردا کعبه میگیرد و صفت
خواجه سرایان خادمان حرص پاره پاره شست کرده می برند و حاجیان را مقدار یک جب بعون
چند رویه تبر کمیدهند و پرده دروازه و کمیند که تمام زر و فرزی می باشد بجهت شترهای بین مکفر و
و غلاف اندون کعبه که از حریر سیخ میباشد هر سال بدل نمیشود هرگاه سلطان جهت تخت آرا
میگرد و دوان غلاف می کاید حلال الاله میباشد و میتواند خود را نوشت که محل کشت کعبه اتهر کار و میسر

نمیگرد و آنقدر آنزو و شل عین خوشی می توانند دارین سکم پرست از زن شش شصده و هفتاد پنج هزار
شده و اهل کسیکه کعبه را لباس سیاه پوشانیده اما صدرین افق خلیفه عباسی است که تا حال
مرسوم است والای پیشتر حاجمه سفید می پوشانیده سواری شریف کله طبله ششم و دیگر همچنان
دیگر تبریز و اقامت جلوه میکند شخستین زاده از بیت اسپ عربی که تعریف منسوب عضو
و اهمال و نجابت و غربت و سرعت آنها بسیار است با ساز ویراق طلائی و قرقی و متر
جنیبیت پیش میباشد پیشتر ازان ناتمامی با درتقار کرد بعزمی خود اگر کویند با جمله مختل
زروزی و درانمیان و دنایه مخصوص سواری شریف از گوش تا تمام گردان پیشکار و پیکار
کلان فرنی که قیمت سانزه را دو کم از پیهار لات و پیه خواهد بود می برازد پیشتر ازان دو سه معد
سوار بر تک باترکی لباس عمدہ عقب سواران قظامه تک خوب آرسته عقب شان چهار بعد
غلام شریف سلح و خوش لباس عقب شان غزیر ازان و پیشتر شریف بر اینها می آرسته
زیرین ستام عقب آنها صنادیده و ابطال و شیوخ عرب و اکابر اتراء و غلامان جنبی هرگز
خاده ازان شریف عقب شان اعراب از قبل متفاوت و شرافای با دینشین قریب کنید رجله
شتر سوار و شریف بر هم صرع ساز سوار و همراه سواری هر فوج و روشن چو کی هم میباشد و بعد
حچ تاسه و ز سه طبقه اقسام طعام و خانه شریف همیانه نه که این میانه که ملاقات می آید چشمی کول
کرده میزد و یلکم که از مقابل آن در ریای شور جاییان هند و مین احرا می بندند نام کوت
و احرا میزنت که کف کروه از یک پارچه سفیده بندی بندند و یک چادر سفید بر روی شن خود
می پوشند و زنان ختنی که پوشیده باشند همان در بینه از نه مگر آنکه پارچه ریشمی نباشد
دو بیداری دهن بر رو گلیه نه و خوش بونا نمند و در طعام خورند و زدن و مرد با هم مقابله نکنند
و در عفن در هوی سرمه اند از نه و نه شانه کنند و نه در چشم سرمه کشند و نه زیور پوشند و نکدام
جانور را شکار کنند و تانا نیک طوات کعبه نشانند و در میان صفا و مروه نه و نه توبلانی و ملوق
نمایند از لباس حرام بدرنه آینه را شیدن هوی تمام سر احلى میگویند و اندک گیسا و از قدر

بزین ساقصی نامند زنان بقدرت چانگلکشت گیسو از مقام خنی بجهود هر چیز جایلو قربانی را
گردید شتر بشد یا گوشنده یا دنبه و رسست که جانلو را از وقت فرمید تا عدم قربانی باشد مسید از
و بقدرت مقدور حمل پارچهای عجمه هنگام قربانی بدان اندماخته فتح میکشد و حمل از اخیرات سکونت
و گوشست قربانی هر کس خواهد بیرون و بخوبی آداب حرام در قبه زین حرم پون سلامان حرام
می خندشان گل و گل و ببرگ و بار اشجار آشجار ازاد دست خود فکی شکنند و از حرم بفاحشه که
دو سیان که هرستان جایست تعمیم نام مردم از انجا عمره می آزند و طریق آواردن آنها است
که احرام استه و در گفت نماز نفل خوانده بلبیک گویان بکه آمره طواف گرده و مقام ابراهیم
در گفت نماز نفل خوانده سعی صفا و مرعوه خوده موی ستر اشیده یا قدری بزیده از احرام شنیده
بیزوفی طوی نام چاہیست دنیل حرام بیرون شهر حاجیان در انجا رفته غسل کرده بکله
می آیند و این غسل سنت است و عالاً متصل این چاه مسجدی تعمیر کرده اند مسیح جهاده از
کعبه بفاصله نم کروه واقع است اینجا هم حاجیان عمره می آزند و این اعمه کلان گویند
همل نیور و غار حرا از دنیل حرام بیرون بکله واقع است و خستین زنول و حی بزیبز خدا
صلی اند علیه و آله وسلم در انجا شده این کوه تحقیتاً دویل بلند است بر و هن غار قبة بنا
گرده اند و انجا در گفت نماز نفل نیز اند و بالای کوه از هم مسجدیست همیل قبور دنیل
حرام بیرون شهر بکله واقع است در انجا هم بیزوفی خداحل عبادت آنی کرده اند حاجیان
میزند و در گفت نماز نفل میگردند مگر بزین جبال رفتن سنت نیست جنت لعلی ام
گورستان کار وظمه است در انجا بسیار قبور اسلام است حاجیان برای نیایت میزند
نیایت موقی سنت مسجد جنی بیرون شهر بکله است که در انجا جنات بر وست پیغی خدا
ایمان آورده بودند و گیر مسجد شجره است درین چهارده سجد مسلمانان میزند و در گفت نماز
نفل خوانده برسیگر وند همیل بوقبیس متصل حرم است پیغی خداحل عبادت
خدام میگردند حالا بزین کوه آبادی بوده است صفا مرعوه و مکوه اند فی زمان نادریان

آن‌ها باز است بفضل کبود کیک گوشیه محرومی ساخته‌اند کا شریعه فاست و روبروی آن تجربه
بعنوان اولین صد قدم کوه دیگرست ناش مروه از صفا تام و هفت بار پیغمبر وند و می‌ایند
و عابده‌گاه آنی میکنند و در میان این هر و جا جانی است که آن‌میلین گویند مقر برست که
مردان آن قطعه زمین را ویده طلب میکنند و نام این ویدن معنی است سده و ده و دره
و یکه‌هه جمایع است و دو ابواب حرم شریعه این تفصیل از سمت غرب باب عموم آبیه
باب اول و اع جانب جنوب باب اهمانی باب حاکم اکبریه باب شریعه باب اعتقد بصفتها
باب المهد باب ارب که آنرا باب الغوش هم میگویند طرف مشرق باب علی باب عباس
باب البني همان باب السلام طرف شمال باب دُنیه باب درسه سیحانی باب الحکمه باب زیاده
باب قطبی باب ولی باب مدنه زمانیه باب عقیق چاه زفرم اندون سجد احرام
آبیش قدسی نمایین است و با آنکه شب و روزه‌های اران و لتو ازوی کشیکه میشود و پیچ موکم
آورش کنمیشود و نزیاده حاجیان آب او را بطریق تبرک بدای خود میزد و این حائز
و استاده‌دمی آشامند و غسل و وضو هم ازان نمایند و استخراج این آب بگرد و سنجاقو
کعبه نمازه حجا را مهبل سنت و جماعت میشود و این چهارصلی حنفی و شافعی و مالکی
و صنلی و زمانه خلفای بنی العباس نایا فته و زن ساقی کیجا نمازیشده عمارت کعبه
میجود است تغیر کرده حاجج بن یوسف شفیعی است مقام ابرا ایهم روبروی حجره کعبه است
و در کنعت نماز غسل بعد طواف و راحیه میجنوا اند و برین برخ طیب و رحیمه و عید الفطر حلیبه
میخوازند قریه کتر خانه دران هزارها کتب هر علم و وقت است اهل علم در اینجا ناشسته
مینمایند و نقل هم بر میدانند بلکه کتاب ایرون بازکش خانه‌خانی برند قبیله ساعت خانه
دران اقسام و انواع ساعات نانش روم و فرنگ برای دریافت وقت نماز نداشت
و این نیزه معمتی حادث است زیرا که اوقات صلووات شریعه معروف است حاجت
بساعت نماید و گردد حرم کصد و پنجاه و دو قبیه بزمی بر یعنی بر یعنی انصب از طواف حجره

بیان
تفصیل
بایه
بایه
بایه
بایه

که در گوشه شرقی کعبه نصب است بوسه داده گردانده کعبه بفت بارگردان نمایند که
 یک طواف باشد هر کوشش را شوامیلکو نمایند رکن سماوی گشته حججه کعبه شریعت است
 آنرا کروه بردست خود بوسه مینزند حظیم نام احاطه کرده سنگ مرست بشکل گمان
 ملحق حججه کعبه بوده است و این جا اول داخل حججه کعبه بود اکنون خارج از ویست
 و زینجا نماز نفل مخصوصه ازینجا احرام است برای حج بعرفات میرزند میراج بست
 امامنا و دلان است که در بارش آب باران سقفت کعبه ازان در حظیم میرزند و این آبروز
 طلاست هر سال دهم محرم سائر مردمان و یازدهم سائربستان از صبح تا طلوع یکپرس و ز
 اندرون حججه کعبه داخل می شوند و هم تاریخ دوازدهم ربیع الاول و همراه اویل رجب و
 بست و هفتم رجب و پانزدهم شعبان و جمعه اول رمضان و بیست هفتم رمضان و پانزدهم
 ذی القعده و دین تاریخ ما صرف مردان داخل می شوند برای زنان روز یکم مقرر است هر سال
 سه مرتبه بستم سیع الاول مساقیه و قعده دوازدهم محرم شریعت و پاشابدات خود ویسی کامیده و آرمه
 دو سه خواجه سرا چهراه گرفته است و شوی خانه کعبه و دبار آذاب و باریوم انگلاده
 می نمایند و صندل سوده و عطر بر ویوار و زین و می لیستند و این امر شرعاً نیست بلکه
 صفا و طیب و می مقر کرده اند و هر سال بست و پنج ذی قعده غلاف بیت المقدس اقدام
 برو شسته از پارچه سفیدی بنده و این نهش احوال انسان احرام کعبه نامند کل خدام حرم شریعت
 دو صد و هشت نفر اند و بست و دو دروازه حرم و دوازده گنبد کلان و مائید و هفتاد و دو
 قره طلائی برای مصارف کعبه سلطان و مسمی لافت و می سکله ردم سالاً و میرساند

فصل ششم در ذکر سفر خانی اکبر آباد وغیره

چهاردهم ماه گشت سال ایاع کرشمبل پور مجان می صاحب ببا در اجنبت گو زیرین همار
 سفر اندیانو شتنز که نواب گو زیر جنبل صاحب ببا در گردی مشترک اوف و می موٹ
 اسلامت آزاد اوف دی اشارا اوف اندیادهم فوبرسنه حال و شهرگرد و درود

خواهند فرموده و مورث که همانست آن قدر نیست با رامخال خواهند فرموده حق باید راحضر
و ربارندگو شوید که در چه دربار ملاقاتات اشال شما صرست می افزایید و فقط شما در چه وقت
با برگاهه گورنری ابطری گریت لعیند آرد و در برگاهه گریت ماسته بوجن خصوصیت بسانزیا
و مناسب می خاید والده ماجده جواباً نوشتن که مخلصه کمال صرست حاضر در بازجویی
و حسب قاعده متعیت حابن ولیم ولپی ابرن صاحب بادرسی بی پوکل جنبت بجوبیا
تهیه سفر کردن و فروزدهم جادی الا ولی سلطنه هجی بیش خمیه از بجهوپال همت غنی قصوف
قرشاده شد و فتو با رکان داعیان میست و یکم ماه نگو شرحت فرموده و منازل فرمان
سفر را آسانی طلب نموده بیست و یکم جادی الاخره کسره الیخیمه در گره زدن دو مرتب
سده هنده هجری مطابق دهم نومبر ۷۹ قمری از دشنبه هنگام شام لا ر و صاحب بیان
او کلماته بسواری سیل با گره آمدند و دواند هم فتو به را جهان رم جربا زرایان و راجهان
و امرای هندوستان حد اگاهه ملاقاتات کردن فروزدهم نومبر خلیه سران در برگاهه عاصم فرام
شدند و جلسه ملاقاتات متعقد گشت چون مجلس از ایشان شخون گشت لار و صاحب بیان
باسکتران و مصباحان قدر مرتبه کرد و ترتیت شستند و باین تقریزیان کشادند که ای
سروران بن بسیار شاد واغم که شما پیش من آمیدیدن بشام اسرا کیا دامن اینجا می گوییم
وزیر ایشان شهروار احلاقد با او شاه هندوستان بود شما ایشان نیز با محظی ملاقی
کردن خلی خوب می خاید ما را جناب ملکه معظمه منصب بیسرانی عطا کرده است با اینه بجه
از رو ساسی ذی رتبه ملاقاتات کردن مناسب آمد حقی باید که باین گفتگو کشیده ربارد
امتحان علکه تهای خود و طالب و معاصره را بگوش دل شنودید بسیقه و دنائی حکو
کردن آسان نیست آن بوجه خاطر بمن سیدن استفاده ادین ام خلیه مکن سعی تقویک
برای این امر ای هم شاید و باید که سروران هندر را شامل است نیز ایشان از آغاز
سن شجور و تحصیل خود شناسی و سلیقه کار فرمائی عاقبت اندیشه را محو نماید و شسته

و نز اولاد خود را از ترتیب و تعلیم شایسته منصب کردند باین وجه به پیشخان شده بکجا
کدام رئیس هندی ازین جهان گذشت کسی اور ابدانی مجدداً از غریب یاد نکرد و وزیر خان
امرازی هند رفاقتی شان ازرا و خوشاد و پاپوسی بصفاتی توسعی و تعریف شان
میگنند که وجوبش در آنها یافته نمیشود و تقدیر و آن آنها تحقیقت همی شان بزرگان
می آرند از این سعادت از صفتی بر زرگار محظی گرد و مگر این حاکمان دنیا و نیوکار و امر حربه
روزگار ثبت میگاند ایام حبک و غایتگری درین وقت از هند وستان چنان ونجهفته که شاید
با زرتشما یارگیری بعض سرداران را که دیگر ملک عالی موجود اند آنوقت یاد خواهد بود و حال
زمانه گذشتہ بساعت آمده باشد که کاخ باشاده و کوخ گذاشند و سید و سلطان
همه از دست غایتگران محفوظ نبودند و در مملکت هند هر سو ویرانی و پریشانی بظری امد
آینه طندر احکام اگریزی مستحصل کرد اگریز هر سو آبادانی یافته میشود و رعایا
قری امن و امان می خاند با صفت این فاهیت هرگاه اوضاع اقطاع بعض این ملک
بغور ملاحظه کرد و معلوم شد که هنوز تکلیف ظلم و تقدی باقیست و هجوان پاکش بیان
جرمه ای ایند پس اینکه رعایا ای اگریزی را حاصل است همچنان فسیت رعایی خود را
بلعوظ دارد و این امر از دلیان ملک مکان الواقع است سرداران را برای حظافر
خویش صیر و تاشابیسا فرست و امیر کرده بخیر کری ملک خویش تعافل می درزد
آمیدنیست که ناشی وی چنانکه باید خبر از اند و خدمتیکه باید بجا آرد پی از قطام و جبست
که قوانین عقول مقرر کرده شوند و کار پروازان مالی و ملکی منتظم واقعه کار بجزه مساوی
باشند تا رعایا بایساید و برای تعلیم نوجوانان مدارس آجست بیان شفاخانه مقرر نمودن
می شاید بد عایی ما ازین تصریح است که هر ای ملک حسب مقدار خویش بین سخن عمل
نماید که اگریزی غرفت آن بیش خواه افزود که ملک خود را منتظم و رعایا را شاد کردد
فضلیت حامل خواهد کرد و بعض سرداران دین بار عالم موجود اند که دین با بشدت

نامش کروه ام اینش مهارا به سینه هر یه صاحب بهما و ونوار بگی صاحب هر یه بجهویال آن
ادغایل نواب غوش محمد خان والی جاوده متاسف ایم شنیده ایم که مردم قاتل صاحبیه متوجه
ز تائیکه میں حال کدام سرمه الاق تحسین حی شنبه مهایت بشاش عیشوم در اطمینانی که
می آنقدر توجهی نایم که سرداران بگیراد اغتیا کروان آن دش خبیت گردشان
وسرو ران زمان سالع خیال مورفت آدم ملک غیره ملک خوش مطلق ناشتند و غذا
در امکن دشوا گذرا هیا نزد وغایل سرمه تماشی ملک غیره و هم شان همین گذشت
ویین زمان سرداران هن... ادنی تامل بعد رفتن فسفر کردن از طلکی ملکی کار لشبو شان
دو ببور و منیده و بعض هرسرو ران اینقدر عقل حصل کروه اند که دقیق و غویش بدستی
شوابع رهی شده اند و بعضی برازی هیین کا بزرگ شیرسالانه بسکار انگمه زی وابن قتببل
ساخته اند آنچین دارم که هم برین منفال سرداران بگیرنیز و کشورهای خود در وستی طرق فنا
و آنکه وحای خواهند کرد که این حضرت موجب فاهیت رعایا و افزایش دولت و شنا
آنکون من تقریب خود را برخیز من با کمال ارشیعت آورد دن شاد آگه و ختم مکیم مقصود علی
صرف هیین است که هر کی از شما بطری شایسته و وضع بایته حکمران ماند و دخیره نکنای
اند و در فقط بعد ختم این کلام جمیع امرا از جمله خصت شدن و بفرود کاه خود باز نشند
بست و دو م فرمبر و بچشم نیه لار صاحب بهادراد آگه بگو الیار قشریت بردند و هر
بلشو رایی خود را شنادند پانزدهم رجب طالقی بست و سوم فرمبر سواری بیل شا جهان
رفتند و بست و سه مر جسب بایک ایار بگشتند و تاریخ بست و ششم ماهند که برقچوکلی
و غرمه شعبان بشهر بخت پور و ده م شعبان بمقام دیک و چهارم شعبان بگو پر دهن
هز قم رشته مترکه او و هم بازگره عود فمودند و هرقد هم هنضت کرده خود هم بهول پر
وبیت و سوم بگو الیار و بیت و پنجم بشهر دیما و غرمه رمضان بشهر حجه ای و بست
رمضان بقصبه سیوانش علاقه ریخت بجهویال و سوم شوال در بجهویال داخل شد

دین سفر علاوه صادرت عجمی و نزد لار و صادر بیان و موبایل است. و در خرج سفر فرموده
جمله کیم لک و و پنجه را رو دو نسد و پنجه پنه کیم آن به صرف آمد از اگر و پنجه سرکلی دوازده کروه
واند نجات نا از کیم بست پنجه کروه و از انجما کو بر جن شمش کروه است پنجه تو میر کروه مصال ال آن
اکبر با اشاده و بیانی است خیلی وسیع و تکینی خوش آمد باقع شده و اندر وان غالمه سجدی نگین بوز
و بخون آن سجد و قبه و شاه سایح شی است شبکا تش از سنگ مرمر ساخته اند و گلکاری اند و عنصر
مرضع اند و فست گردانی قبرسیار قبور اعلوم الاصح اند و بر مدار و سبک دکور این بایان کیم داد

لهم سجد		لهم سجد	
دزدان شه جهان اکبر	شیخ الاسلام سجدی آمد	که از علما که از اطن ام آمد	شیخ اسلام سجدی آمد
که از عقا کعبه احترام آمد	شیخ این نبای فیع	سال ایشان ایشان	شیخ ایشان ایشان
	لهم سجد		لهم سجد

مغیث ملت و پیر طرق شیخ سلیم
منور است ازو شمع خانه ازاده چشت
فرید گنج شکر را خلف ترین پور است
دو بیان می بشن ز خود فانی و بحق باقی

سمت چوبی مسجد باب عالی بناست که از بالای قفسه مقبره تاج گنج اگر مشاهده کردند وسوای این عمارت بسیار عمارت امراء ای اکبری شکسته افتاده اند و در دو کیم عمل را راجه بهرت پور است جمله عمارت سنگین و پنهان ایش طراوت آگلین در این کارکفی است از سنگ مرمر صد ها فواره در این تعبیه کرده اند و برای خزانه آلبین همه فواره خوش کلان ساخته اند که گردش حارچا است هر گاه از دو لاب آب کشیده حوض را پس کشند وسوی اخمامی فواره را می شانند از جمله درود یار سقفت آب بسان قطرات باران کمال اطافت می زنند و لطفت بارش و می شانند و از شعاع آفتاب شکل نیم دارم تو شیخ پیدای ارسیگر و دیگر وضن و قطع این مکانات بر طرز نهند و از است آسمانها را شیخ تاریکی
--

غالب و گوپ و هنر ناگهانی که بیست که هنر و این گردش گردیدن ثواب میدانند و بالایش آن گیر
ساخته اند و پر کناره آن شکل مقدار قد آدم نسبت است هنر و این آنرا فناش کو می گویند
و پر ستش می نمایند و پر کناره آین آنگیر و خمامی را جگان بجهت پوک که آنرا چتری گویند جمله
شکلین و خوشنا واقع است بعد این سیزه سفر خیاب مرحومه بعاضه در گرد و بیار شدند
اطبامی یونانی و ڈاکتر انگلزی معالج کردند این فائد و نکر و مرض غالباً بطبیعت خلوب
گردید حرارت غزیری منطقی گشت سینه دهم ماه جب شاهزاده هجری بعد ناز غرب به مرجب
و یک سال و هشت ماه و پانزده یو ص انتقال فرمودند و صبح ساعت هشت زنگ باش
فرحت افزایش کرده شافت مدفن شدند و مطابق وصیت جایه از تمومت خود
مشعر شرفت اد اگر وید سر قبر گنبد افرشته اشد خطیه سنگ مرمر نداشت جناب مرحو
از کمال خوش نیتی خوشی خواش جاگیرداران ریاست بحال و هشتاد و هرات خیرخواهان
بعد علامی مناسب خطاب افرشته بودند و پاس و لحاظ اتفاق و عزمیان مرعنی خاطر
ایشان بود اما از راه مالی بدیشی افق اسلام بعد نسل که در همان اقطع رتم میشد بجا بیش قید
حین حیات تقریباً کردند و از نهاد اتفاق نهست که در سال وفات ایشان سهم الدوله بیک
میرزا اسد الدین خان غالب نظام جنگ و بلوی که عرفی و نظری و وقت خود بود و در مقیمه
سال نزد کوره وفات نمود و نظام الملک آصف جاهه تمنیت علیمان فضل الدوله بهادر
والی حیدر آباد و کون دعین شباب چهاردهم ذی قعده اینین جهان بعایل خاد و داشتافت
بعد انتقال شان شعر اقطعبات تاریخ وفات گفتند اند بنمله کی این قطعه

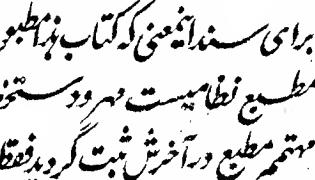
پادی خواب جوان بخت سکن بیکم	رخت بربست زدنی برای من جنت
از وفا تشریه هیمات نگربی سرو پا	فخم و عقل و کرم و خشیش و من و همت

خاتمه لطیع

هزار ان شکر و سپاس قدسی اساس خارج از تهییس قیاس و بیرون از احساس حس اس
مرباد شاه علی الاطلاق را که دین هنگام بجهت نهضام و فقر و دوم از کتاب کامل انساب
محبوعه سه و فقر مسمی تاج الاقبال تاج بچه جهود پال تصنیف عالمجنگ دو ان قلب
هر سه جهاد بانی ماه غلک علم ای مشتری شیم انجنم خدم جناب فوایش آهجان بهیم
والله یار است بلده بجهود پال لذات باشمه و الاقبال مطلع اشمش من المدال
با تمام راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روش خان و تربیت یافته
خدوست بر او معظلم محمد مصطفی خان تغمد بها انتدی بحوار الغران و طبع نظامی واقع
کان پور شهزادی عده کشنه کیزار و دو صد و هشتاد و نه هجری زیور انطباع در کشید
و غازه ارسام پروردید

و خاتمه برجام

برای سند این معنی که کتاب به مطبع
طبع نظمیست صریح و مستخط
متهم مطبع و آخرش ثبت گردید فقط



قطعه تاج طبع ارشی گوبند پشا و فضا

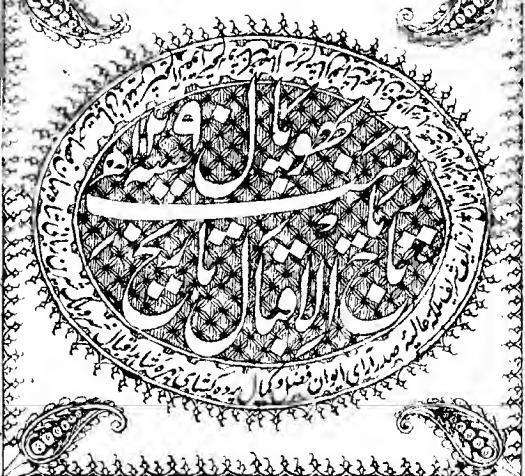
طبع شدن سخنچه با خطاب نوشش	نقش رازنگ پیش از شدم کم	طبع شد نسخه چهارم
سال طبع شر فضا چنین بتوشت	حال بجهود پال ذوق تریست دوم	۱۲۸۹

صحن نامه ذقر دوم تاریخ بھوپال فارسی

صفحہ	خطاط	صحیح	صحیح	صفحہ	خطاط	صحیح	صحیح
۱۰	میر حبیب	دوست خواه پنجم	دوست خواه پنجم	۳۴	دیده بہم	دیده بہم	۶
۱۲	جاشینی	کلام را کشید	کلام را کشید	۹	جاشینی	جاشینی	۲
۱۳	احسن	دو قوف و میت	دو قوف و میت	۱۹	احسن	احسن	۷
۱۸	بیدار شیان	ود طعام ہم خونز	ود طعام ہم خونز	۱۰	بیدار شیان	بیدار شیان	۶
۲۰	مسجد	ہندو مسلمان	ہندو مسلمان	۵۰	مسجد	مسجد	۹
۲۲	چند نام	سوم نوبت	سوم نوبت	۱۶	چند نام	چند نام	۱۲
۲۴	حافظ محمد خان	حسوانیل	حسوانیل		حافظ محمد خان	حافظ محمد خان	۶

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ لِلَّهِ

پیامبر اکرم علیہ السلام متفق با دشنه مصلحت مطلق بین نام سرستاقان بررس و فرقانی سعی



ابن حماد علی بن محمد شاعر فارسی شاعر اعظم فارسی صفویان حجت و نور
دری از قادیانی مطبعه رکن دیده

بسم الله الرحمن الرحيم

روان آفرین و توان آفرین	جهان آفرین راه جان آفرین
خودگذش بی خشنده و مکاشا	حند او نهسته مشکل کشا
درود لا و نیز چون بوی گل	بروح گرامی نعمت رسی
تختیات او فی و از کی سلام	ایال میاصحاب خیسیه الانعام
برابر باب دانشوران جهان	درخششده باشد پس از این و آن
بت این بخوبی پا ناما درست	که این نامه ام سومی و فقرتست
زمزد جاوه سهم بزرینه گاه	سه سال و قاتع فتوون چند ماہ
بهر جهان زاده هستی من	درین نامه نما نور جبلوه زا

فصل اول در ذکر صد شیخی داعواللهین نیازمند رگاه آنی از صمد ولادت تاسعین مدت
بسیل اجات برخی از کینیت تظام رهیت تاخت تما مر دوره نظامت ملک جنوبی بجهال
فصل دو هم ذکر و دو فرمان عالیشان مکان نظریه والی هند و هگستان و عنا پیشنهاد و غیره
پسرگزنشت خود را امامه کلکته وحال دره خود و نظام اسلامی غرب بلکه بخوبی از ذکر خیلی نزدیک
فصل سوم در بیانیه اول و نظامت فتح مشرق بحوالی بعض تغایرها که عده بوجه اجات

فصل هیار هشتم پنجم تذکرہ اول درین شنبه نواب سلطان جهان شاه خانم باعث
و سلم و وصم و حال عقد شاهی خود سوم و حالات و ورثه شاهی نظامت شمل جنوب لرستان
نظم و سقی تا زمانه اول راسته هجری هپس رهم زذکر و مدونه شهزاده هجری هنافر و
ملکه مختاره هجری هپس رایحه خلاب و غوا و شان از جناب ملکه هظیه بندر و کستان
فصل هیار هشتم پنجم در تحقیق قوم ایرانی خیل مدحتل و مخابج ریاست بجهوپال
و تفصیل محکمات و ذکر جایگردان و خانه و مردم شماری ملک بجهوپال تتم ششم
در شرح پرگات و قصبات و قلاغ نامی ملک بجهوپال و پیش ای اقسام غله و سیده و غیره
فصل هیار هشتم در بیان و تجسمی بجهوپال و آبادانی کهند و نووند که ربانات و خوارات و غیره
فصل هیار هشتم در ذکر بعض نوکران خیرواد و نظریه نوکران فضیلت پناه و خاتمه این کتاب

فصل اول در ذکر صدر شیخی و احوال از و رأی تا صدر

ششم با وجودی الاول شیخی هجری در حمله فصلی طابق بستم جهان شاهه رکنله سلطان
از کنم عدم بعمره و وجود خرامیدم و پا زدهم ماه محرم شاهه هجری و داشت فصلی مطابق
چهارم جهانی شاهه لاعر و زدن شنبه سند از این رای است بجهوپال شده هم جادی الاول ای سال
سلطه طابق بست و پنجم ابریل سنه ذکور در ذکر شنبه والده امیر قریب سفنت بگوش
جشن بزرگ بازیش پیرویش تمام مخدود و ساخت خلیه صرف فرمودند پا زدهم در جنگ شنبه بجهوپال
و شاهه فصلی طابق بست و چهارم منی شاهه ای از روز جمعه تبریز خشم کلام محمد شادون
نشتره من بحمل و احتشام و تکلف تمام بعلک در ذر خلیه درین حشن صرف شد بعد و کتب
و رسیه خوانصر و دلوشت و دنامه سعدادی بهم رسانیدم رسایقه معالمه فتحی حساب اینی
و دست بهم دادیزد بهم فتحی اتفاقه شاهه هجری و لکه ای فصلی طابق بست و ششم جهانی
شاهه ای اتفاق تزویج افتخار سخوکه و فضل و مرد فقر و مام این تاریخ موقعت بیست و هفتم

او پنده شدند همچوی بایه صفت مفصل طابق نهم جواهی روزه دام غر آدمیه نهاد سلطان چنانی کلم
از فضای عدم بشهرستان وجود آمدند نهم شوال شدند همچوی مطابق کلمی شدند عبر پنهان خود
برایست بدار و مهربان نشیده ولی عهدی پدر فتح خانکاره و فضل سویم ذوق و مگه دشت دادند هم
ماه جادی الادی شدند همچوی تولد سلیمان جهان بکیم اتفاق اتفاق داد و سیزدهم محمد شدند همچوی
آنین سیمی سرا در گذشت فراش در فراغ تغیر بافت و سجد و در سه سلیمانی از ناشیاد گمار
مجبت دیم صفر شدند همچوی شوهر هم نواب باقی محمد خان بدار و بخت ایزوی بیست و سه ایشان
بکله مطمئن رفته بودند آنجا بخوبی شد بجهوپال آن دنیه هنپ و عاججه زینانی و داکتری بعلی مسیو و نکرد
بعد انتقال در باغ خود مدفن شدند سیزدهم ربیع شدند همچوی ادامه خشت هستی از نیخجان گذشت
برایست چنانکه و فصل ششم ذوق و مهت تحریر یافت بعد انتقال ایشان سه روز بر و فوت آین
چنانکه و بار برایست هو قوف ناد و دمای تغیرت و سوکولی هنری گردید و صاحبان عالیشان
بها در راهم آین واقعه طال اسیار و داد و در چاونی چنی سیور و زرینی اند و آین سوکولای
با سلوب اهل یوری پنجم شدند دکالین ببار و تعییل کچه ریا و غیره بر روی کامادچون فرمی روح
این روز باری پیش آمدندی است بندگان اجز تسلیم و رضماچاره نهیست لاجرم بعدی و حمل ملخته
و از هفدهم حبیبه نهند که ترشیت همات یاست بستم غره شعبان شدند همچوی روزه دیوبند
کریمی جان ولیم ولی ابرن صاحب باد رسی بی پوشکل اجنب جهوپال و غیره و میلاد صاحبها
گونه بمنزل صاحب بدار و نتل انلیار و نق افز و بجهوپال شده بجهت هفت نکت صحیح نارا
ترشیت همات ریاست نواب بلطان جهان بکیم خلعت لی عهدی از جان بدل رو صیبا بدها
بنشیده برو ساده ریاست نگن ساختند اتو اپ سلامی سرشاد و ارکان واعیان ریاست نهاد
گذر زینه نهن ولی عهد کچی شکرگزاری ایشان سر برآخوند هم صاحبان بدار و مخدوح باهم
كلمات شفقت برآفت و چمعی فرمودند و در گلی برایست شهتما صدرا قم شائع کرده بعد
اوستوری راهی سیور و اندور شد آنچه پاسی بد کواریست شکرقدانی میکنند که ملاز بطن نواب

لشکر بیگم صاحبہ والی خواجه اک فرمیده که در متحان دلماںین غنیمک و فناوار قیامت قدمی مالاند
و قطب خود را در بادیه باز شکر کرد از تکاره عظمه هند وستان فنگستان و ایکان و دیانت ایشان ام
که بعد از است کسرتی خود را در مساحت امامی بزرگ کرد و زیارتی ایوان پیشانه و مطالعه نهاده
بر جایی پیشان نواب ناظر الدوله فخر محمدخان بهادر تکان کرد و رایست بجهابالی پیشانه ایانی
هر گاه بدوی خیر خواهی و اطاعت طلبی شان خوب صاد و حکمکه خد و بند وستان پرگاهه بیکریه
و مرتبه اشتاره و نسبت بجه اویل نخشدیده ذخیره شان آبردا فروند سومه باینت سعن نظم
و مشق رایست بعموری ملاک بدر بارگاه که جمع رسام عظیم بود جایله و گور نژعل صاحب
بهادر بند و بست ملاک بجهابالی ابراری روزگار حاضر و بار مثلا از شان دادند و بعد وفات شان
اما بوجه استحقاق بر جایی شان نشانیدند شکر کرد کریل مید صاحب بجاد ادم که بحسبه امیر بن
و بجهابالی قدصه بخوبیه و میخانه کریل سپهیه صاحب بهادر را در میان رازیهه مراد وید
شان نظر کرد و بودند بخچنان ایشان مرائیه و ذخیره نواب سلطان جوان گیم را به یهد من تقد
فرمودند و اذکر نیای سهرن صاحب بهادر پوچک اجنبت بجهابالی شکر بند پیریم که در زمان امیر شاه به
بدات خوب بخلج و خبرداری شان چنانکه امید پر داشت و بعد انتقال شان حسب شدت انداد
این امر گنجور نشست که در ایصال حق بعده که درند و جلد مرسم قدیم که در زمان صدم ششی امیر
تشریف یافته بودند بگلام صدر ششی امیر جباری فرمودند تمام عز خود این حسنه پادشاه وقت
وارکان دلوش فراوش نکن خوشی پیچ دیگر که ذخیره مخواهند نیشت شکر و سپاس شزاده اند و پریست
که مراعنایت بینایت خویش این رتبه رسانید و نسبت به مقام این افسوسه دنبا سبل و دگونه نژعل
صاحب بهادر و صاحب بهادر بزه نشتر اندیا و صاحب پوچک اجنبت بهادر بجهابالی، ای
منت گز اوصم که گلمک گوییست مار او میعد و دادم را اوالید هاست که زندان خداخواهیم که هرس خدم
اچخین در خیر خواهی بگذرد و خنون شتمان که که از پیشگاه کریل آجی مید صاحب بهادر سی ایس
آئی اجنبت نواب گور نژعل بهادر نشتر اندیا نامه جمعیت رعایا و امر ای ملاک بجهابالی سمت اجرای

باافت این است و اخراج با کوشش زواب شاهجهان گیم صاحبہ بهدا انتقال فواید چنانچه خواصه
بهاد و الـ راجح خود مبنظری گورنـتـ نـدـیـاـ چـاـمـ دـمـ بـرـ ۲۰۰۷ـعـ صـدـ شـیـنـ یـاـسـتـ بـجـوـپـالـ وـنـوـابـ
اسـنـدـ بـلـگـرـ چـاـجـهـ بـاـوـشـانـ تـاـاـیـمـ بـلـوـغـ اـیـشـانـ نـخـارـ یـاـسـتـ شـدـهـ بـوـندـ چـوـنـ اـیـشـانـ شـقـمـ
جوـلـانـ قـوـشـهـ عـبـسـ بـلـوـغـ رسـیـدـ چـوـخـفـسـ چـاـجـهـ بـهـادـ پـوـلـ جـبـشـ سـاقـ بـجـوـپـالـ تـعـزـانـ
اـیـشـانـ وـبـاـرـهـ قـوـصـیـشـ یـاـسـتـ بـاـوـ خـوـدـوـ یـاـکـ فـقـنـ آـنـ بـنـدـنـ خـوـشـ کـرـدـ اـیـشـانـ قـوـصـیـشـ آـنـ
بـاـوـ خـوـدـ تـاـحـیـنـ حـیـاتـ شـانـ مـوـذـدـ سـپـسـ سـیـرـدـ هـمـ دـمـ بـرـ ۲۰۰۷ـعـ تـحـرـیرـ سـرـ جـبـشـ کـسـیـصـ چـاـجـهـ بـهـادـ
اجـبـتـ نـوـابـ گـوـنـهـ بـزـرـلـ سـنـرـلـ آـنـدـیـاـ بـاـیـنـ خـلاـصـهـ مـکـدـ سـکـاـنـ چـاـکـیـهـ حـبـ هـنـایـ شـاـعـطـهـ
منـعـبـتـ یـاـسـتـ وـفـتـمـاـیـ بـاـدـ شـاـمـاـتـ حـیـاتـ اـیـشـانـ مـنـاسـبـ نـوـدـ وـاـنـ گـوـنـهـ شـدـ اـیـشـانـ
رـعـایـاـ وـ اـمـرـایـ یـهـتـ بـجـوـپـالـ اـطـلـاعـ روـکـنـوـابـ بـکـنـدـ بـلـگـمـ چـاـجـهـ حـیـاتـ خـوـدـ رـیـسـنـهـ بـجـوـپـالـ
وـنـوـابـ شـاـهـ جـهـانـ گـلـکـمـ چـاـجـهـ وـلـیـمـدـ اـیـشـانـ هـنـدـنـدـ وـاـلـاـدـ اـیـشـانـ سـجـایـ اـیـشـانـ قـلـیـعـدـ شـوـوـ
وـسـکـاـنـگـرـیـیـ اـیـنـ بـلـدـ وـبـتـ رـاـبـرـایـ چـیـشـ قـاـمـ دـارـ وـوـایـنـ ۳ـتـمـدـارـ اـذـمـکـمـهـ تـقـشـمـهـ سـنـرـلـ
هـنـدـ بـهـمـ دـمـ بـرـ ۲۰۰۷ـعـ اـجـایـاـفـتـ ضـمـونـ اـنـدـ نـوـابـ بـکـنـدـ بـلـگـمـ چـاـجـهـ بـخـرـزـنـهـ بـوـابـ
شـاـهـ جـهـانـ گـلـکـمـ چـاـجـهـ وـنـظـوـرـیـ گـورـنـتـ تـبـاـعـ یـکـمـیـ نـتـمـدـهـ عـدـ شـیـشـ یـاـسـتـ شـدـتـاـمـیـنـ
خـوـبـ بـنـیـنـاـمـ فـخـوـشـ نـظـمـیـ حـکـمـانـ هـاـنـدـ لـکـنـوـنـ کـسـیـهـ اـکـتـوـبـرـسـهـ حـالـ اـیـشـانـ اـنـیـنـ دـلـفـانـ بـعـالمـ
حـاـوـدـانـیـ رـحلـتـ فـرـبـودـ اـطـلـاعـ اـیـنـ وـاـقـعـ دـرـ گـوـنـهـ شـدـ وـاـنـجـایـ مـجـدـ وـاـنـظـوـرـیـ صـدـهـ
نـوـابـ شـاـهـ جـهـانـ گـلـکـمـ چـاـجـهـ تـحـقـهـ رـیـتـ بـجـوـپـالـ وـلـیـمـدـنـیـ نـوـابـ سـلطـانـ جـهـانـ گـلـکـمـ چـاـجـهـ اوـلـادـ
اـیـشـانـ سـدـ وـرـایـتـ چـانـکـ اـمـ وـدـ اـیـشـانـ سـجـایـهـ عـامـ سـرـ وـلـانـ وـرـدـ وـرـانـ فـرـاـکـانـ یـاـسـتـ بـجـوـپـالـ
وـصـاحـبـ بـهـادـ جـبـشـ نـوـابـ گـوـنـهـ بـزـرـلـ صـاحـبـ بـهـادـ سـنـرـلـ آـنـدـیـاـ وـصـاحـبـ بـهـادـ پـوـلـ
بـجـوـپـالـ وـلـگـرـ چـاـجـهـ عـالـیـشـانـ بـهـادـ صـافـرـ وـبـارـبـرـ وـسـادـهـ رـیـتـ تـکـنـ شـدـ نـوـابـ
سـلطـانـ جـهـانـ گـلـکـمـ چـاـجـهـ وـلـیـمـدـ رـیـتـ تـقـرـ کـرـدـنـدـ ذـرـعـیـانـ هـشـتـهـ جـلـهـ رـعـایـاـ وـ اـمـرـایـ وـ بـرـدـانـ
وـجـاـگـیـرـ زـارـانـ وـلـکـانـ رـیـتـ بـجـوـپـالـ اـطـلـاعـ دـاوـهـ وـهـرـاـیـتـ مـیـرـ وـدـ کـمـنـانـ یـسـیـطـرـ

نواب شاهجهان بیکم سماجت آفاقی خود و نیز تعلق توکر کرده باش جان دارطا عست انتخاب
و خیرخواهی و مجا نفشنای ایشان تی بینی گردیده باشد فقط میلی زنگانی هم معاشرت تعلقی شد
النظام و انتظام کار و بار فرمته ملکی و ملی را بدم خود گرفتم و بناه شوال مسنه هجری تقویت
صدارت ناکور صاحبان عالیشان بناه و اغوان و ارکان و اعیان ریاست و غیره را به مکانی
خوانم و دنیا فتیا که درم شرح آن طول دارد بعده جائزه خزانه ذیورات و ملاسین تشكیل داد و غیره کفرم
زیور مرصع قیمتی بسیار میباشد که از درم خذشین از ای پسندیده لفظ خردیه بجا داشتند خود کلامش
بودند و قصه نیست آن بجهان سازی طبیعت نشده بدویی ضرورت هنگامه باشند با این شرط
نمودند یک لکن این بسیچ هزار و ششصد و هشتاد و هشت پیوند آنها با الاق فرض جلگه است
خاص خذشین پنج لک و پنجاه و دو پیوند از هفتاد و هشتاد و دو و پیوند آنها با الاق پانزده
اشرفی قرضی هشت چهل شش لک و هشتاد و هشت هزار چهارصد هفتاد و یک پیوند چهار هزار از پانزده
اشرفی که دادن بدوا دیش از سطه بنده بدل مرد محمد کرد و دین سال هشتاد هجری قرض نمود
داعم دام او شد و چون از دست چهار و هشت سال عرائض و خطوط در بحکمات مقدمات مال
دیوانی و فوجداری و کالت و هرسه نظامت و پرگنات و حکمه سائرات ریاست بجهانی
که مجله چهار هزار و هشتاد و هشت هزار غذا از او بدل هشتاد هجری تاریخ تقالی ایشان در ذقر اش
حکم طلب باقی بود و اهل مقدرات هشتم در راه و گوش برآواز صد و حکم برآنها بودند و مسبی اند
وزیرت حیله بست سیر و سفر زند و شان و سفر بارک بیت الله و دیگر عواض جسمانی شان هجری
آنها نشد و بود جمله کیان غذ شنیده جباری نمود و هم کاغذات مشوه طلب عمد ایشان را یکان
یکان بعد احمد را احکام نمود و چون از عالم ایشان را یکان
و بجان محاکمات داشت بوده اند و هنوز روی انصصال نمیده نباشد اول از حکمه هر دو زبان
ریاست و هرسه نظامت و سارکل و عالیه ای دیوانی و فوجداری و مراجعته هفت رقدت
غیر نصفها بین اشیه طلب کرده شد سریزه هزار و ششصد سی و یک مقدمه زیر تجویز گفتم

باقی با کامنونه دعوت نکنند ناشت تحقیق و ترتیب خصوصیات تعلف هر محکم کرد و معمم مان ملکه
بسیار مناسب سپرده حکم منته آمد که در عیاد عینه این مقدرات غیرمنفصله هر شب بجهه کمال
تنبیه ممل ساخته فضله هر قدر که باختیار شما باشد نزدیه باقی روابط و رسانه های و رفع
محکمات بالافظه کثرت و مقدرات غیرمنفصله این باشیعی از کارگزاران برای رسابجام آن مقرر
گردید و پچوان عایا و غربای بجهوپال اشکایت کران غله بوجاند محصول کمال زاده اول عهد
نمذشین بوزیر اکبر غله هصارف چهارمی اگریزی غصمه محصول بر غله آمد بجهوپال محصول
سامم بوجه آمده از بخازینه ایان غله بجهوپال لقبت می آوردند و گرانه غیره و خدمت این احیان
آنکه رعایت بار عایی علاقه غیره محصول و عدم رعایت بار عایی بجهوپال چشمی نیست بلکه
مقدم سائزکل حکم شد که از غله محروم شده هجری مطابق چهارم ایل ۱۰۲۹ شاه عالم غله ایل
و شخود غیره که از پرگنات و بجهوپال به فروخت می شود معاف گردید و سوار پیاده و فوج بی
سخ دردی در سالماهی سیاه دردی و محکمه و کاله اشکایت بوجکه محنت تواعد و حاضر باشی
و مصارف دردی و خواک های غیره نسبت بفتح معینه بیرونیات برداشته است موجب بیل
نهاد از غله محروم شده هجری بجهه نزد غصمه شهاده و پیه سالانه در تجواد فوج نمکوچنیا
احضاف گردید و هم از مدت بجهه سال غله شین ایجت و نوع چند اتفاق دوره هملکت نهاده
بود و کشاورزان و رعایی پرگنات از دست جو و تعدی عالی ایان بعوفه و اشکایت شسته
و اتمان حق متواتر سامع می خواشید و او رسی رعایا و سرکوبی سرشان لازم ماند از ای است
با وجود پیری شدن و هم سراکر زاده دوره است و نابستان سخ شوال صفت هجری مطابق بجهه
فرودی و لامه عیسوی فرضیه حرف بر بسته از بجهوپال سیوی ضلع جنوب هفت نوادیم
درین ضلع هشت محل بوده اند آنها زوره از محل چهیانیز شده که ضیافت دوره این است که این
ذیقه هست هجری بجهه نمکوچنیه حاضری جاگیر و ایان و معافی داران شهاده ایان غیره
گرفته بجمع عام مضمون آثارات بند و بست شنازیه شد اول آنکه با وجود دوره ناگفه هر سال

و دوره نائب از بیست سال هوم و دو نه ما زیر خود سال بین محل فشد و از چون گنگی احوال شما آگاهی داشت بجهت نهاد خاطر کافت که هر چه از علم و تقدیم کردین مدت بر شما از جانب بدلی ریخت چه اعلی و چه ادنی بوده باشد بعد تحقیق و ثبوت پوششگان نجفی لمان انسان و شمن در شوتستان از نجفه داده شد و پس بر هر که تحسیلداران و تحفه از داران معزول منصوب ناطلان و آنابن نایاب از بیست و دار و نجفگان سائز و قسم سارکل محتمان سائچخان و عمل برازی ایشان همه جا بجهت تم پرده به شند شما بیرون و خطر بیان کنید تحقیقات آن بال مشاهده خود بکنیم و اگر بخوبی ایمکان داشت از اطمینان بر جراحت خواهید کرد و از ضایع معلوم خواهد گردید ستون جیان پرس خواهید شد شهادت این آنکه عالمان باتفاق و حال علاوه جمع مال پسر کاری و تحفه از داران سوای فرمولی و درجه هرچه از قوم معاف شده شل هر چند وغیره از شما که نزد شنیده بیان کنید تا تدارک آن حق رسی شما بعمل مدیر شهادت بالش آنکه عالمان و ایمکان شوتستان را بعد تحقیق و ثبوت جرم و هم مرتشی را مترازه رکار خواهند تا دیگران عجزت پذیرند و دل نجف بر شوت دین با پیچ موافذه فیت بعد از تحدیر بلازمان تحریص و تحفه و چوکیت ساز و داد و ناکه داران محل نکور شد چه کنکا بد و ضعیف شدند بکیم برادر بعد عزل بجا بنشن گیری مقرر شد و چهار پادشاه و اهل عدل که از تسلیم عالم باقی بود و کام بر سر بجام بسر بر شه شه نمکران میکردند نویسندید دش و ببر شه ایل فوج و محکمات از ملازمان محل و سارحات شاهد آمد و در صحنی و فقر صمال از تحفه و سائچه پیا نیز هرچه نقصان معلوم شد احکام بر قیش فرازد است و تحقیقات هستغای پرگات با بت شوتستان ایمکان و تعامل با لایست زیاده است از تاجر و غیره از بوربر وی خود کرده چنانچه سمجهان را کنیف کرد از سایده شد و مقدرات غور طلب که تحقیق فری تحقیقات بودند تکمیل شد رسیدن بحوالی مخصوص خوده آمد و بستغای تحقیقات دیگران و غریب‌داری و مال حسب شریته احکام نایم عالمان و تحفه از داران و ملازمان من معمان سارکل و غیره نوشته شد زیاده تستانی از عالمان و تاجران بینند ایلان باز پس زمانیه شد و هم قسمی شنیدن طله

و خیر بعده بگمی بیشی آن باید بکروه شد و مکان بچری و تھاد که تمیز طلب بود و عکم رفیعه میم بستے
مانند شد و در احاطه فرودگاه بفرش سایش حکم غیر شناسار سایر در اراده شد بعد و در پر کنترل بجزء
و مردان پور چیزی محال بازی بپرسی و پرسکن شریعی و محال او و پس پوره کرد و دین محال نزد محال نمیم
کر محال و غیره از نقد از قدره سرکار ناگزیر فتحه بوند بعد از خبر برداز بکاشن کاران این اپشن هایند و شد
واز انجاد و دره کنان بچند پوره و قلعه چوکی گله کنیشته در و قصبه کلیا که چشمی محال ایضاً
جنوب اتفاق اتفاد دین محال جمله کار روایی سرشنی پوچ محال چیزی نمیان نام بسته به فهم
محمد من اینکه و فهل بجهویان شدید مین و دو راه برشت محال چهار چهار و سه صد و شصت قطعه
هر اقصی مستغثیان بعلاوه که از شدت و محکم سرشنی ثبت گردید و جمله کیفیت دو راه نزد فضل حکمه
بینی بجهویان رسال بافت بجا ایش کرنیل اول و دو از نیمس جهاز باید قائم مقام بلوچل اجنبت
بجهویان نوشتند که محلص اطلاع خوش تدبیری احسن شناخت خواهند و خوب نظم و شقی ریاست بینی
سرگرمی و محنت شاکر شدند موتم کرای و حضرت با دسموم برخود گواه اکاره برازی هم بود و در
اتظام قدری ایش آشیش بز غاه عایا بجا برده اید با ترجیه کیفیت نزد کار و این ایضاً اعلام
دوام پساطت محکم بینی اند و بکوره منش فرستاده بودم درین ایضاً چشمی صاحب بکر شریعی که از منش
اند بایان معمون سیده است که جناب نواب بیسرازی و گور جنبل صاحب بیلد بعد اطلاعه آن
کیفیت بیهوده نیز که سرگرمی و دامانی نواب بیگ خصا بجه و دستیصال اعمال نزد ما از شوت تسانی پیور
نظم و شقی ریاست معلوم شد و موجب سرت گردید خوبست که بجه دو قاعده اطمینان ایضاً
عامم جاری کرده اند و رای جبار لار و صاحب بیلد این است که اگر دیگر روسای قدریم و آن نموده
نیز جنون طرقی نواب بیکم صاحب ایضاً گلند موجب بسیار نیکان ای ایشان شود و جناب بجه و مع
کیفیت نزد کوره ایکمال میس خلاط نظر اطلاع خاص فی عامم مندرج کو هر منش گذشت که این نه نویش
آن بعلاوه که جناب بسته طلب و زیر اعظم و لایت همکستان فرستاده اند و محلص بکمال سرت شنیده
انقل و ترجمه آن چشمی که نشسته کن خوشندی ارباب صدر دفعه القدر و بمنین تساوی نیکان ای

خواه اسلامی شاست میفرستم و حواله قلم اخلاص قلم میکنم که این ضاده مس است لیز جناب است غایب
 نا بیل مسلط است نواب گذر بخل صاحب بهادر و شورت نوش ظاهی و فراست تجیه محنت شرکه
 آن شفاه است که ذی ظاهر جزئی و گلی هیات بدل عیان میندوں بیدارید یقین است که بدریا
 این تهدیف و تایش تعبیرات پسندیده و ضامندی گویند نگاهی خانی مخطوب نداشاد مان
 گشته همراه پنهان و حسن ظاهر هیات خیر اندیشی سرکار گاسیه ای بخشند و نیکانی دشواری
 خود را که دشوار آفاق شده است و امترنی نمایان نخشن و ششم ذی قعده ۱۳۴۷ هجری به لشکر
 فروتنی زندگانی از تحریر کریم اولی صاحب بیدار قائم مقام اپلکل اجنبی بجهوپال دریافت شد
 که دیوک ارکل وزیر عظیم هند بباب لار و صاحب بیدار فرانگوای هند و شان فوشنده که ظاهر
 ریاست بجهوپال که نواب شاه بجهان گیم صاحب اپلکل اجنبی فرموده اند گیعنی شان کمال
 طیب خاطر و بیم غایت خوشی از هند سال یک جال ما راه است بهم داده گیفت که ایشان بجز و جوی
 بر و ساده امارت و حکمرانی هیات داشتمندی و بیدار خیزی خود را چنان بپای اثبات رسانیدند
 که والده شان در سال اما سال بروی کار آورد و بودند و از حضور ملکه بعلمه ایما شد و هست
 که از جانبه بدولت خوشنودی این معنی نواب شاه بجهان گیم صاحب که سعی دافر درستی
 ای ظاهر ملک و تدبیرات آسایش و رفاه عامه بروی کار آورد و اند خلا پر کرد و خود داده

فصل دو مردم در ذکر درود فرمان جناب ملکه بعلمه و هشت

سفر کلمت و دوره نظام امت مخرب و بعض ای ظاهرها می جدید

ذکر درود فرمان دو مردم بزرگ ملکه بعلمه ذریغه قریطیه خلا کریم اپلکل اجنبی صاحب بیدار
 خلا لگنیزی دیوک ارکل صاحب بیدار وزیر عظیم هند تیم لندن نزد ماین ترجیح پید
 معمونیه من نواب شاه بجهان گیم صاحب رئیسه بجهوپال مرایانی حضرت ملکه بعلمه دام ملطنت
 از من شنا اطلاع دیم که حضرت محمد در الانار تحال والده امجد شاه نواب ملکه بیکم صاحب

چنی تا ساخت رو داده و مسدوده عظیم برخاطر حظر اقنا ده شفقت و تعفف و محبت جناب
ملکه معلمجه جنین هوناقع بصفحه ضمیر شناسنیش که بجزگرده میشود و جناب مهد و حدا بهر نوع ظانیت
گل است که شا حکم ازی رهت که بقیه اقدار خود را درید بدمدی و نیکیتی و توجه خاص و
حالی همیکی که بسبیان آوردن اثکری و القدرواب سکندر یک صاحبہ مردمه ام خواسته
فرموده بود و شما جانشین ایشان شاهد اید خواهید فرمود و من آزاد و دارم که پیوسته هم قابل
شماره ترقی باشد تحریری و یک جمله و دید عویضت صادرق شما را کل صاحب باید و دیر عظم
هرند بجای این طوف غرض داشت نامه ملکه معلمجه و نیاز نامه سجدت و زیر عظم معمول و ذرعیه
خریطه خط مو سوده پوچکل جنبت صاحب باید ارسال با فیض مذهب شناس آنکه اخکر و سپس پر و ده کا
عالیم که ارشاد فیض بنیاد پوشاه حق پژوه مطبع و دوست عالم اپر و بوجله عالم چنانچه زیر عظم ملکه
جناب لارند گورنیز خبر صاحب باید هندوستان واجب است گورنیز خبر صاحب باید و نشرل ایشان
و صاحب باید فاعل مقام پوچکل جنبت بجهو پالی بن بسید و صدارت من و طیعه بی نواب
سلطان جهان یک صاحبہ که ایکان سلطنت گلکیم و الا حضرت اندقی قشید کرده اند
مجد و دارگار شاد خاص جناب مدد و مشکو و متکم گردید و در آقران و امام غیره و محترم گردید
چونکه ادعا فاعل نامه مصطفیان دروغ داری و خیز خواهی حضور عالیه و گورنیز سلطنه ایش دم و
شابت قد میورده مرا با سلطان جهان یکم و رسانیه عالیت و قتل جانت آن ملکه عالیه پرده اند
از خدا امید و اراده که مرا او اولادم اینی مثل نادیلکه زائد اذان دروغ فایشی و فرمابنی حضور و
گورنیز سلطنه گلکیه خرو و نیکیا من و از جود و عطا و اقشار خیشی شان کامیاب بجهه من دراد و
ايجانی از روز صدارت خود فرته ظاهر ملکه داده بی بندگان خدا بدل و جان مصروف ام و
چنانکی کارهای رهت و دوره که خدمت لاره صاحب باید نورستاده ام اطلاعاتن بخوبی
شده است هنچنان در گاینه همچه ظاهری شایسته و کارهای خوب بایسته و دادستی فعال
رعایا باطاعت و خیز خواهی ملکه عالیه ساغی جمیله بکاخواه آمد و تقطیع خیر را زیر دهم جادی الآخره

مطابق بسته دو مقدمه بر سر ۱۸۷۹م مخصوص نامه موسویه وزیر اعظم آنکه شان از این تمام موافقه
سی کیم جولانی ۱۸۷۹م شاهزاده خواهی ایامی جانب ملکه عظیم درود آور داین نوازش امداد
پادشاهی هفت و کبر و دیم افزود و باین تخصیص از ارشاد کرد هست بنیاد شاهی اگاهیم داده شد
در اکنون هشال خود بایم شدم و محنت مجاہشانی و خیرخواهی جانب الدفعه مردمان نیتیه او کرد
نوش شان پادشاه هندوستان و گلستان املاحت وست بهم داد و برق و فتوی هدایت مند بجهة ایام
موسون بگی هست من بر اعلام مهام رعایا در پیش مصروف است و انداخته کاره که در او سلطان
جهان بگیر و جای جانشینانه بخوبیں تو فیض نیاشتی و خیرخواهی پادشاه و همت او رسی مخلوق قدر
ملک از دنی و از قدرها کی بخطبوک اکن و عهد خود موردم رشانی و محل تحسین فی افرین گی بوزن طن کریمی
شود تحریر پا به شعبان شنلند بجزی مطابق نظره فرموده ۱۸۷۹م بگو ایش همام با حکم ملده حصایباها
پا اینکل احیث نوشته که نامه و عرض شد هست شنا ذریعه مکرر مقتضیه هبتنی منتقل اندیاره امداد نشدن
وان بخاطر اگر زیری مزیر اعظم موئنه بسته هضم خود نیشانه عرب نام لار دعا هبیا در بند چشمی
سکریتی گورنر اندیار قفر دهه چهارم پیش نه صدر روابط چشمی صاحب احیث گورنر جبل حصار
بهادر سیم خلاص محسره دهم با حسن نهذکه باین مضمون سیده هست که ملکه عظیمه عرض شد هست ایشان را
کمال شفاقت پذیر از موده و وزیر اعظم میرزا نینکه از نامه موسم خود خلی رهی و خوشود شدیم چنانچه
نقو نامه وزیر اعظم و سکریتی گورنر اندیار ارسل است ترجیه چشمی وزیر اعظم منه موسویه نواب
گورنر جبل بهادر این است صاحب از حضور جانب ملکه عظیم ایام اشده هست که خطیک از چهار
تعویت و تدبیت نام نوشای چهمان یکم صاحب بدهیسته بحواله تاریخ هشتم است ۱۸۷۹م عمر ارس
شده بود و بگو ایش عرض شان کاره هست پاکش باشدان چنان داده شود که جانب ملکه عظیم غصه
شان اینهایت همانی قبول فرمود و خطیک یکم صاحب بدهی من نوشت اند بروش خلی ستره داده
و بضمون صداقت شخوش خلی رهی و خوشودیم دریناقاب آنات عبارت خاتمه کازین
پیش بجانب ملکه عظیم که بیرون گلوریا و شانه ازه و نیوک آفت این برا بهادر و فریز عظیم

اگر صاحب بهادر لار و صاحب بهادر و صاحب جنت گو زنجل بهادر و نکل اندیا و صاحب پونکل اجنبت بهادر نوشتہ عیشود و درستور ریاست داخل است نوشتہ میشود قولان رعهد حکومت و سخور تحریر نام مکر خسطه درین کاست بعده صدیقین این دستور همت نهاد گرفت اتفاقاً
و آداب و عبارت خاتمه سجلمه معظمه خصوصیات عموم شاه گیتی پناه انج چشیده است
حضرت ملکه معظمه شاهنشاه گردید بزین دام و ولتا بعی تقدیم آداب و تسلیم که قابل بازیابی است
فلاک نشان باشد عرض این است این متعال و قادر و احلال تام نهاد و هر دوست همان مرام
فرایطل افت جهان پناه ببر سطیحان با اخلاص خالد و بسیط و اراده القاب ف آداب
و خاتمه شاهزاده صاحب بهادر عالیجانب عالم را به منحه روغنه سلطنت قریب
ملکت شاهزاده صاحب بهادر دام و ولته بعد تقدیم این اصر آداب و تسلیم و ترسیم مراسم تعظیم میرو
آنکه از دمتعال قادزو احلال ظلال فضل و کمال شاهزاده با اقبال ابر ساخته خلیل
منکد و بسیط فرماید القاب ف آداب و عبارت خاتمه بوزیر اعظم چنان بسته
خود خسیده انتساب عده عماله سلطنت کبیری ذریع اعظم و مشی خاص حنفیه فیضه بع حضرت ملکه
رفع الدرج و امام اقباله بعتدا ویر مرت تسلیم و تقدیم من اصحاب تعظیم مرفع خاطر فیضه ظاهر باز
قادزو احلال تام نهاد و اصول ام صروف آهافن مرام امام فرموده هستقل ازانت و تکین الابر
آزادت کیشان طبع منکد و بسیط و اراده القاب ف آداب لار و صاحب بهادر و ساقی دزمان
نمیخاری ریاست نواب قدسیه یکم عرضه لار و صاحب بهادر نوشتہ میشود و هرگاه و المه جمهه مختار
ریاست شدن بیان طرقه امارتی ذهنند و بعد حصول ملعتی ریاست نیز جهان طرق مسلک بودن
این قاعده را در اراده بهم خلاف داب تحریر و سایی هند و نهسته نامه گاشتن باین القاب
بلاید و صاحب بهادر تجویز کرد و مصادر عالیشان شفیق و مهران گزیرهای نیازمندان سایه نهاد
بعد ادای اوان فخلوص من نیازم خود من آنکه و جدت پذیرانی این خر طی خط نزد پونکل اجنبت صاحب بر
رسانیدم ایشان بست دو و مجموعی گشته ام برای پذیره نکریم بیچاره اخراج هجری یادداشت

ارسال شده تکمیل بمناسبت آن بخوبی شناسنده نام را تا پایان مذکور کاشتند
القاب و آداب و خاتمه صاحب اجنبی افواب که در جزئیات هم باشد
 سنترال آنها صاحب اجنبی هم باید از این بدل لغت تعالی بعد اطلاع از اسم را داشته باشند
 که عین نیای خلاصان خلوص نباشد مگر خاطر عاطر باشد میدانند که تا داشت داده اتفاقات است ایات
 محتوی محبت نداشتن شفقت افتراق بر تحریر قاتم محبت ضمایر مدام است اد کام فرموده پاک شدند
القاب و آداب و خاتمه پوشکل اجنبی صاحب اجنبی به باز پیویسیل
 مشفظ هم باید از فرمای خلاصان سایه ایت تعالی بعد تایمیس اس خلوص قیمی که اینهم مقاصد
 خلاصان همیست مکشوف خاطر خلیل آنکه امید کنند داشت داده اتفاقات است آیات از تحریر

رقام محبت ضمایر شاد کام فرموده باشید فقط

کیفیت سفر کلکته از تحریر کریشن ایل ڈاؤ ایروپسیل صاحب ایجاد و قائم مقام پوشکل اجنبی پیویسیل
 یکم و سیم برخواز ایچی محکم مکشوفه سنترال نزدیک معلوم شد کلکته در بارگو بزرگ و شاهزاده دیوک اف
 ایلان بر اشتباه است باست و ششم و سیم آنچه رسیدن بجز و صول این تحریر بجهت هم و سیم هم طلاق
 چهارم و هم رضان ششده بجزی ایچیوپل برآمد و پوشکل با از این شکوه پورشناخته اند انجا بساواری یا
 و پنجم و هشتم و بیست سوم و سیم بریل سوارد در دور دشیت پنجم و سیم بریل کلکته رسیده بست و هشتم
 ماهه مذکور بر ایست پنجم و هشتم رضان ملاوت جناب شاهزاده صاحب ایجاد و لولا داده صاحب ایجاد حاصل شد
 هر دو صاحب بادی غزاله از کلام تمام تملیه شدند و در ادب توجه و اتفاقات بظهور رسانیدند و هی ام
 و سیم بریل کیت با اشناز شاهزاده صاحب ایجاد و شیوه تو ایچی مخفاف هر دو صاحب ایجاد مددوح برای
 اتفاقات عاجزه بر فرو دگاهه تشریف آوردند و دین جلسه ملائی که در صاحب ایجاد و معمی و مدرس
 ایشیت بحاصب ایجاد و دین هم کمال خوبی و خوش اسلوبی دست هم داد و هم با دیگر صاحب ایجاد ملیثیان
 برخوردیم و نیاز گھرو میگذیزیم و فورت ولیم فاعله کلکته و عجائب خانه ای داده اضریت ای پشم خبرت دیدیم
 و قرار اعیانی مشا پر کردیم همچهار دیم خوبی شنیده ام مطابقت بازد هم شوال ایل بجزی ایچی جهان دست

سواری تا هزاره صاحب بادر را سیر کرده شویندگام گذاشت این مقامات را هم استیان شنکن
سلامی از طرف نحکام انگلستانک بايد و شاید مومنی شد کتابتی بلطفه کلان و کاباد است اسباب
صهاش فر گزند قماش و اهل دول و تاجران فر پرمندان بگشت مجبور و از هنرمندان انسان را باز
صنعن عوایشی نادمه هر دل است اقیم به فوش و هچون شهرت و می تفخی از بیان است ضرور است
نمای تغصیل حاشیه نیست منظر انگل دین زمان شکش شهربار گردید و هنر نجوده باشد چهار لک
چهار هزار چیل آدم و دین سال دروی بشما آمد و آنرا پزو هم جنوبی شاهد از زیعه می گاوی
که گراشد و هجد هم منبه جمل پور رسیده خم فروزی بر ابر سوم ذی قعده شاهد همچویی شاهد اخیر و رو در
بحوال اتفاق افتاد درین غرائب افسوس و وجهه خالج ذهاب و ایاب و خرید گفت ای ای زیور
و غیره بنفع یک لک و بستاد و هفت هزار نصد در پیه زیاره آن سه با بالا بصرت آمد بعید معاویت
از کلتة و ورثه اظام است مخترع مشطر شد بست و ششم فروتن مکله ع مطابق بست چهارم ذی قعده
شانه همچویی از بحوال انتهاش عنوده و در حالات دلو و بیرسیه و نظر آباد و زیبی پوره و در هر آن
و سیور وارد شدیم وقت در وری سیور صاحب بهادر پوشانگ اجنب بحوال غیره باز گیر صاحبان
عالیشان بهادر چهار و نی سبب تو پذیرا شدند و قواعد فوج معاذن کنایند و اتحان طلبیه مدست
هر علمد پا نید نداشناخی دوره محال شنه و حا و رو محال اچهار و همس گدھ کرده چهار ع جون مطابق
چهارم پیع الاول شاهد همچویی دا الاما ته بجهایل نخیم رایت اقبال شد درین قرق جمله کار و روز
بروفق دو نه ضلع جنوب بعل دو سه زار و یک صدر قطبیه عرض منستقیان بماله خدگدشت
و حسنی بله تدارک و داوری ایشان حمورت گرفت منجله یک لک و دو هزار و یک صد و پنجا
و شش پیکمین کند زرباقی دهات مبنی چیل خراش شش صد بست و سه و پیش از نخداد و برا
وصول کرده شد و برای بقیه زر قسط بسته شد و راحاطسا می فرود گاه حکم تقریباً خانه نشانید
اشجار ساید از نافذگر وید و چنان دوحانی و غابات ایجاد نکشت شیران بسیار است کشندگان
او را بجای العام فی شیرخوار و پیست و پیه قمر کرده شد و از این ناچار از دکانه ایان

با این پس کو فتحه ام زان جدید از دارالحضرت بجهوپال، با این ارزاقی داشته شد و پیش از عتمد
ما در مرحوه تعلیل نصفت و زجعه همچو اشد و بود و دین تعلیل دوپاپس حرج کار خانگی ملازمان شد.
و همچو کار سرکار سر اخجام نمیانست و در سرکار گلگچ کشیده و داده اسلام در ذهن جمیع و در روح بخان شد.
برای تعلیل تمام روز و زحموں امدا ترمیم این تعلیل منوده تمام روز جمعه اماعات کردید بلکه
تعلیلات نیز و زنده و اهل اسلام تمام روز قدر نمودیم و در جانب شمال چون شعر بجهوپال شد
از خواه و آنگه شو بد مسا فران ایجاد حکایت می یافتدند برای ایشان از آغاز سنه یازده و دویست
و پشتا و پیش هجری نزیر عید گاه در شیب کوه سار دیداری عرضی و طویل از راهک و منک
کشیده فخری که لان طرح اند اخیتم مردم آن را پل شاه بهمنی گویند این تا اسبی احوال یگانه
خلاف است و آبیش در خوبت و لطفات و رقت و خوش فرشگی از راتب خدیر گشته این شتر
واقع سمت جنوب غایق و پوشش تا تخریم این کتاب ببسته مشت فت بلند گشته است زیرا قدر
حالیست جابه شرق این مالابی گیری و گیرنای شیخ حسین خان با شتر ماتع شده ازان آگینه زنان
وانین آگیری حرمیان آب سنجنند و بکارهای و گیرنیزند و متصال این مالابه میدانی دستیع و خوش فضا
واقع شده بود انجام اباری آبادی قصبه جدید خوش کرد و طرح دکانات اخیتم از خدا امید و ایمه
که این صحرار گلکوه می عمارت کردند و درست افسر آفت و لرکن پیشتر اندرون شهروند برازی و
وینجا مکافی خوش فضاعات کردند و بعض امکنه و گیرنهم برازی کار خانه ای رایست گیری
شدنی است و تجربه منفعت سارکل غیره هم در جیاست تو پیغام رایست که از زرگاران بوقاید
صاحبان بهادر و زود سر اخجام کار پکار آزاد ای ای مقر کردیم و در فوج بجهوپال تنبور و گلول و سازین
و غیبیه هد سازن بزرگ ولایتی افرو دیم رز خطر و ناصر امین همام صرف شد و بقانده قدریم
رایست بجهوپال که نزد تبدیل شیش تبدل سکم هم می شود بعد صدارت خود سکه پیشین پول سیاه را
موقوف داشته سکه جدید پسر کردیم وزن و وزن اخراج طابق سکه سابق یاند و دین سکه نظافت
و درون شیش نیمه و نیمی نقش است و بایت روح بث از غرمه شوال ۱۳۷۰ هجری بوده که

رو پیه بچوپاں کارهون زانکنه چه و دار قدیمی کمی دار و نسبت سکه جیپور و اندر و دکور و کوش و قوبنک
و غیره رو پیه بچا بانک کمی تساند فلمذا تجویز کرد شد که این و پس از سیم خالص هم منع کرد پهلو
ساخته شود و صورت سکه اول که یکستخ او ضرب فی بچوپاں دنخ دیگر سه چهاری نقش است
برگردانیده آید و برای آن همتری دیگر بهتر از صورت اول در دور و نقش مقرر کرد شده اما هر گاهی
جهوز باقی استه فنجانه صغاری این ملاک صحراهی گوز کوه هزاری و سیع و فرانست پوچ
آشنا دنکار عمارت می آید و سکنه آن سوی دیایی زباهم حوب و لایه بعد بعیاده محصول کنی
ارابیکر و پیه است بجای خوچی بند و خانه جندی همیساند بعد پیایش ناکنندی او گنانده شد
و برای حفظ و نیتی متصدی دار و غد و جرسیکش و سپاهی دنکار دار و دیگر علی گماشته آمد
و کتابی در قاعون آن تالیف نموده شدانیں انصارم قوع قدری آمدنی نیز هست یک از غرة
و رمضان ^{شنبه} چهاری مطابق بست پنجم ماه نوبت شنبه هم شش صدر و پیه سالانه صرف شفافا
سیه و سویکس ابیایی همان صاحب دل پلکان جنگ بچوپاں از ریاست وظیفه مقرر کرد شد و
بایت این پایاسته از این دلاته بچا مساحت نمایه دود و پیچی از رعایا و مردمان ایان آگاهی
نمیشدند در حرموده در عهد خود پیایش جریب دران جباری کردند اما این پیایش کن مادرش بظر
بو چنی غلط اقراوه و برجهین غلط کین با اتفاق بند و بست پازده ساله مبنی شده و نقشان کشیر
و رامنی ملاک صورت بسته اند مساحت این ایک پاس و تئی سطح تجویز کرد و پیایش در امان ا
بصرف در خطر از عمل سرکار گلکی طبلیه مکصد و بست کس ابرین کارا بمور نموده شروع می شد
لیکه هزار و شصدهشتاد و سه روپیه نظفو نموده آمد تا ساعت شعبان ^{شنبه} چهاری پیایش
سالم دو پر کند و نصف دو پر کند بوده است نسبت پیایش سابق خواجه و پا از هزار
هر شصدهشتاد و هیگه دوازده بیسه زمین بوجی قصیص میل داده بکار.

ستاده گوز ساده صلح ساله ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه}
ستاده گوز ساده صلح ساله ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه}
ستاده گوز ساده صلح ساله ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه}
ستاده گوز ساده صلح ساله ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه}
ستاده گوز ساده صلح ساله ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه} ^{شنبه}

و قتل عجایز را ان این حکم مادرش اد و شد تا احوال جمله این ناک مسرو سه ذوق‌رسان است
مضبوط باشد و اهل مساحت اولیت رفت که پو این دلات این ملکت فاغنده پیاپیش کشی
بیان فرنگی تاریخیست قبل تعلیم ایشان بکار گیرد و در عین خلندشین میں چاهی راسته مفهود بجزئی
س نوع زین بارافی هم سفع داشت مولن کا بر تیار ایشان هر کی سکونه مجموع زین بجهد
اقسام تهمتیه بدو فی حریب عقار مخصوص دنوانش هر توان خلاف داشت و در قدما
حالمی میں دلات میدانی و ناهموار و کوئی رعایا راعیتی نبود و این صورت طوال است یعنی امداد
و تخلیق خاطر و فقصان عایاد ولی ملکت آنچه است پس صرف سه قسم چاهی و سه قسم بارافی
بر شش قسم فتشم ساختیم و در هر محال زین دلات چک میدانی چک کوئی چان میں هر چهار کش
مقرر نمودیم و جاینکه حاصل زین انگل زیاده و بند و بست باتفاق دیگر آنرا تک داد و از بزرگ
مقدار بارافی اعلی حاصل حد او سلطانی تجذیب کرد و چون عایت عایاد و زنا همیست برای منظور نظر و مطلع
خاطر است بین روا قاسم کی باتفاق الذکر را یعنی رسیت اول و دوم و سوم یکی کرد و حد او سلطانی
تجزیتی تقدیم کرد و شد تا در تابع مخصوص عایاد شکلی و نموده و مکاره و از طبع سکندری که
منسوب بدارم حرمته است و در این صرف شتمارات و خرجات و نفقات غیر مطبع نیشوند
و بطبع سلطانی که منسوب به نواب سلطان جهان یکم سلطنت این کاغذ اذشان اسپ طیاری شود
و این کاغذ بکار تحریر قباجات و هر چنان محاجات و غیر در عدالتی ای ریاست بکار می‌آید و تمهی
یک آنچه ایجاده روییه میباشد سوم مطبع شاهجهانی منسوب بر اقامه برای طبع کتب کار و
طلبته علم و اطفال مدارس و پرچه عمده الاحبار حلیم مقرر کرد و شد.

فصل سوم در ذکر دوره ضماع مشرق و بعض تظامهای جدید

دوره این ضماع نیاز پژوهه سال صورت بسته بود و دین نزدیکی تابیخ بر سه ششم و هفدهم اع
مطابق سوچ شوال عده سه هجری از بحیان این محال امر اوج وارد شده کار و این ضماع طبق

دیگر و در بازی ماضی کرده شد و ثبت نجات را تقویت کرد اخبار در عنوان نشسته می‌داند همانند که یقین
نمایم ثبوت اخذ و جرود کن بخبر در حق مخبر نزای هنارنی خواهد شد و بر قدر صدق خبر مراجعت اتفاق
بیان نداشت اما بعد از درحال نزدی رسیده ملاحظه شد و باعث مخدوش شد و کارهای سرتیپ علی آمد
و در الحال نیزی بعد از موسم بیولی از حاضری و غیره تالاب بجهت گذشت و بجان احتمالی آمد یعنی که در آن
در شیوه حلقة جبال واقع است که بسیار عجیب و شیخی دارد و جای گذاشت است و درینجا به پیشی
پیاپیش باشیم که کنترل از این بنا نتوانسته باشد و نتیجه این اتفاق ساخت شده را دیده و تسامم می‌دانیم
آنچه در این پیشی و تخفیض بیت بندی آن نبوده بلکه درگاه بگشته و بعد فرع از آنچه کارهای محال جاده می‌باشد
سلوانی پویه بعد ختم کارهای سرنشیت سلام فذر رهگان سیمه چشمی داشتی درینجا عالم که فتحه را
سیونی دخل شدیم و همین جا کار محال نکلدهم یعنی بطل جایی و لاران و متاجران آنجا انجام دادیم از
محال از حلقة حد و در هاست جد او در علاقه خیز و قیست ازینجا در محال غیرسترنگ اقطاع خاص خود
خیمه نیم و معاینه بازار و کجی و سجد و غیره کرده و جمله اشکران همراه بر اطعام ضیافت خواهیم داشت
در لذتی انسان از این جایی نزدیک بسلطان جوان یکم رسیده درینجا کار رفاقتی دو و راه از جانب ایشان
بعمل آمد و چند اشکران ضیافت ادیده شد و از اینجا برآمد و محال نمی‌پروردیده برای سین کن محل رفاقت
اصلاح مشرق است رسیده شد و حاضری علم و رعایا و غیره گرفته آمد که بری اطمانت و مکانات
درینجا تلاعه دیده و حکم دستی صحنان یهود سجد و ادیده شد بعد در راه سپاهی کانان که هر کند شه و تصاویر
سنگین و آثار عجلت که نه انجان احشیم عجیت دیده و محال نیزی را بعینان مذکور در کرد و هر چهار یاری
فروزی از این مطابق بسته و درین میقده سه نهنجی بیانیت تمام سواری اهل هنر پاپ
شد و سفر بخیزه و خوبی تمام سر انجام یافت و بله کاران یاست حسب سوت اسماجی هقر رسیده
لو از هسته متعاقب اسلام تقدیر می‌سانیدند و دین و میهار و پانصد و سی و چهار قطعه عرض
مستغاثیان پیش شد تحقیقات آشنایانه شوت و ظلم و جبر عمال باهای رو بکاری تغییر شد و دیر
مقدبات سرنشیت بعد بیلت حکم سپر دخله و فعله محکمات گردید چون غرة محرم هسته کیهار و دوده

و شرکت داد و شرکت هجتی آمد ای زفاد عالم و به کار خانه طبیبی با شفای خانه داد و نیز شرکتی مقرر
گردید شد شمار اطباب بچهل پنج فخر بر سر و مجلسه صادرات این نظم نایان با بسته سال تمام ببسته هزار
و ششصد و بچهل پیغمبر بر سر و قانون حضرت ملا زمان درین ریاست فتحعلی امیر بجهت پیش از این مشور
قاعدۀ خصوصیت مله و بعد سال مقرر کرد و شروع عمال انتخاب فحیصله تا هفتاد و پنج هزار پیغمبر
تاد و صد و پنجاه روپیه در قضایای خوبیاری انتخاب قیدیتا دو دهه و جریان از پنجاه روپیه تا هشتاد پیغمبر
و نائب ریاست در عاملات دیوانی انتخاب فحیصله تا پانصد روپیه و در فوجداری قیدی تا چهار ماه
و جریان از میصدوپیه حوال شش تا چون این اختیارات تغییر پذیر و فحص جل خصوصیات آنچنان شیوه
درشت در سیدن این بین قضایای خصوصیات امری دشوار و موجب حرج کار عالیاً متقدیر شد لاجرم
بعد شوره امامی ریاست عمال انتخاب فحیصله تا دو صد روپیه و در فوجداری قیدی تا دو دهه و درین
آنچه روپیه و ناظم راساخت مقدمه تا پانصد روپیه در فوجداری انتخاب از میصدوپیه قید
آنچه ره و نائب ریاست انتخاب فحیصله تا پنجاه روپیه و در فوجداری جریان تا دو دهه و پنجاه روپیه
و قیدی تا یکسال از این شد و برای خصوصیات مقدمات میعادی هنر این نوبه آمد میعادی کیفیات
جواب بطلیب قضایایی فوجداری باز نزد روزه و میعادی مقدمات میکشد و مقدمات دیوانی مله
مقرر کرد و شتمار از این اجرای این فحیصله و حکم شد که بدوں اوانع توی و اعناد از تحریم درین میعادی مذکوره تقویت
خواهد بود تا در کل این بحیانه و عنیه خواهد شد و نقشه ماسکبار سلطنه برای دیافت مقابله منفصله
زیر توجهی از هر جا در هر چیزی که در طلبیدن تجویز شده و هر که در این تا خیر کند مستحب شناک جرمان
شود و هنگام تهریک مکلتة قوه خانه مکلتة دیده بودیم ازان باز خیال ترتیب سلاح خانه بجا طرفه داشت
چنانکه بعد رسیدن از اینجا بعونه تعالی سلح خانه را از سلوی فیضه آلات کردیده و هر چیزی از هنر
افواع اسلوی را این تعبیه کناییده شد در وجہ اول نباویق و پنچ و کرچا و نشان و خیان از این
فعیج ریاست و در ورجه دو هر اسلوی خاصیت هر چیزی تفکنیمایی و فولی و گلی و گلی و گلی و گلی و گلی
پسر و شمشیر و ماہی صرات تب صنایع نباویق نباود شد و بلم و نشان بجز این اذار در حق خانه

درینگ مکلاسته انساب نبوده آمد و نگین پنجه زیگل لطف و نگار در دوبار چیزه شد

فصل چهارم متعلق بر صحنه

اول در ذکر حشن نشره نواب سلطان جهان یک طالع عرب دو مردم کنکاچ شانی خود سوم
در ذکر دوره ثانی نظمت ضلع جنوب و کل بعنی نظم و منق تازه کو دنای غاز سال هجده بیست
بوقوع آمده هماره دندک رو و نادمه نامی شهزاده همراه خلف دو مرکله بعنی سخن در گزینه حصول
خطاب و تعاونشان انجاب مکله بعنی هند فرگلستان

منذر اول درینگ نقد ای پسران و دقران رسم قدر اهل هند است که هر کی یقین مقدور
بصرف نشاطی در شادی مکند و تکا غنی بر روسی کاری آرد اما دنیاگان با جای آن
اخهار جله شادی را کاری و ختم کلام حمید اطلاع هم داشت این حشن کمال مکلف میاند و شادی
نشره امند و دم زیور ای اخنان ساز و بک طلب نیکند پس خپانک در شادی نشره واله مجهود
نواب یک صاحب بقدر سیبدل اوت بانع کرده بوندا در عزم داد شادی نشره ام نموده بمحیث
ای جباب در شادی نشره نواب سلطان جهان یک دست هفت کشاده بصرف ملکوک بانع مکوک
این حشن جهان ای فردی ای اخ نیک فرام سانیدم خستیم خیافت جلد رعایی خیراند شیش قلمرو
نویش مکلف تمام ساختم و سران دلایلین و بگایک در اران و هنگی حیره خواران بیت را چرا میعنی
دو زالیل قلم طبیعت فاخر و بخشیدم و دصیافت و توضیع و معانی صاحبان عالیشان بهادر
و امای تعریب و جوارکه در چو محابا شرکی موقوف انس میشوند و قیقه فرگند ششم از بخدمت محترم
تایزدهم رسی الاول سال ند که بزم سوره و آراسته پیراسته مادر غزیان و برادران ایکان
واخوان و جمل ملارهان سهم خاندی بصرف الود بانع چنانکه باید تاسیخ و اور فزانه بجا آورد
پنجاه و پنجم رو شب لوازم نشاط و طرب و سلاح عشیش و عشرت با بنواز نظم و منق فرج بخش
خواه نظارگیان بود و حاصل است قدر لاما که دلوچه و بالار شهر این نرق و برق سامان طباطباق نیای

چنانچه نگارستان چینی بخود دیر گشت مبلغ داد که ندوشش هر چهار صد نو زده
روپیه نخیمه بصرف آمد اما با مشغلاً تصاحب آمیخت گفتند و صلح امداد بخوبی و چو از فراز خجال
ست از نجده آن قطعه تابع گذاشتند غشی احمد علی پوچه را این هست قصیده

منت خدای را که جهان کامیاب شد
زین کیفیت که پهلو بر افروخت روزگار
زین صفت انساط که در چار سو سید
زین روزها که شدیده در خرمی بسر
زین مشغله که هر که ومه اندیش سخن
زین مایه گران که دین شغل صرف شد
هر روزه در عیید شد و شب شب بر ت
دو ماهی شود که نمیشه نشد بن
این نشره هست نلش آثارین و خیر
چنانچه نگل بست کشب در لباس دن
منت زحالقی که چین کس بیافرید
کست و پهن خوان کرم پیش عالی
نام خدا که از تو جهان رو نمیگرفت
آنکه سپاس کن که ترا رزق مید به
این چون خواسته داد که شاهزاده ای این
هر چیز بوده سجهان رازق العباد
قانون فیض وجود و آئین عدلی داد
حکم تو اطاعت و اذعان و انتیا د
در عیش تو فرخی و در عیسی از دیاد
دشکر تو مثانت و در ای تو نفاذ
زین شادی و طرب که دین نشره روی داد
زین نشتر سپور که پر زاده منتاد
زین هر دین طلب که بکسر بغل کشاد
زین شاهماک صحیح نیامدرا بیاد
زین غلخله که بر فلک چارین فنتاد
زین مایه نشاط که شاه جهان نهاد
کیک طرفه اتفاق دین شهد است داد
از غایت فروع شبانگاه و بادهاد
این چشی مرتبت شک و چین کیقباد
آتشچه کشید که سر بر فلک نهاد
منت زماده که چین کس بیافرید
وست عطا کشاد و جهان الباس داد
خوش از دنگ از تو جهان رو نمیگرفت
هر چیز بوده سجهان رازق العباد
قانون فیض وجود و آئین عدلی داد
حکم تو اطاعت و اذعان و انتیا د
در عیش تو فرخی و در عیسی از دیاد
دشکر تو مثانت و در ای تو نفاذ
زین شادی و طرب که دین نشره روی داد
زین نشتر سپور که پر زاده منتاد
زین هر دین طلب که بکسر بغل کشاد
زین شاهماک صحیح نیامدرا بیاد
زین غلخله که بر فلک چارین فنتاد
زین مایه نشاط که شاه جهان نهاد
کیک طرفه اتفاق دین شهد است داد
از غایت فروع شبانگاه و بادهاد
این چشی مرتبت شک و چین کیقباد
آتشچه کشید که سر بر فلک نهاد
منت زماده که چین کس بیافرید
وست عطا کشاد و جهان الباس داد
خوش از دنگ از تو جهان رو نمیگرفت
هر چیز بوده سجهان رازق العباد
قانون فیض وجود و آئین عدلی داد
حکم تو اطاعت و اذغان و انتیا د
در عیش تو فرخی و در عیسی از دیاد
دشکر تو مثانت و در ای تو نفاذ

ای نیک خو سوده منش ای نگو هناد
ز هر ترا کنیه شود خضر او ستاد
اچه بدل گذاشت باشی همان شلواد
عمر دراز و عقل رسابخت خوش دهاد
آورده ام پضا عنت حسلا صحن اتحاد
مارادرین سخن بود غمیه رازین مراد
بسیار کردہ ایم درین دین اجتهاد
تاکرده اند اهل سخن برین اعتماد
آزو طالی رشته مدحت بهت داد
حاشا خدا نخواسته هر گرچین مباد
فیضی شود ز مدب افیاض مستفاد
دل فی العبد یه گفت که یاری خسته باز
و چدین بخود قافیه الکاظم طبعی نظامی محمد عبدالرحمن ای طعله طولانی نذر کردند چنین بدینه آنجات

قصیده منت خدای را که درین محمد خیر مهد
تعیی امیر با کرم و جمود و غزو شان
دار و صبیه چون در شوار ارجمند
قرآن تمام کرده و منود استوار دین
زین اهله طهار فیاض و مهریان
زاندر قدر حاجت افزون زرده خواست
زین فغمیه طرب که باعث فلک رسید
یارب بدار ما در فیاض دهن دهرا

باتخاق رایی امکان و اغذیه سید مدعی حسن خان آنجله متولسان یاست اتحاد کرد و می گذشت
دارالله امام سعادت بیان ناگزیر است و شیخ زین العابدین عرقی صنیع بجهال و غیره هم جلسه مقدمه
نموده باشید قبول وافق شرع شریف عقد ازدواج بستم و بقصد اطلاع دادم ایشان از زاده
سچیل از شب شرقی و الاحسان اهل علم صادر قبلاً نیافر و علوم شرعیه و فنون ادبیه و غیره اند و این
کلتب شهود و طبع بوده اند و تعلق ایشان درین یاست از پنجه هه سال است در بایت تعلق متشابه
مرحومه بودند بعد اهتمام تالیف تاریخ بجهال قبضه عالم مناسب تغییر ایشان شد پس در محمد
را قدم بر عهد اهتمام جلد مدارس یافت باورانه متشابه باشی هم شدند و بخطاب سیر پسر و خانی حقیقت
کردند و خبرت مفوخره اخنانکه بایر اصحاب و ائمه خلده شیخ اپویسته مزید عزت و تکلیف ایشان
طیون خان طبود ایشان خلاصه اصدق سید اولاد احسن مرحوم مختاری تنبیه اند و بعد احمد ایشان آغاز
سید اولاد علیخان بهادرانو رجیک است که کی از اماری سکار نظام الملک ای حیدر آباد و کرمان و از
اقربای امیر کریم رواب بفتح خان سلطان اسلام رسیده اراد مرحوم بودند و از امیر کار علاقه پنهان لک و پدر و
خواستوار و پسرده و موضع من محلی و مثل کھیڑ و بیل کھیڑ و غیره خاص حاکم ایشان بود و سید عزیز ایشان
عبدالمحج بنو رجیک ارشد سید طبلان خانی برادر عزم زاده امیر کریم است و امیر کریم از اقاران نظام الملک
آصفت خواجه بهادر و ای حیدر آباد و کرمان اماری دولت هاشمیه صاحب ملک و فوج آسمان او
بود ستم شوال هشتم هجری به مردمان انتقال خود فرزندان ایشان بجا باید والد خود دم خرپا زین ناتخ
برچاپ ایشان ایارت مکن و کریں کلین دولت نظام و کن می هستند بعد همی می چون ایهادیع
برای باید هم بریج ای آخر هشتم هجری کریں برچاچب بهادر پلکل ایشت بجهال بچواب طبلان
را قدم که این عقد سمارت ممکن که بایمای اسکاری همیور فیاض مرتضی ایشانیا بسته حکام و الاحقان
موج علایت خوشونی شدققطه در زمان تلق عهد میر دیری بایشان مبلغ چهار هزار و هفتاد هزار
دویست و پیه و میازده آن سالانه معاش بود اکنون عاش عهد مقدمه الممای جاییست چهار هزار
مقر کرده شد زیلا کم این عهد بوجه وفات ایکشن بر امکه عزه شعبان مملکه هجری برگشته شد که این پیش

برگزای عدم خد خالی بود و مجاز عاش فی جا گیر شتر نیز بر پویه سال که بر درستشان بحال نامده باقی رسید است باز افت کرد و به بود احمد اماش عده میر پسری فتحیه معاش مقام المهامی ساخته شد ایلکه زار و شخصیت ششت پسره فتح آزاد ریاست فوجده بسته یکم بع اآخر شاهزاد بجزی بر درجه جولانی ایامه عدو شنبه وزیر بار عاصم و بروی ارگین ای خوان برایست نخستین تشریف نزد پارچه و پنج قسم جواہر و پیر و اقبال و چور و سپ و شل و پاکی و غیره جواہرست بیمهار بعد قسمیتی که نزدیکی ایلکه و سرد پیوه و فیلم آزاد سند سیون غالند کو خلیط نظر عده و صوف از دست خود وال کرد و این و بترک و مقتشم تمام نمکی سودا باموک سوار و پایه و حضور دادم و بدستون زبانه فهم سابق انصار مهار ریاست دمواب چنخو تعقی ایشان کرد و هم اطلع از بسیار بیاد پوکل اخربچیل اندوکم صاحب بار و صوف ایام جولانی سال نمکو بجای ایشان نشستند که نخلص ازین تزویج و بخوبی بسیار شادمان شد و این امشی تحسی افتاد ایچی که خان صاحب باد و صوف این دربار یعنی حضرت خلعت و خلط بعی و خوانندگان است منعم حقیقتی ایلکه و پاسکه خیر خواهی درست بیان کارگردان و جانشانی نزدیک ایکار و بابا غایی قدیشان هنر و رنگ کمتر عموها سبب فوت پائی نخواه لان خسته و خصوصاً برات نرق من باده لطف احسان و شکلین نعمت و امتنان مرواری عالی تبار دادگر نامور فرستاد که از فیض العلامات بی نهایت و توجهات بی ناییش جمله حاضرین باشگاهش به و مند که ایگاه بالکه چمی کشیار نمود بلاد و درست و سکنه نمک مح و سنجاق ایل حسامات او و شکرگزار زدن و درود و سلام بر رسول کریم و شفیع امتنان اشیم با دکنگان خدا را از خصاں نموده و کرد از اپسانیده مثل خیانت و شورت و شرقت و خصومت و حریت بجا و طرفداری ناییزد هر چند زین و دنیا ترسانیده بدان و عده دلت و کبت دنیا و عذاب عطا بله بجزی فرمود و براه رهست و ایانت و اطاعت رفاقت و نمک حلالی خیر گئانی و وفاداری و هشت کرد و دلات هنود و بران بشمارت اجر و افر و ثواب و تکا شدرا و اپسل این شکرگزار جناب بیزه و مظلمه نواز شاهزادگان یکم صاحبده والیه رایست بحوالی ایام ایالاقبال ام که برده هنر شناسی و دست و دلی

و ملائمه نو ای و فیض رسانی که بجهه ذاتی و کمال فطری ایشان است اول هر ایجاست میرزه بیرجی که فران
گردانید و از شیب خاک برداشت بر غرفه از انلاک سانید با اکلام روزگار فومن اتفاقات گذانگون
متنازع موده عده نه تیابت و موم بهمیع لوامن دوی اخطلب خلاصت و میور غالب چرمان از زانی
دشت و پاشا نه منصب تویی فرقه بر فرقه قدان بر افراد است اندک شاکرین بسیار قد شناسند تمام
عمر از من او اشدن می خواهم و خود را با ای حقیقی گذانی و فوارسی چنانکه باید بذاب خودستون
نمی خواهیم اینچه بین و اجب بآشنازی است که هم اینه از زندگان بقدرت بگان احتمالات اور ای
اشکگزی زایش کم و دیگر خواهی و نیکی ای اولاد و دریست ایشان زندگانی که نزد تعالی مراد ناصر میان
کار و باریست خلوص فیت و تمیق خیزش و رئیسی محظیها بکار آمد اینها و علیهم موجله اخوان ای ایکان
و ملائمان یاست املاک از من اینی و خوشند دارد و فقط بعد ازین خدمت نیایست دوم یا یست ای
از مرتبه بلند صاحب موصوف لک ترا فیت غرمه صفو و شاهزاده بجزی موقوف کرد و یکم و بیان نظری صدر عالی
بخاطر بیان میرالملک الاجام مخاطب بخود مثواب صاحب نعم معاشر اغلاق مخزن کار خوش
سلمه اللذ تعالی یعنی آدمی حکم شرع شریعت هقدم و موجب فلاح دارین داشتند و بنیع بسته پنجه از
رو بیهی بابت کاهین جواکه نزد دو از معاشر خاص خود سرهنگ روسیه سالانه بابت این فنقة تصریح کردند
محظیه ساری این محل آنست که مرتبه و خطاب القایک ای امرا از با ادشا خودی یابند و موجب امتیاز شان
در معاصرین پیشید و ایکس سهار ای قطب ایم ریست مخاطب ایل عالم ایند و جلد اموال ایان یعنی عاد
و خفتاد ایت و می بخواهیم این بایین و بدینستی پنهان هم ز دیقعده شاهزاده بجزی طلاق چهار مرزوی
که ای عذر طی خطا بخدمت میرزا لیم و ای بی ایرن صادر بیان رسی بی پنکل اجنبی بجهان ای این پشمون
فرستادم که بجهانه بینظوری ای ایاب صدر عالی قدر عقدن بنشی ای بی محمد خان فخرت جنگی را فیروزه
برای شان ای سرکار دو لئه ای مرابت ذکر ایلی مقرر شده بودند مخاطب ایلی با فقط اظهیه الدوی
خلصت جانی الاراد صاحب ایل اسلامی بشهده آی ای قوبه آی ادو و فت و علاقه بخوبی ای ملاقات
حکام ایگلیسیه تندگزاری ای ایل فوجی شنیخت بجهانی وقت حصول خلعت موصوف اهلمن ای مشتهدان

فرستاده باز انجام ترجیمه بجهت فواب گویز جمله لار و صاحب بهادرفت هنر هم و هم برخواهد
و همچه هم رجیلش ایه صاحب کلان بهادر و هم
منوزده و هم شعبان با خلعت غایتی خواهی دگه ره صاحب بیار و هم و هم و هم و هم و هم و هم
چهارگاه آباد فروکهندیز هم و کلان دیو اخواهی محله ای که رایی این بگشتن شیوه الات و فروش گرانها
آرایش پیش فته برو و جلد اکنان و اخوان و نوکاران ذی غرفت و جاگیر و اران یاست حرفت عالم خوار
ایو و هم تشریف گویزی را با تھاش تمام باقی و گرفته آمدند در این اتفاق ایشان و ملامی اقوای افق ممول
بعن آید بعد این پرس و چوی خیر و غایت غریبه خط باد از داد ای افلاطون تھیت بزرگان آید و هم
حرفت فرش گوش زد حاشیز که زدن طبق این نامنیت قبل ازین هنر هم و هم برخواهی ایشان فرماید اطلاء
داده بودم که سرفا چلکیه خطاب قوای خواست بای شوهر شفقة منظور کرد امروز خاص بیان بخطه دین هم
تشاطره ایسا طاکه محض بای این تقریب یه مخدغه کشته نواب صاحب بیار و مدمع رخیقت خط اعلیه
که زینت فلغه و خاطه بیکنیم و جلد اخوان و اکنان یاست اطلاع میدهیم که خطاب فایل الاجاه امیر
با خلعت خاشه ایں ایچه عالیا ایسرا کانگاهیه بیاب سید محمد صدیق حسن خان صاحب بیار و عنایت گردید
و مجد و مرتبت غزاده نسبت شان رسکان گلک تقدیف افسن فلسفه یعنی گرفت لامه تھیم است که برادران ایشان
و اکنان یاست بدل جانشل غرفت و مرتبتیه ایابان ساقی بجهان اعلیه شان گلوک داده بودند ایاب حبشه
سمدیح ممنون علیت که زن شگاهیه بوده در حق نکنیا ای رئیسه شفاهه عالم از راه نامی هرچی و باین نقطه
تصوف باشد و بر این شفقة و هم فایصله ایکشتفت که یاست بجهان ای نکنیا ای و خوش نظری ای تاریخ ای تاریخ
در ایشان شویه و مرتبت ایزیق همایم پسندیده و هم
و ترقی و حسن خامه یاست پیوسته صروف باشندیش اکنون مکاتبه ای این غایتم یکند که خلعت خطاب
بنیاب سید محمد صدیق حسن خان صاحب بیار و ای ایشان فقهه مبینه منتبان یاست بایل و ای حصول ای ایشان
اعلی خوشی ای ایل متوجه ایادیونه پنجه هم با ایکیو بیکشیدم بعد ازین فواید ای ایل بایل و مخلع هم و هم
غواصی ای ایل که همی و یک هم زن خان ایل و صاحب بیار بعد ای ایل کلان بهادر و ای ایل و جلد ای ایل کران

وجاگر و ایان ریهت و غیره سب قدرت بنای صادر بند نزد گذانیده پس ایان حاج بکان
نو ایاصاصه همراه گرفته پیش نواب بلیصا جنده تقدیمه بر دندیک شرقی و پخوره بید یونه بزرگی شان فخری
رشته نوزده نوقد و ربانی تمد صاصه هما در فرو دگاه خوش نفذه مبلغ کیاره روپه یاده اند و راه تجهیز
ازه ریهت خیرات گردید و خواه هفت نیم وزنه طلان ایان میانی نزد یعنی حجاج بفی صدد و روپه که این
اگرچه تها عده تدمیر و بخش پنده و روزه تحواه من باهیست لیکن فوایص ایجا و شمیه معاف ساختند
بحساب فی پیه کیاک زاده تکمیل ملک ندانه گرفتن حکم داده که داخل خانه نیزه ریهت کشته بجهت غیبت
رعایا و ملا ایان دارایه ایان غاز رسمی و فضای مطابق غزو شعبان سلطنتی چیزی سید غزال نهضت و پیغمبر
و چهارصد و پنصد و دو روپه و آن پاپ بالا بای صادر شان دادم احیایت ریهت تغیر کردن
قیمتی ده هزار روپه که ایضاً باید رصاصه بیهوده بخواه بسیار غنایت شد فضایش این است
سرچ معن الماس مالائی موادیکه لکان متین نین چونه زر و ذری دوشال کشیری طاقه نخواه
تقریباً تکلیل پس ایضاً تخفیچ طلاقه بدو و ولایت و دنالی شمشیر طلاقی تعجب پیش نزد دفعه این
لکان ترکش پیشیل قیل معه همچو قره ساده کا بلع طلاقی مع جمل سری و پنجه زر و ذری کاشی
اپیم افرا و پاکه قدم و پکل نقره و چاره بایه زر و ذری کیت ایس سندکه مخلکی که جوی پیش نیزه
لذاب بصاصه باهار اینهمه سامان دریهت اینس که و زر قیمتیش رفته و ساقی کیا بایه اهدفه به
روپه سالانه مقرر کرده بوند صاحل ایاعن سول جاگه ایه این صاصه نموده ایان غاز نزد فضای

شش هزار و پیه سالانه و تو شک خانه ای ایان مین کرند او بای شیوه ایان قضا و تقویت
آن همه نه خواه حال صدر و ایاعم ایقنه باهیست قصیده در تایخ بر قدم دیگر آیا بینه گاه ایه بشافت
از کلام میخ و لمع مولوی محمد عباس فعیت

باز در عالم زیب ایه روح پرور آمد	خرده شادی بگردش هر گنونه آمد
پیرو ایه چنگ صدیق ایسن خان سخ	کو بهت همسر خاقان و قیصر آمد
در زمان سعد از نیز گو ز آمد	هر خوان

دولت و اقبال پیشش همچوچا که کاره ده بزرگ نامحرف حاشش شک گوهر آمده محترم نام توچون صدیق اکبر آمده نوع و سر علم را فوہن تو شوهر آمده د امن اید رفعت از تو پر زرد آمده کرو جودت خطه بجهویان اور آمده	شد امیرالملک و الاجاده تو اب شنی شاهزاده گردید جانم زین ذیجا فخر ایکه رویت فور کش شاهزاده خا و آمده شاپهوانش هم آغوش تو از روز از ل شکر نعمت و احباب مدینه بیهوده کرم شاد بیش فرنده باش این فغم والاشم
--	---

از کلام منیر حافظ محمد خان شمسیر	ایام بکه کام دل دوستان ده کیمی هر ایچی بست بد کافش بسته است اعمام روزگار که قضییل بنتافت از شادی بست که ترقیب برآن بشگفت همچویشن گرامی لار نهند نواب امیر یلک زنی دولت خطاب صدیق بن حسن که اگر حکم اتفاق که کسی از جیب یعنی مودی در کشد بر ملن بشگفت از شیخیم ختن زار شناق او خوش فتحیست که سچینین پستی سخن دارای یاچو گام کشا یه بزرگلاه از بکن غرض عدل میان زمانه را نایز کتاب و سنت اگر در زمان او مشیقیتم زمی ساقی سخن
کراز روکنیم که بوستان ده منست نه بخوبی شتن و رایگان ده اما همین وقت که چین و چنان ده بسن غلطیم با فریقی ستان ده محدود رازمه نو دش مه خوان ده کما زرا بشوی حضرت شاه جهان ده اضداد را که خصم مرین هستان بد ایینه بهار بسته منتهیان ده که مشک ناف آهونه دوستان ده کویم ز آستان خبرا د آسمان ده و اراده عالم ز کند نشان ده پیرای گزین صفت نیکوان ده جبریل ترجیان بودش ترجیان ده عمر عز مصلطبئه کن و کان ده	کلیمی هر ایچی بست بد کافش بسته است اعمام روزگار که قضییل بنتافت از شادی بست که ترقیب برآن بشگفت همچویشن گرامی لار نهند نواب امیر یلک زنی دولت خطاب صدیق بن حسن که اگر حکم اتفاق که کسی از جیب یعنی مودی در کشد بر ملن بشگفت از شیخیم ختن زار شناق او خوش فتحیست که سچینین پستی سخن دارای یاچو گام کشا یه بزرگلاه از بکن غرض عدل میان زمانه را نایز کتاب و سنت اگر در زمان او مشیقیتم زمی ساقی سخن

از قدر و ذیش خیش غریب اینکه روزگار
داسن بدست دوست گلگو گیر شنست
از بهزنده مینید شر از خصم موی کار
آن باز لیکه هم دهم ماهیانه
آن باز لیکه نیز دیباش خیش
آزاد حسرتی کشدش کس عطا گشت
شود عجب که در صد تهمنیت دوچند
ای و اوین ارجشه هم ترا نواست
استاد فتحه است که اینک بعنه لیب
از جاه و بخت خاص تر معطی از ل
چون علم پر تافت سی ای تو هیچ چیز
از کلام سامي سید و اینقا علی بلاغی

پیشیما چبردارم نقابه وی جانان را
مینید اعم روا ای مد که در بازار مصرا آنی
من از نگاه حلاتی عاض گلکون پسندیدم
که گویم که یاقوت شر ده قدر دیسته ای
پرنک پان اشارت کردند از بهزند
شمان در عشق بس خون چادر خود نهادند
گراییس و اطمیند پنطور فطر شد وارد
تبیان بسیار باز احسان زان فروشند
شراب خلدی ریزند و رجامن سکین

<p>بگلشن پر گل وریجان حیکر و می حیین ایان که تقدیر خدا مطوف و خوبی کرد خوبان را برین عمل و احافش لمند هنر فرهنگان را که حامل شدبات و جالی عمل ایمان کریم داد و نادل نشان فخر و دران را بجا آریش خلاصه علم اندیخت عرفان بیزمش نوریان را بزمش فخر میدان حساب طرفی بینم زیستش تیخ بران را تباکی خجالت کرد پنهان آیا بسیوان را بساز هر ای ریز و درگاو ای باطل غایان را که شمشیرش زیران کرد خالی هرستان قدای تاقوانان چه تو ای میکن جان را کند غفعوش پیاش چه غفعوش یعنی خوان نمید آباد کس من عهد غفعوش یعنی زمان کفیزی دو پر صد چند سالان بزیستان باین چه دوبلان آیا است سالان گیهان را حساب قطه کرد اند محاسبه بر باران را ازین اندانه داشتم چو من یعنی مهان را بشارت بازین ایجاد غمان و بخشان که میعت و بهوده هفت کش هر پیشان سعادت نه فلک ادا و عزت پارا کان</p>	<p>صبا چون گل نمی خند و بهار ایس عی بالی ولاد از شکوه گذر کر جفا بینی و بیه می کنم و که بیچ آنکه تقدیر حسد او نمی ز و سعفِ عمل ایمان خوبی فزو و نزو امیر ایمان بفت غزیه مصر دادا تی بعد آی سایش عمدشن بخوازی ایش نهش بجا ایش و فن عالم فرش عزت گیتی بیک شهرت شده تضییغ و قطیع تن پیش چو ای بیخ او آب حیات از بیر عالم شد چو بپروین هلام است همی آب شمشیر بشیر شرمه تشبیه ش کیا کلم و دادار و بعد او که نجات داده میگشت بجهنم بشت که بی حاسدا گر خون و فی ریزو جهان آباد شد یکسر فرین عدل و لیکن چ باک ارجو او کرد مستحی از گردیا عطای چیز است ہر وقت و غایبی عمد هر است شمار بخشش ایم قوان فناشت بی وقت ز غواصش وزی ہولوکس بپروین و پشد حداد نه جهان و می زین ادا و خور شید خطا کرد و نجف کر نمیداین حکم و طائع زیجی عالی گهوارقی کرد عالم و بپروا و</p>
--	--

بمشتقت شد بوجنجه و سخاوت خان نخان امان
بعبرت گردید که درست همان سیمهان را
اعلمش چه کرد و آفاق کرد و آغاز دین را
کند تعلیم تا حد سال افلاطون و فقمان را
بعالم شد زبان شیرین بچشم چه شد زبان
چند بود منع خرق این لذت کرد و دن گردان
اگر زندگی در دن بشیش یا قوت حربان را
نمودیم که بجود بر دن پایی در باغ را
چه شوق اکستان بیشتر بیل قادیوالان
نه بختمی ز سائل جپان طواف کعبه عصیان را
کرد و عدهش و باعیست کند بمندو و بیان
مرکب این دوازدم مرچ اسماں فخر دو لان
اکاها فیست این صوت تیار است و شبان را
کرباذات کریست هست افتہ همان را
همان المفت که با حیدر گنجی بود سلمان را
که تدبیرت درین آشوب محکم کرد ایمان را
ضخومیان افغان انسان اعموا نخس حیوان را
پر ران شکر احسان و عطا فضیل ندان را
ولی تایید علوی یادی کرد و این نخان امان
بود چون قطراه و دیار آگیا همی بیان و بیان
چه بقیع داعتب اشعاری بیان و سامان را

بمعنی کم نشد یکنده استعداد او چه گز
که نخزشید بی میزان پی بصرف نثاره
که کوتاه کند زانو خنوار او بیک سعت
سخن را مقربا بشناخت از طبع هنر پرورد
چرا قصرش بقدرت هش رفت نمیابد
گه ای ای زیرای دیانتش و ای بزمک میرزید
زین ایوان که اسکنده بظاهرت خشمچیون
پی اسایب سلم ضطراب سخت میدارد
چه گوییم فیض این ایوان که دیدار شکنده ای
نظم های ای ملت دن ای و دست در افزون
وقتا ای ای زان آغاز رو سخاهم مخلافت شد
الاب عاشدین عقی برای دیگر دین او
ورین وقت مبارک ای امیر مسلمین دائم
همان المفت که حیدر را با حمایت دن عالم
نمید افخم چه سما فست از هر تو نزد حق
خطاب نو مبارک باد و عالم را سرور افزا
بنوابی ملقب که فضل خاص نزد است
نمایند و فقادر آین چه طرزی مح سرواری
متانع نظم نامر بوط من آن بزم عالمی را
دران بجمع نخزندان که هر یک دن بزم کمال

توکی از وسعت اخلاق شان ایده میدارد	که تشریف قبول آنایم این فرو او عربانی
ملکه سید است که بزر دعاش نکنند گیرم	بوجه انسان گفتگم با یم شکر زیان را

آنچه تابع پسران امکان زند و شاید
اعطاش چون خطر بران سلمان امکان را

تذکرۀ سوم هر چند از فضله ای ای در عرض رسال هر چند است ادواره کرد خانه ای
و دین ذقر گذشت اگر برای دریافت حال رعایا و قبیله خالی دره ملک محروم سهل و دشتن
مقتضای شان یاست فرازدواجی داشته بتریب و دره با بود و مبالغه نهاده است چوبه نهم
شوال شنید بجزی از ادار الامارات نهضت بوده مثل دره ای گذشت قریب و دره هفتاده دره محال
قیام کرده علاج رعایا پوری دریافت کرد اعمال هر واصل ایک و دواره و کل کن غذش که شاید
ما بحاج نقد کرفته باشد از بازار شکرکسی و امام سود ایان و دین همه بیشتر رای اشاره ایان ای سوده
و حکام رازیم باز پرس هر گونه ای تجھی چا و قدری نارو اجتنب بازی ایه شده محمد بشیت کسی اگر شیرمه از
تعذر حقیق پیوست بباب داوگری تارکش لعلی دره شد و دین بازگش هفتاده و پیاوه و شست
عراشق مقدمات پیش شدند و بجهه کی اتفاق مناسبت داشت و احکام قبورای ای اسایش در غایه
رعایا جباری گردید از اجلد ساقی و مکبر و بوزانی قاعده دو که گاهه بر قضا این مقدمه ای شد
و سعاده ای آن مرتب شدست ای و دین حق برسی از این چنانی خفا ای فوت باید ای اظاهری و دین بجز
نیازم آمد حق بسی مد عیان بجهه و افس اوسی ایگرد و بوده ای
درین صورت بجهه اخفا ای جاید ای حق فضولها و گنجایش به ای
چنان قانون جدید ذقر کرده شد که بعد نسلام جاید ای اظاهری حسینی ای ای ای ای ای ای ای
یکجا ای فخر ای
بیتی حق بسی بر گواهی ای
وجست بشدگان چا و فی سیه و موافق قانون ایکنفری رسال مقرر بود بخاطر گردشت که

دوین باره برگان چهارمی سیم و هیجدهست پس بدون لحاظ سکونت برای چهاتان برای بسیار
پانزده ساله میعن کروه آمد تسلیم قادی فصل مقدمات مهاجران زیان دیده مقرر شود هنگام
پیش آمدن همچو معاملات حکام را وقت و دام طلبان آگونگو نه بحث دست میدادند خود آنها
ازینین بسته شد که چون سوداگری زیان خوشی و اگهنه دخواست حق رسی فرضخواهان خود را با این
از سرماق خود کرد و زیان خود را باست ناید باید ادوسی در داور گیاه دیوانی تقدیم و دجال خان را باشد
در شترمه سیاد یکمراه برای پیش منون عوی نیام قرضخواهان دی جاری کروه شود و فهرست مدعین
بعقید مقدار قرض قم گردد و بعد القضاۓ میعادان رفقه ارجاید مد عیان آگاه کروه آید یهش
حصه شناسد از خل کروه نالش کند پیش از ثبوت بدارد و بضرورت تایمکاه مدعا علیه اقامید شفیع
بشناندی مد عیان تجویی جاید اوجل آید و اگر قرضخواهان مقدوض ص بعد قلی شدن جاید و در عدالت
بدون نالش بتره می کند گر فتن تدقیم کروان جاید و بعد عالیه محاسبه ام سایی خواهند کتم عدا
مینه ز فیس گرفته باقی ز جواکند بعض مد عیان قلچ بخون مطلبیه ز فیس فرم عده ثبوت و عوی
بدادن ضمانت ز فیس عاجز بوده از این قتلن حقوق خود محروم میاند فلاند حکم شمله ساعت عوی
مخلس کش تیخ جاید ادوسی نبود و نکسی ضامن اش شود بدون گرفتن ز فیش غفتانه آید اگر و عوی را
براید ز فیس که از مدعا علیه لقدر ثبوت دعوی به عی و باینده میشود متوجه عدالت بجهدان است
و بصورت عدم ثبوت نیز مدعا علیه نویسید و تا ویز که شامل مثل مقدمه میباشد چه و آن نیز نوشت
تا وقت و قوع کدام فتوحال و تا ویز بتجیکه در عدالت داخل گردیده است ماتبس شفیع نام
بوجه حق پرورش و آموختن قرض و سود و غیر فاسد و پیمان فوجیان املاک خود را کاشته
از ترک سلاح و قبول نکاح مانع می آیند عملاد عدلا و شرعاً این اختیار ناروی است بناء علیه حکم
نخان یافته که فوجیان از ذل رقیت آزاد و پر فض خوشی مختارند هرگاه خواهند عقد بند نهادند
وقت مفارقت از نایکه خود اخچه نزدیکی نزدیکی اسباب بیش بعوض حق خدمت پرورش و آمنی گاری
دی جی مدعا میعاد سعادت هم افعی از زور گرفتن نقل و نکار مقرر بود مغلوبان برای بسته

سیما و اسلی عده اوصول گرفتن اغراض میکردند باین دو گیمین نماده شد که بعد فضیله ای را که نیزه
بنقالب مخدوب طلاع کرده شود و بازان ماه و بدر مدت معاشرت شمرده که تجذب و شیوه پاسدازان شر
از عهد والدۀ مر حمید از رعایا گرفته نمیشد لظر بیشواری این امر بر جایگاه این رعایا پروری غریب از ای
مقتنی معافی شد و برات و بصر و بست چهار روپیه در راه پاسدازان برخراز نزق کرد و دلکش نوزران
واپنکاران و هات ریاست بنام اقبال استاجری گرفتند و نیعنی بوجبگنجایش تعذر برای دستک
و عدم قدرت صدمۀ ظلوبان از ظالمان بود این ایضاً نبند و بست مذوده آمد که بعد پسری شدن رعایا و اجا.
اعیان نوکران زی و جا هست و گرایه و هات در جا بهه و اوه نشود و وازو و نهار روپیه لازمه دعا
صفایی و همواری جاوه از بھوپال ام عکس سیه و حسب سر شته سابق از ریاست بھکار جنگی فرستاده
بعد صرف شارع ندکوئی می آمد ناچار استعفای این صرف فضیل و راینه تحریر بر شرط از فرمان مایه
چاپ معلی القاب خیل لاد و گوره صاحب بهاد رخوسته شد و ذمۀ ذرتی جاوه طرف ریاست
و اشته آم بچو ایکان یاد و دشت او حکمه اجنیح بحواله از اگر زی مملکت محتشمۀ سنتل نهاد و خط
صاحب ندر سکریوی گورنمنٹ نهاد یا بالقوول چه و خوط بنظیری معافی و وازو و نهار روپیه الامان
باین خلاصه سید که نواب گورنر خیل بهاد را زیپانیں سال حال این فتن و وازو و نهار روپیه سال امعان
کردند بعد وصول این تحریر اجنین بازیلداران و غیره مقرر کرد و درستی راه از بھوپال ایمه و بر شارع عا
بر نونه شوارع اگر زی جباری کرد و شد و از بھوپال تا یونشانگ که باد جاوه و پلها ای چنست اغذیه
و هنچنان در اکثر امور رایست غور و غوض بعلم آمد و قطاعهای جدید بدل و بخت بسیاری کار کرد.
تمذکره چهارم چه کاد عالیجنبان معلی القاب و بوک اف ایان بر اخلفن و دم طلکه و ظمایر از این
بملکتۀ قشرین آوردن و بعض بلدان هندر املا خاطه کردند و هنگام مراجعت پیر کنان دو ایقان
متصل یونشانگ آباد بکس بھوپال تو اسایه اقبال نداختند آزو کرد و کرم که بھوپال اکار از قدر و م
یمیمنت از و مر عایون فرمید و نیازه مندان را بمنزد شایان شان شاهی ست یون عزم
تحمکا و بسرعت پیر را خاطر شین بود لعدا ازین راه غسان غرمیت بین همی عطوف شد

سلخ صدر شد و هجری نیایش نامه با چند عدد پاچه سوزان کهار و شکاری خودش را میگردید خود را باید
سلخ و دیگر تعرف ساخت خاص بجهوپال بطریق هدیه و یادگار خودست شنیده و اینباره مرتباً از
جنایتی خود از اندیشه خوبی اینجا یافتند و مونصه ششم نویسندگان از اندیشه خصلات نویسندگان را چند تقدیماً
تفصیل و لایت اگلستان پرساطت لار و صاحب بهاد و معرفت زنیدندی اند و در مذهبی سیمه و
با تفصیل فرستادند طلس ملاده و مشترک کارکارا کلاهاتون نگاره هفت طلاقه کریار شمی کلاهاتون کلکن سفون کان
یک قایلین ایشی پرتفعی و شکاریک مرتع تصاویر خاندان شاهی یک مجلد کللان عینکاشیات
عهد و باغ نهایی مرتع دو عهد و آورین یک عهد بجز کله ایشی نهایت خدیه و بیش بهایک
عطر و از منبع یک ترجمه نامه ایگانه ایشی و تحمل خاص شان اینست مهز محبه من خط شما لبز
محبت با و پس پذو نهایی و خسته بی و دستکاری بجهوپال که از اه عمرانی باز استادید - سید شیخ
متوجه که باز محبت و اخلاص شما بخاب بلکه غلطه و انجهاب میگردید و بقدره و نزلت پژوهش
مخفوظ خواهم داشت و در تکریه بوجز رسیدن راقم و بجهوپال بر قم آورده ایم یعنی دانید که مردم
نهایت حسرت داشت که از رسیدن در ریاست سامی که تعریف نهاده اند وی از عهد حکم ای فواب
سلخ برگی صاحبه مر جومه و زمانه فراز و رفاقتی ایش فقهه مشهور است دشست نامه اوری ای ای دستام
قلم و ملکت خباب بلکه غلطه شائع معنده در اندیمه و اینکه بکمال خوش چند نهایی و خسته بی
و دستکاری یورپ برای شما اینسان بیفرستم قبول فرماید ای شایی مرشد منحصر و کم قیمت اند الا

از جاین بیجانب یاد صداقت ولی مسدیدند فقط

من ذکر رفته بخیه ماد جادی الآخره و لذت هجری خط خانگی پوئنگل اینست بجهوپال خود رسان آمد
که بلکه غلطه بده کتن مصروف بودن شناوره باوانی ملک و دادخواهان و آسایش رخایا
و مطاعت تو اینان دولت اگلکسیه زن و شتمایی لار و صاحب فرانظری هم در ریافت از راه لفظ
ملوکها بخطاب نایش گردید که از این داشتارا ف اندیمه می اطلب فرموده مقاومشان در خواجه ای این
رتبه سامی هم رحمت نمودن بنابری سه ملنت ایا کرده اند باز نوشت آمد که باینچه چهار ده بزم عصمان

سلطان شاپور شاهزاد هم نویسنده بود و بنده بیتی لار و صاحب بجای او باشان نامی همند ملائمات خواهند نمود
و در این باغگاه شاهزادگان و خسروی نوازش شما را خواهند نواخت پیغمبر مصطفیان و شاهزاده همچوی بر این موضع قدر
شاهزاده ع بالا کان و اخیان و جمعیت و صد و هشتاد و شش نفر مردم عین نور پیغمبر نواب
سلطان این جهان گردید صاحبجهه نواب واللاجاه امیرالملک بهادر مدالله امام سعاد و فیض محمد خان
نفیع محمد خان عاقل محمد خان لطیف محمد خان نخستی محمد حسن خان بهادر الاجی خریشی وغیره
امپکاران و سازن و سامان ضروری و شش نفر سواریاکی عمه ده مادر گهرای بنده بیتی شدید و از
جهویان برآ پیشان نیز تراکنا راه این سهی دریایی نزدیک اک عمل بجهویان است آن جهت شاهزاده نفر و ده از
دین کشته شده اند شش که بعد طی شش کروه و براه هر داعم سکارا انگریزی و دیگر مختاران شرکت
بر سواری این شش که بعد طی مراصی از دین همراه صیام حکایت های بزرگ وارد آشیان محله های باری کامله
بنده بیتی شدید که کنیل جان ولیم بیتی سی بی این سهی صاحب بهادر پوکل جهیز بجهویان مستر
اسبرن صاحب بهادر و مستر گونه صاحب بهادر پوکل سکریزی باکی صاحب دیگر صاحب کویه
صاحب بیتی دینی و متوجه زبانه ای شرقی و سرمه شیدی جی و غیره و چندین کار بر پیشه شدید و در این کاره
ریل آن مند من زقا بربنخ فروخته باگرامی منتسبان خود فروند آدم مسخر اسبرن اینجا حلب من و عیهد
من صاف نمود که دلگفت خوش میدید صفا آ در وید و ماجهات است گفتم از غایت خدا بخیم و خیرو
عافیت شایخوی هم هر راه من مستر اسبرن صاحب و همیای و لیعید و پوکل ارجیت صاحب بجهویان
برابر نواب واللاجاه صاحب گویز صاحب بیتی و متوجه زبانه ای شرقی و روان شدن از جانی بجانب
دیگر آشیان سیدیم هر چیز یو و چیز قواعد اسلامی او اک در دنوازی سازیم بنده شدید بر کار لکه داشت
اول من لیعید و مستر اسبرن صاحب استیم و نواب صاحب بهادر و مستر گون صاحب بیتی اینجا
و صاحب بیتی و مارکان رایست من بر کار لکه ایم دیگر سوارشند و یک چیز پوشاک هم
و جلویی را وان شد و نوزده ضریب قوب سلامی سرشد هم تقبیل ایان تاکه کوئی لیم جی ناک بچی پارسی
اگر فرمود که هم بود رسانیدند این کوئی بیک هزار و پانصد و پنجاه روپیه در اینجا برای نزول محمد بن شاه

گرفته بود یعنی همین فرستاده صیل ملاقات گویز صاحب بهادرمیتی قرا رایفت بعد این‌ای مردم استقبال ملاقات شان که بخوبی شان درست بهم داد و صاحب سکرتاری صاحب شان را نامگویی فرود گاه پنیره شدن دردم مراجعت رسم مشایعت محل آمد و دوازدهم رمضان پنجشنبه چهارمین خوش‌بخت غد و لاد بهادرمیتی برای ملاقات مادر امام صاحب بیدار و نخشی محمد بن خان استهبان مشایع شان را که بخوبی شان کردند واقعه سرشد و نظام کوره دولت گلکیه همین برای سلامی از طرف ما بر کوچکی با استاده بود و همین فرستاده قصر جوان سواری نواب امار و ناظر تحریر دولت صاحب بساد وی ای کشته شده اردنگلکاره شد حسب الحکم رسانی هنده حاضر می‌تواند و دیگر بران مملکت نگاه تایله متصل ساحل دریایی شور زیره شدن جناب اداره صاحب بیدار و مدد و موح از مرکز خانی براحت فرود آمد و فوت بخش خرگاهه دولت پناه شدن و از آنجا بخوبی سواره تا کوچکی گویز صاحب بیدار و میتی با پوکی بستان موجو و غیرهمه رسیدنها و غایب سلطانی جوان یکم صاحبه و نواب صاحب بیدار و داد امام صاحب بیدار یکم بخوبی درین استقبال شان بودیم و نبرخسته بایان قاعده بود که اول بخوبی چهار اپله ر صاحب بساد بود و محبت آن بخوبی سواری و مهار اجراه که ایلار بعده بخوبی با عده بخوبی اجراه بیان در اثنا هیاه راه اجراه که ایلار بخوبی خود برآه خودسری بی احاطه نمی‌پوشش بخوبی ماکر و ببر عافنت چه بار متنفس نشد صاحب بیدار که نظرم نگران نمی‌سواریمای استقبال بود بر و فرق که از شرکت چهار سنه بعد ارجو بیان بخوبی راجه کو لاپور این‌جر از زمانی پا پداشت عقب بخوبی ماکر و در این جمع عظیم خلیه سکی او شد با تجلیه بعد دهل شدن لاده صاحب بهادر در کوچکی همانسان بجا همی خود مراجعت نمودند از اساحت کوچکی در ویه بر سازار و کوئی می‌زین چهارم خلاائق بود که بلسان از لکوک مردم در کذشته بودند و از کثرت طفال فینان بر غریمه ای که می‌باشد حفت هزار ده هزار نزدیک و دفور بخوبیات دیگر سواریمای اچ گوید که بیرون از شمار است این جهت قیام دید یوره هر که نمید و همچ نمیده و دیگرچه قوان گفت گویند و میتی زیاده از هفت لک مردم و هفت چهار بخوبی است نیز و هم رضان طلاق پانزدهم نوبت بر ملاقات خالی اداره صاحب بیدار فاتح گردیدم سکرتاری اعظم و دیگر صاحب بیکتیاضفت اه کوچکی مع اروی رساله جنگی استقبال ای همچنین وقت و ای

رشاییت کردند و میں طلاقات نواب سلطان جهان بیکم صاحبیه و نواب الاجاه مدارالملک هم بخوبی
لار موقع لال کیل لالجی گنجور همراه بودند بعد تا وید کوشش جهان اندر کی تو قفت و نزدیه نذر رای
وستی گذرا نیند با نظر از لار صاحبیه باد و دفتر شان و خاب بلکه مغلمه پرسیدم خباب ایشان
بعاطفت نام هرگز نی را پاچی گفتهند بعد هزاروند که در برابر ایشان از فسا و هوا بطرف داشتم و نزدیک شان
رمید او بعرض سایندم که خباب ایشان یکی خوانند بطبع خاطر مشیدم کلیشه نبود بایار شاد شد که شنا
تاریخ کله مغلمه در باب انگلیزی قوشتی اید گفتم تاریخ نذکور از والده ما جده است من تاریخ بحوالی
درار و و فارسی گذاشت ام منوز بانگلیزی ترجمه ایشان شده ایشان بعد ترقی خدمت عالی
فرستاده شو و بعد این از طرف خباب مدفع خطوط و این حائل گلها قسم شد و از این خاصیت
نوای سلطان جهان بیکم صاحبیه و نواب صاحبیه در اسکریپ عظیم و دیگران را دیگر صاحبیه عهد داد
و اد نویگاه آمد و مت خباب لار صاحبیه با در تالب و فرش سبق ایشان شایعیت فروند چون لار خباب
گشته قریب کوچکی گوزر صاحبیه در سر کار بزندگ نواب قدسیه بیکم صاحبیه پس و پا شدن علم
شند که سبب برخانگی در برابر طلاقات شان بایار و صاحب بیهاد حرب سرمهت صورت بسته هفت
سلام روزی گردید شازدهم نوبت برشته ام برای چهاردهم رمضان ^{۱۴۰۷} شمسی هجری روز شنبه ساعت قصر
کمال سکنه سوار با صاحب کلان بهادر مع نواب سلطان جهان بیکم صاحبیه نواب الاجاه مدارالملک
عقل محمد خان نظیر محمد خان لطیف محمد خان فیض محمد خان در بارگاه گوزری هجری تقریبی میگاند
ایشان حاضر شدم و قریب باگاه بکمال سکنه ایلی صاحب کلان بهادر بابت طلاق طلب فیگ
کرد و را ذکمال سکنه تا این زمان بگه بدرازی چند صد کام بود و علیه میتوگست سرمهت نووند همراه کنایت
گزینه کنند و که ایشان را برای حاضری در بارگاه بوده بارگاه درست نکنی از دشنه
صاحب بند کسری ایشان استحقاقی کرد و بخرا ہی که برای ایشان افزایش نهاد بند در خبر
ایشان رخت ایشان پوشیدند بعد از این صاحب موصوف بسر برآورده بارگاه برو و بخواهی خطا
در بند و سوم نزیر حاضر شدند و موافق آئین پاسانی پیش ایشان ایشان در جواب ای خطا بیند و م

پیش از شیان خطا باید وچه سوم باید شدن و عقب برای خطا باید او گویند این اسباب
بها و کجا نه اش اسرا و تغادر بر و شنید و نخشن شدن و مدن جبهه یعنی میل ایشان او و گوید خود
از عقب بدستهای خود ببرداشته بودند بحسب این عقب همه وسا استاده شدن و باعتبار فرم پاپی
جمله بودند و معلوم شد که ترتیب شما از جانش پائین بود از طرف پس شمار شروع و تا پیش قسم شد
هر کسی از همه بود و نیز کسر بود و ترتیب دربار و فتایه زیرین پنج کار اول بهم برد و عقب آن صادر
باز پس سالار جاعت اند رسکریوری و صاحب سکریوری باز کمیانین ارباب خطا درجه سوم را با خطا
درجه دوم باز اهل خطا بی جد اول و پیش هر کسی ناش کنند ریکار فشن ایشان درست
گرفته و نیلان این صاحب خطا برداران ولو احق او و رسکریوری صاحب نیز جمله خباب گوزن
جنل صاحب بها و صاحب پوچ سکریوری جناب رسکریوری صاحب بها و شهر و نشان از نه
عقب جناب گزین افتخرا صاحب بها و عقب قشم الیه سرداران ملازان ایشان جناب مددوح بودند
برین هر قریب خیریه بارگاه داد و شد سرداران هشتما یافته بجا بازی خود پنج کشیده استاده شدن و گاهی
جناب مددوح بر جای تو شکن نشد نهاده بودند و هر گاه جناب مددوح از میان ایشان لذت
جمعی ایل دربار و از مرکوز نشین سجا آوردند و اقواب سلامی سرشد بعد این حکم جناب مددوح رسکریوری
صاحب پی علاوه گفت که حالا در بازی سور شد و صاحبان خطا بآلم برد و مجبوب ترقی از زاده
گرفت که ایکیه حاضر بودند استاده جواب گفتند و آنکه موجود بخود نبود عوض شان اند رسکریوری جوا
داد باز از رسکریوری اطمینان یافته که که این در باز حضور بازی عطا خطا بتمام باشی جهان نیز
صاحب دسته بجهوپال از از زی ایل جان اترکی صاحب بفران شاهی منتقد گشته است بمناسبت
رسکریوری صاحب اند رسکریوری از دربار بر سرمه تقدیمال برای آوردن ماکال لکه ما آمدند و از کار
فرودگاه و تابه گاه بودند چون قریب بارگاه رسیدم و صاحب بگزینه شده و قاعده نهاد
برین گزینه بود اول بهم برد و عقب این عصا بردار باز اند رسکریوری که تغادر دست داشت باز نهاد
رسکریوری عقب ایشان دو صاحب گیر باز صاحب پوچکل اجنبی بجهوپال باز افسری علیم چیده

در درست باز من عحسب این نسبت از نویسندگان دوبارگاه قد مرگ شد شیم سپاهیان کار و قوه اسلام
ادا کردند و مطابق نبرهای اشنا بر کرسی های خود شستیم عقب کرسی ها کرسی صاحب کل بنادر
بود و هر برش کرسی های خان حافظ محمد خان بوجرجان رایت اشنا پیران کریم لیموده باشد
کرسی نواصیحی باور بر آن کرسی مدارالمهام صاحب بنادر و عقب آن کرسی دیگر هم ایهیان
نظر نیز بودن ما از گورنر اجازت شد که طفل خود سال شان شمار برداشته و دین در بابت
روسا با اعتبار نیز اشنا مقرر بود صاحب سکریتیری فران شاهی بلار و صاحب بنادر داده جانب
محظیم بادون تنغا و خطاب ایا کرند لار و صاحب بنادر بر باوزنگ جاوه افزودند من پیش نخست
رفتوم سکریتیری صاحب تنغا از نیز گرفته بعد ادای محابا بلار و صاحب بنادر داده و صاحب بنادر
شاهی بصاحب سکریتیری داد ایشان آنرا خواند بعد ازان مرازد و یک نیز بر زندگانی رفته
بهادر سرچه و قبول صاحب تنغا و سرایی و در محل صاحب بندان از سکریتیری صاحب گرفته و مراد
چونه خلعت پوشانیده و بور وی تخت آوردن سفر و داد و دم و سلام کردم این وقت هر دو صاحب
آنکه بحاجاتی خود را از لار و صاحب بنادر استاده کلرتقا بمن پوشانیده و فرمودند من بفران
جانب مکانه مظلمه شما ادین در بار مظلمت داشتما که عزت خیش و نشان شناس آون اینجا است میدهم
این نهایت بلند و قبه خطاب است حضرت مکانه بظر که بیان و طین خاطر شمار اسرار گردید که اند
فرموده است بعد ازین نزد وه ضرب سلامی سرشد و سکریتیری صاحب بنده بکیان تیک که مکانه
برده با ایشان همانچه لانا نمیدند و نزدیکی نیز بر زندگان از نامه بوجیه قاده خطاب نه کوئ
و شخنوت کرد و بعد ازین با دیگر شیوه شنگاه خود را تادم خوشی خان حافظ محمد خان که اشنان بدان
بود پرچم را است و اگر دو حسب قانون جنبان نیز نوای هکل مبارکبادی بلند شد و سکریتیری صاحب
خطاب ایم با از بلندگو شگزرا اهل در بار مختند بعد ازان من و ایل در بار که تعظیم ایستاده بودند
بر سند لیهای خود شستند بعد ه تنغا نیز بر دوم سپر جان استرخی صاحب خطاب شد و دین تنغا
از حاممه و حمال پیچ نمود بعد از دبار بر خاست و گونه جبل صاحب بهادر شیف بر دید

و بیست کیم پژوهشگر اسلامی سرش جمیع اهل شہار از دبار برخاسته نمایندگان خود را
و جامعای اشخاص از قرن برگزند و روان شدند و در انسانی راه سکرتو غلط شریف آورده است
نهایی تتمایی شناسار و خطا خاص ملکه عظمتی مبنی پس زندگ که ترجیح کشید لین است لفظ خدا که تو یاد
نیز ما می‌دانیم دفعه و گریز برین و ایرانی حادی دین شاه باند ترین ستاره هند فرمان دوسومه
عالیه فواب شاه چهارم بیکم صاحبه والیه بجهو پاپ سلامت باشد فوشت چونکه مایخواهی عطا کرد
با ایشان نشان همراهی شاهی که ازان ثابت بود قدر کردن با انتیت شناک ملکه بنده طراحت است
و این بجاید وی خیرخواهی سلطنت است که ایشان کرده اند باین مشاهد اسرار و دسته تقریب
و معین میکنیم دلاوری این عظمت بلند ترین ستاره هند و باین وجه مایمید بیهی عهد دلاده بیش از عظم
اشخاص خود و بمناسبت اختیار می‌بخشم که بران قائم و کامران باشید اعنی مرتبه و منزليت لاوتور
اعظم حکم خود را بمناسبت حقوق متعلق اکن و داده شد این سند از این طرفه با خود ران نشان
معمولی و هر حکم خود را سیم ماه می‌گذارد ایشان ۴۵ سال جلوس ۳۵ دین در بار از حضرا محکم و دیر
نمایش ایشان زیاده بیچر چهارکس خواهد بود هرگاه از دبار بغزو و دلاه خود باز آیدم اپیچر غلکریان
منصب بزرگ نوشتی پیش صاحب کلان بهادر فرستادم و اکن بین بخت خوشیتین چهاران
سپاس او دری را که حکومت هند وستان بادشاهی بخشید که در حق هند وستان بترحیم دل
خیر پسند خلک گرد از این گلستان سپدید و اکن پادشاه گریز برین بود احمد نهاد که اکن ایت هقدس
بچنین بادشاهه نیز فرماده ای هند وستان کریت فرموده هند وستان ایان مطلع و متقاضش
ساخت و مجانطفه بود ارس جمیع اهل هند وستان قرار داده بیعت که جبله و سایی هند مجھش
بلطفی این پادشاه از حریت و شوک سلطنت و جباری خوبی تشوییخ خاشر خارا اعد او غایب
حکمرانی سکنند برین بعنی هشانی خوشی برهست سیاوم آمد و میسع صاحبان گیوش بچشم شیوند هرگاه
متواتان نایابان این سلطنت خلوص ظاهر و باطن و خیرخواهی مادر هم را نمود و رایقند اول خطبه
بچوپی از اراده فاسد مخاندانه باعیان بکارت و مرات با رسال قشون گوره وزمانه عزمه

اگاه بیدشند و دو قم بجدلوی خیرخواهی یک پرگنه بسیز نیام برای دوام بخشیده شامل هشت بجهیان
فروع و نسیم شناه و هجدهاول در دربار ایشان عطا نمودند چهارم بعد وفات شان خاص ملکه مظمه
با شاه هند و گردیت برپیش نامه عزای نامم باز فریار عظم خود فوپیانیده از هنگفتان بین سانیده و کن
عنایت خاصی بر دیگر ارتقی بخشیدند چشم ناساب باطن خود گور بجزل صاحبها در احکم کرد تا ایشان
مرا در دربار عالم بخط اشاره درجه اولین نواعتند اند کی شکلکری عنایت وقد روانیما و محافظت
از من در عمر در از غیر ممکن دین صوت برخود و بزرگ رو ساوه جهیز لازم است که قیام فراز رو این چشم
خدیو در کشور هند و خواطر خود قائم و دائم دارند و در اطاعت و فرمایشی او سرگرم باشدند و قیام
حکومت خود را با ابسته قیام سلطنت اود آنند چه صاحبان عالیشان بهادر و دیگر ایالات ملیه
کمند که این نظریه که بعض تقریر آید در هنچه ای احتمال صحت بخوبیست حالا از جنبه نسب سلطنت گور
جزل همادو چشم آن دارم که این نامه سپاس گزاری را خدمت با شاه عزت بخوبی ملکه معظمه ایال
دارند شکر گزاری عنایت و فوازش رکبرین فارعه بایهم ازین خلافت عی و مبدول است گوش
اقبال جوش حضرت ملکه معظمه در آید بعد ازین شیخی لا روصاحب بهادر جلسه قصص و مزو و آتش ای
برای ملاحظه رو ستریب اود در دارای هنگفت شرکت فرستادند کهین چون طبع ناساز و علیم بود فتن
ما در این مجلس صورت نه بست باز خباب مخدوح شیخیکش خود براه همراهی با عطا کردند که لطیور
یادگار رم جویست خجالتار و صاحب بیهاد خلیلی صاحب خلاق کشاده رو شکفتنه جهین تین قدر شناس
رو سان فواز اند در هر یه ملاقات مع دربار بزیر اتفاقات و توجه و قدر دانی حالمان پیش آمدند بعد
دو سرمه فر صاحب کلاان بهادر کتابی مختصر کرد حکم کورندا اند یاد مرائب قوانین شناه ام طب شده بوز
فرستادند چون مضمایش دنور عجل ای درون دیاد و همان ای ای شاست خوش در سیجان او شتیم کی اید
نمایش هم دین طبقه دلاوران در احکام و دفاتر و فرایین بلقب بلقب اعلای ستاره هند
خواه بود اصحاب فیل دین طبقه شامل خواهند شد سهور بن یعنی با شاه گرامیده مشتری عین ایلام
نامیش گراند کماند رعیتی رسیان دلاور عظم نامیش که اند دین طبقه نامیش که ایلام رسیان دلاور کیانی نمیش

ساجهان طبقه دلاوران ملکه عظمیه وجاشیان و رشیان ارجمند کو وانا شنلاعیش
پادشاه این طبقه خواهد باند و اندیش قانون کی ویشی باختیار شان خواهید گردید و جبل هنگ که این کار
یعنی امیر عظام این طبقه هم نصوبی برخیست بیزیرانی و گورزی است و پس از فراموش این نصب نیکو در شما
طبقه رسیان عظم دلاوران طبقه خواهد باند و اگر در رسانی عمولی جای خالی خواهد بود اطهوری
را که تا در مطلعه نصب بشمار خواهد آمد و این در ترتیب خاص برای آن گونه جبل هنگ است جاشیان
مقصر کنند یا خواهند کرد و نه بزرگی کیله وقت خود روت انجام کار گردند یعنی کنند این طبقه اعلی از جها
لقتیه ای نیست گراند کماندر یعنی رسیان دلاور عظم و دوست ناییش کمند یعنی رسیان دلاور عزم
کپانیین یعنی ساجهان دلاور و قیدار جهانوت در پیش اول است پیش کششند زیاده از مردم مند
پیزده و از انگلریز داده و ملکه عظمیه و رشیان اختیار عظامی این نصب بزرگ زیان مند و میانیست
که مستحق این حجتیات باشد بظهو و فوایدی و جانشانی شان شامل است و لسانیکه قبل بقرائی
کافون درین طبقه دخل گردیده اند آنها نیز بهمین اتفاق خطا ب اختیارات کامیاب ایند بود
رقاو و شخصیت غیرملکی که ملکه عظمیه کمند الاقن عظامی این عزت فهمند آنها از زنی نیست گراند
کماندر یعنی رسیان دلاور عظم احترامی خواهد بود و هنگدار جماعت و معمونی ناییش کماند پچاه
وجماعت سویم یعنی کپانیین کمند است بای افزایش و تازی سخ خدمت و کارگزاری و مملکت نهند
مستحق این تقدیلات نشود شامل این طبقه خواهد بود ملکه عظمیه وجاشیان اختیار است که از
شل پادشاه جراج اول گرفتار خواهند شدیں بل و دارو عظم زاده قدر کمند و از روی اختیارات حمله
فرمان و قوه ملبوس زیارت و بقداد و شمول در کدام درجه فرمایند چه کاره ملکه عظمیه کسی ابرین مرتبه
معزز فرمایند و از این یعنی سند تقدیم و می فرین سیاست خطا شاهی و مهران طبقه و دستخطی کی از دیرین
کی سلطنت بروی ثبت باشد و جمله تقدیمات اعلی بعد از طبقه باخته و قبل رسیان طبقه ممتاز
سینهت بیکاییل و سینهت جراج این رسیان عظم در جه خواهند ایافت و سوای امیر عظام این طبقه
رسیان و صاحبان دلیل کسب تقدیم ایخ خود درجه خواهند داشت در جلسه های مختلف حمله

شاه این طبقه مثل جلد روسا باندگ قنادت که ازان هر تر شاهی تمیز باشد خواهد بود لیکن این امر ارجمند طلس آن سماوی است رسیده رشیست است و بنده جلد از برگشته پیمایان دشوه ابر شیخ نیلگون و فقره معلق و جانب چپ نیز اعظم ستاره زر کار که از مرکز آن لمحات زرد خشان بران امر کن یک ستاره پنج گوشه مرصع الماس مینی کار آسان نگ بر قورمه در که از هر دو سریند می خوبد خواهد بود و بالای قدر سمع این طبقه مرصع الماس بین غبارت نویسندگانی رهبریت حضرت مملکه می فرماید که نیسان اعظم رجابت بیر و فی خوش جانب چپ صاحبی پیلو ستاره و متفاوت اوقات شادمانی او نیز مد و نیز درایام طوق پوشی طوق زرین بین گل پوشند که بران صورت گل گنول بود و شانه میش بیکدیگر محروف بوده تقاطع کند و از قورمه باشد و برین طوق از نگن پیماید و سخن صورت گل درود و نیسان طوق تصویر تاج شاهنشاه گلستان این طوق تمامی از احوال مناسب مینی کار سلسن نیز طلاق باشد تمامی درجه اول این طبقه بگذین سیمانی بران چهاره مکانه عظیمش و از این تاج آویزان اطراف تغایر پذرا وی سوار از از خداوند فتوش و بران از ترصیع الماس سبع طبقه نمایان و بالایش ستاره پنج گوشه نگاره و از ا manus گل و در جمله تقریبات جاععت دلاوران این اعلم باید که این تغایر ابر قورسماوی چهار پنجه عین طرف دوش رهت نان جانب چپ و نیزند و علیض قور تغایر سرسان دلاور دو پنجه و تغایر شان همان نشان چهار و برسنگ سیمانی بپذرا وی داطلس طلاق کار سماوی همین اعکار و بران سمع فوک سماوی رسیده است مرصع بالاس از تغایر و جمعه اولی خود و بالایش ستاره سیمین پنجه ششگانگاره دار و نیسان ندو طرف چپ جانب بیر و فی ستاره او نیزند که از طلاقی مرکز آن لمحات سیمین ذرخان باشد و بران مرکز ستاره سیمین پنجه ششگانی کار سماوی بر قوه دو از هر دو سو بند بود و بالای قوران ترصیع الماس نویسندگانی رهبریت نمایان باشد و جمیت صاحبان دلاور تغایر مشکل تغایر سیمان و دلاور اند که خود بر قوه کیم پنجم اپنچه عرضیں طرف چپ از قلای آوازند اگرچه مطابق بـ گلستان خواهد بود و تغایر از دست مملکه عظمی و اگر در هنده است من جانب حضرت مملکه از دست امیر اعظم خواهاییت روز خلقت پوشی باشد و امیر اعظم این طبقه جمه و تغایر

پیشنهاد هر قدر بگوییم بود و لاران عظیم را با خود گیری نماید و بگیری به و طبق و تغایر خواه و بگشته باشید که خواست این نصب عطا خواهد شد افطره ماض و قوت علامات طبقه داشت گرفته میباشد و میگذرد باز شاهد ایامی عظیم حاضر خواهد گردید آن زمان باز شاهد یا گذر زیستی این میباشد ایامی عظیم این بعثت منصف نباید باز پلر عینی تجربه دلاروی اگر پیشتر ازین باز عطا نشده باشد عنایت خواه کرو و بداید این تجربه دستاره سفر از خواهد بود اگر کسی بوجی از صورتی معدود خواه بود از پیشگاه و حسره وی ذرا نیستند و تنفسی خاصی بستخواهی بر سر این شیخی کاردم خدم خواه بود که از طرف مکالمه این خلاصت پیشی بجا بازد و اگر مکالمه این خلاصت پیشی خواست را میگیرد و دین هر دو صورت حقوق و مرابت بدوستی ایشان خواه بود هر چهار خصی ازین طبقه بود که اعلی ترقی کنید یا بیرون از آن تجرا و علامات داشتند و بعد وصول این مرتبه مخاطب و صوف افزایانه این نعمون نوشتند و همان قدر این میگذرد اگر بعد از این بین طبقه اعلی تفکم نماند با این قاعده علامات که از پادشاه ایامی عظیم این طبقه بجنصل شده است سکته ری یا جسم طبقه را ای پس کنم و اگر تا دم مرگ دین رعوه دخل باشم بعدین بسته درین معلم را از پس ببرد و همین افزایانه از طرف دو قسم دیگر نیز نوشته آید و ما شرائط افزایانه میگیریم ا تمام نرسد افزایانه مذکوره نزد این طبقه خانوادی محل شاهی بحفاظت ماند شرایع غریب و قبیح بر سر صحف اجازت است که آنها علامات خاندانی خود را بازد و همچنان این علامات ریسان دلار و خدمت را خواه عطا نماید و آنها علامات خاندانی خود را بازد و همچنان این طبقه مجاز نکرد علامات خاندانی خود را بسچ طبقه نفس بود و صورت طوق و تمنا او و میزان محیط نماید و ریسان دلار و لارین طبقه مجاز نکرد علامات خاندانی خود را بسچ دار و طبقه احاطه کنند و زیر و می می صورت تمنا آمیزان کشیده کنند و همچنانی نشانی که علامات خاندانی دار و زیر شریعت داشت تمنا آمیزان کنند همه طبقه آسان گون باشد و یک تاره پیچگو شن نظری که بران علامت شاهی باین عبارت باشد یعنی بطریقه اعلای تاره همند میگانند و شود و قول این طبقه از همین همه فرض شوند اگر شخص ازین گروه هر قریب فتحتله اگنیزی یا بزولی یا هر مملکتی خواه دیگر حرکات یا خطیبات قبیح شود که این برآبره وی او حرف آید یا در کدام حرم و گیری نام مشرد و راثنایی بدست مناسب خود را برای دلار وی

حواله اند از متصوب غزول و نامشان بجزیره جزئی این طبقه محو خواهد بود و شاهزاده خاص است
تجویز این امر که کدام کدام حرکت و باراطواری مقتضی اخراج این طبقه است او خواهد بود و نزد
انتظامی انسان مصحت باز این طبقه آن غزول را بحال خواهد کرد یک سکته و یک حسر
بین طبقه امور خواهد بود و هر گاه که کدام منصب با بیرونیاتی قی گیرد سکته علامات وی گرفته شیش
نانچه محل شاهی امانت دارد و صاحب ابیضه در وزارتیات طبقه جبهه برگ جنگ سکته تری اصحاب
رجشم پیشود و دلکش برخیز طلا در این مقامی میناکار آدمیان در وی پیش کنیت ب مجلنگیون باور
نقش طلاقی و در میش کیست از این سفید شنگو شه و نهیت مجموع در یک امر تغییر آسمانی که از
جمع طبقه منقوش است بالای شرکاج و کاره طوق و تغایر اسما و قدرت مذکور یعنی منظور است
پادشاه که ب تحمل ملکه مظمه و هر طبقه میز است نوعی تغییر و تبدیل نشود و این قوانین با دفعات
خوبی کم و کاست ملحوظ نماند و اختیار تغییر و تبدیل یا اضافه و تغییر کدام مرتبه در یک اسما تغییر
طبقه ملکه مظمه است این تبدیلات و تغییرات یک جزء قانون تصور باید که از دیوان شاهی
اس بر بن پیوس شاعر جزیره دشت حسب احکام ملکه مظمه تعجب دهد بهم رمضان شنبه و زلاده
بسار در برابر ملاقات بازدید بفروغ کام تشریف اور دندن نواصی بحسب بهادر و عمار الیام امام تا کوچی
فرودگاه هاک رجها و نگر رجی هنگصال رفتند و اتواب سلامی از قلعه شرد و نظامگو ره هم
ساز بر کوچی باری ادای سلامی از طرف شان آمد و دین در بار جبل ارکان و اخوان هم کابو وجود
بودند و ما چگنان نداشتم فرمایند اینهم معاون شد فرمودند شماره این بخواه صیام کامیع بوده
اگر رشته معلوم مای بود را انقدر و باید تا آخر رمضان تاخیر سکرده دید و دیگر کامیات مهرانی نزدیان که در
بعد اجازت سی سوت واحد ایاد خواستم و عرض کردیم که اب و همای اینجا بازرسی از اجازت
از نیج است سینا ایم که زور و روان شویم برخواهیت آب بخواهیت فرموده اجازت سرمهادند کو
و ابعده این عطروپان بست فود بلای صاحب باید در این حالت گل در گلوان خیبر و سکر را غلم
و دیگر دو صاحب که نیافر و صاحب اینجنت گوره جبل صاحب بهادر یکی سنتل آنها باید و دیگر

را چو تواند راهم بودست خود و ادیم لار و صاحب بهادرن از سر بر فرو داده حاملی گلی می‌افضیع تما
از دست ما پوشیدند همه سیزده صاحبان عالیشان بهادرن همراه باشان بودند بقیة
صحابان بهادران از این صاحب بهادر عطوفان این قسم کردند جند محمد بن خبیره بزرگ بر برابر
دریای شوره مزر کوکن آمد است گونینه صد سال پیشتر زمی بودند آب و هوا همراه گاه کشوب شدند
زینگین شانه ای گلمند آمد آبا و ای این آبا و چه در افرزوئی گرفت تا آنکه امر فرد رشما بنادرن نای
شروع می‌شود گمان می‌زد که درین شهر مند و مسلمان هم مله و عیسائیان مرتبتستان هم تراز با
غالب سکانش سوداگر و پیشتر اسوده حال این صاحبیم و نزدیک کمالی زنگ نگذین
و نزدیک بیش قیمت دیوار را بشکر بکشید سرمه و گلکرسی جوید و هرسو پوی یحورت مردمان غفت کشید
بینید اما سکان این بلده از تجارت و غیر ایشان سخت بد معامله نماید خانن بنده و دینا و دم
نام خدا ترس خود خرض فرمید و ایل عالمه سنت و آب و هوا می اینجا نیز بسیار بودست با افراد خود ام
و دیگر بادوگیر این افتخاری کامنای این شارستان قبر تو زد و ماشیانه پنهان شدن غشت اشیا بگذشت
و پیشتر خوبی و بخی پخته و نگلیکن و آمنی و بیزیت و پسند جاده با کشاده و بہست و همها نگرب
خانه بخانه حاجی مساجد آهسته و آبادان اما ایل ساجد غالباً به عقیده بستع و مشرک پیکیده
زمند و ای و کلیساها انگریزان نیز فراوان و آتشکده که ایل کلان و بلند از درون کیان از سایه
نامی جامع مسجد سطیقه بنادره محمد سعید سوداگر خوشنام و کارانست و کلیسا نه نصارا در فوت
و کشور یا از نبلای ایستاده با سلوشی ایان تلاعه که قبر تو سه بار و سه خندق داشت حکام فنگ
خانه ای نزد ایان در روی سرپلک از راشته بسیار گلخان و دیده فصلیده ای و می شکسته خندق
از گل نپاشته بازین هموار کردند و زمین را بودست دلمتن ایان بیهای گران فروختند و نبایع
سر کوچی که دریای شور بود از اختناد بیرونی و موز کوئی و ناجیل و خرمایی تقطیع بصر
و اقسام هایی ایند و باقی میوه های ترددشک و اقسام خود نیها و چیزهایی پوشیدنی و تو
و نسبابه ایش و پیر ایش که بیانش طبیعتی خواهد بکثرت بهم سیره اما همه ایشان سختگذا

قبل و شتر در یخانیست و یا لکی هم که است خاص و عام بر کالکه سواره میشوند و برخی سواری
از پی خانیدن آن که بزرگ کالکه بکار آید خواهد بود همین بجهت میرسند اسپان عربی از رسمه تاسه چهار بزرگ
روپیه اگر جو بند بسته می آیند و دو سکه آمدن جهازات هر ولایت رونق شهر و بالا میگردند و در
عرب فاریان در وعده و قوان و چین و فنگستان و دیارهند وستان با اضطراب مختلف در هر کجی
در بزرگ و قوه خانهای بکشت دیده میشوند خانه شاهی کلوبان بالا می دست بسیار کلان
و عالیشان و خوش ترکیب است و زچهار شنبه گویز صاحبی دینی در انجامی آیند و کارهای
ملکیت انجام مییدند و دین کاخ ایوانهای بزرگ از شیشه آلات و گسترهای میگران
آرتهه اند و در یک هفته بزرگ که دیوان عام باشد تصویر پیشنهاد گویز از نگاه هر تراشیده باشیو
نماید اند و دصفنه دیگر را پرش نشان کی از صناید فرنگی نیز از مرمت شبیه راجه ای بهند
و اضطراب شاهان هر ولایت به درود یاریان مکان سبلانه تماش کرد و خیمه اند و در ایوانی شبیه
سر جان مالک که در شاهزاده ام بوجو آمد و بود و درسته ام خستهستی بر اینست و خیمه است و خش
کیک مرد و یک طفول پرسنل که از تاثیر بالش او نیز حافظه خوب است همی تغییر گشته زیر جبابها
آنکه نهاده اند و قریب این خانهای دلیل است در اینجا در پیست پرندگان و حاره ایان کدام
شی اگرنده پرستینهای نوعی چیده اند پیداری که زنده اند و یک چکنده ای دلخوشی سلحفه قوم ایانی که
در بندگ لاهور نیز نهشت خود گردش داده هنگام بندگ با کروه مردمی را کشته بود یا یک گلکله ای توپ
دیوان پول راج حاکم بلسان و ترکش و کمان وزرہ حاکم نکو بر سرماید گارهنداده اند و کتابهای گردی
که بر پیطاط کنده هست محلش این است که در لشکه عربین دایرین خانه افتاده در سده ۱۴ میلادی
یافت و نیز از جهای قابل اندگی بودی یعنی جای ساختن جهازات دخانی و بادی بسب دست
دآهنگ خانه در روگز خانه ای جمله سامان چوبی و آهنی ساخت جهازات ساخته میشود و گوئی
جاییست مثل شندق بسب دیاری کلان دارد و بند میباشد و دیاری شور بر هر زو صبح و شام
جنزو در و میبد چون جهاز نو طیبا مشیود و م آمد آب در گردی را باز مینماید در وعده گویی ایضا

میگرد و مجهاز در ریاضی و باز در گوشه بندگ کرده آتش از آله آیکشی برخونی اندانند و اینجا جای است
بادی و دخانی پشت اندگار لکون سکم گورنست سجاجی هر چوئی دخانی طیار نشوند کیت همان و دخانی و اکن ا
مشاهده کردیم که سیار غریب نس سصد و پیاوه گرفطولی بود و دران کرمه غسلی شناوه غیره متعدد است
و گنجایش شناوه سامان بودن مردان علیمه علمیه و بیعت تمام و سامان یا مسخاج از اکن و شرب
و پوشش و غیره موجود بود و چهارم داشت این مکان تعلق بدین دارد خراوهای آهنی
و آلمای سکوک نهودن و پیه و کلا نتن نقده و علمیه و منودن کیم سره و ناسره و آن شفته تن چشمای کم
وقراشیدن اقرار م در و پیه و آله جبلاد و ادن و سنگهای مسان جهت اب دادن آلات و بوسته
کلان که کیبار دران نقد و جهاده هزار و پیه گداخته میشود و مین از کده هزار و پیه در پیوی بقیه
وزن هشود و دیگر الات که تفصیلش سیار و دیافت ستمالش بدون آهونتن و فسیدن و شوار
معاینه کردیم و رای یانین چند کان و با خات تا بیل مین و لامق تعریف است از بندگ کاخه مکان
پنه و رشته ریسی و شabajی الفاع و اقسام پاره سفه و زنگین است که بدون شناختن او زاره و دود
تکهای انتقال و می ملاحظه اش تماشا میان اذگاه یکنی و دیگر اب دیامناره قلابه جرسیت بلند
مالعین قبه اذگاهی است شش معهاد روی روشن یکنین کویند از فاصیه صدیل هنگام شبرم
جهان سوار شنی شموع نکو مشاهده کرده پی قبر و صول بندگی می بند و نزد ویکی یعنی اه
خانه است در انجا درین بزرگ است ازان منیت اصلی سیارات بظیری آید و آله دیگر است از
کمی پیشی حدت آن قتاب دیافت هشود و سواحی سران فرنگ و سوداگران ذی عزت بلند قربه
قضل سلطان و م و بالریوس شاه گم و آغانی خان داما فتح علی شاه مرحوم با دشادایران یعنی
از مردم نامی کرامی هستند بلا فیفر بن ملاکاوس زرتشتی موبن نهادن بود را حوال شاهان یعنی
و گیفت گرفت هند و جنگهای اهل هند و فرنگ حاج نامنام کتابی درست فقر زبان دری پایست
با نهاده چهل هزار میت تبعیغ شاهانه ماز تصنیف او در خور خواندن و مستود فست همچو یه میزان
بعد آغازت لار و صاحب بهادریل سواره برای شهر سوت واحد که بجرات رکذاشیده است

ریل راهی سورت شده و ساعت غروب داخل بهده مذکور شد که انجمنی تا سورت پیشای آهنی قرب
کیصد و خواجه مشاهده افتاد و خجل داران زوچار بسیار بزرگ شد و در انتقامی راه سواحی بگلو و بخت نهاد
و خواز راعت وزیر منسط که نظر آمد پیون دهل سورت شد که مرابت است قبل از مسلمی بگیان میل
از طرف عجی صاحب بهادر ضلع بخوبی مودی شد کیم وزیر قام کرد و همان خطر سورت کرد و یعنی بازنان
ملائکم الدین پیرو ایه هلاقات شد و از طرف ایشان اسما صیانت یافت یعنی دوبلجی و فرستادن طعام و غیره
با خلاق تمام مودی شد و چند طلاق پاچه و عیشه برخورد و یعنی دلخواه ایشان حسنه
حسب کشم دو وان خود فرستادند بوجاصار ایشان قبول نمظور کرد و شنبه سورت و زمان
شبانی می و چرات بندی بزرگتر ازین بندید و مزبور می بندند پو و پر عمد و دیگری این بند زور نهاد
نمود را موئیز و نهادی زمان آبادانی این شهر بدل بپرانی است و غالباً کسانه اش قرآن اصیل و درست
شمر مرا امظیر شاهزادی نهاده بعمر رفت و جسم را بعلی کرد + مانع در لایش نشانش شناخته بندید
محمد قوم بجهه و محله پرسیان قدری آبادی نماید ایشان شهر و حشت افراست کویند از ان وقت که
آتش پاپل از آب یخ بهادران سلام فروخت شد گروهی از پرسیان جلای و طعن افتخار کرد و به
دو سورت شیم که فتنه و از تهیی جاده مبنی رفتند و قوم بجهه مذہب هم عیله از ندکی کی از ذوق شیخ شد
ملائکم الدین پیشوای بو اهر بفرت و احترام ایزدان داشت ایشانی برو جهان این نهاده به قدرت ایشان
و توانی محض موسوم کتاب المعرفه والا اعتبار تلقی الدین تقریزی بشرح و بسط تمام فرشته است ملطف
دور رساند و نهاده الا خبر مولوی محمد عباس فوت نگاشته و از اینه کهنه و مهانه ای عهد شاه بجهان این داشت
درین بلده باقی است و بمحاجه بپیز وی این ایات کمند است

بنا ام فروزنده محضر و راه	بدوران شاه جهان باشد	بنا کرد خانی حقیقت شست
بعصرت سرافی بمعیه بست	تباخیش کی مذرع پسرخ این نهاد	جا یون سرافی حقیقت بنا
قطعه سورت نهاده محبو و شاه چهاری سی شاهنیج محمود شاهی نویشته که از فاع و دیوارش بیوی	ذراع عرض پانزده ذراع خندق بست ذراع چار باب بسرب گذاخته شکم کرد و اندوشنگها را	

باقلا بهای آهن پیوند نهاده اند و در تابع فرشته کتابه این تعلیمین شیوه است مقطوع

ناصر دنیا و دین و خسرو پیشیده است	با دشاد بحر و بر محمد شاه بیهی سال
گشت خیر دیده کرد و نشد حیرت فراز	قتله عده بمندر بورت مرتب شد کنزو
بانی آن قلعه محکم توپیق خدا است	خان عظیم خان دریادل غضنفر بیگ ترک
کاچنین کاری ناشد غیر از زیسته است	آفرین آذر سیا خان افلاک وزمین
کامده از طیب دارد برابر این بحر جای	ستاد سکنه بیود بر روی یا برج فرنگ
از رو عجز امداد آمد عقل را سوزانیده است	از پی سال بنا امدو شیه شد اند طلاق
سد بود بر سینه و جان فرنگی این نیا است	این نیا آذر عزیب از بیر تار چریش بیو

اما امر وزار تصرفات سکارا گلکسیه صورت فعلیه سوت دکر گفت و طرز دکار دارد چند میگاهد هست در روی قاعده است و دو سه توب برج نهاده باقی نیچ و شفاف خانه ساخته سکارا گلکسیه مکان خوب است ولیکه این خیلی کم است و اندرون حصار شده بالاعرض خانه است میشود از ملاحظه این حال ول قرین مال شد بعد قیام کیه و در ساعت بکوریل سواره راهی احمد کار دشیدم و بگاه خبر آنجار رسیدم در انتها راه از سوت تما احمد آماد راه چهوار و جزئیه ای زربانی بر روی خود خیلی غلیم و هم توار یافیم و ایسین بروده هم ملاحظه کردیم وقت ورو دشیز احمد کار برج صحابه شان و دیگر اکمل بر تجاوار سکم استقبال و مشکل سلامانی سیا آوردند و در کوچکی جی سکگه بهایی که از بین کلان آنجاست فرگوش شدیم و پی کلکنند کو رضیا فوت تمام مهان شب بوسعت تمام و انواع طعام کردند و روز دیگر اقامست کرده و لعین اشیا خرد نموده و سیر قلعه بیدر و سبی جامع و مقابر احمد شاه و اولاد و از وراج شان و شاد عالم و باولی هفت منظر نموده مرتعبت کردیم قلعه بیدر احوال بیو چلیخ خود باقی نیست سکارا گلکسیه آن را بطری خود تعمیر نموده کاخانه بین مانی اسنجانه است کارهای ساخته قیدیان از قالیم کله و شطرنجی و موزه و غیره ملاحظه کردیم مردم بر ها کردند جملخا و مقیدیان از نان و آن بیکل اچا جسم ایشان نزیل اغذیه است در ذرع پارهای مربع

سیم وزر جلد شگفتگانه نماده اند و هم تمام سینه را از دون احمد و افمار کرده اند مخدوم شد که دل
ملک یعنی سرم بوده است از کلام این بلهه دپی گلکش زمانه ای قاست بجنون تمام عرضی مدن و در جبله
سیر گلکشت چهاره مازندا حمر آباد گرات آب دوبارش خوشوار و معالیش عالم بیار جاده
وی کشاده و بر کوتاه عمارش گردیتی اقتاده گویند خیر تاریخ آبادی این بلهه است اما لعله علی شری
در احمد زمانه ظلم آورده که در را ذمیقده شسته دهند و سینه همچنان ماص الدین احمد شاد چرا
اساس این بلهه هماده باز دست گماشتای شاده همی سمشنه روزه ششم ماه صفر ۱۳۹۶ بهمنی این شر
روستا بل فرنگ افتاده شروع و گنجاب عده ده رانجی بافته بیشتر و با کفر دیار میرفت و فروخت بیشتر دیگر
این کار خانه قدری قابل است جام سعی برگیرن عمارت آن شهر قابل استایش انشمند این هرست لفته اند که
تاریخ تغیرش خیرست در تاریخ آئینه سکنی یا ایش منجدشی یکند چنین فی طراز طول غیر از همنه زیان
شمالی و جنوبی یا صد کار عرض غیر از سخن چهار کار عرض سخن یکصد بیست کز عرض هر دو بزوی جنوبی و
شمالی بیست گز ستوان ندوی می سجد غیر از اهل فادر صد و پنجاه و دو ستوان در بلوک خاکه دو و نهاده هشت
لوک خاکه هشت ستوان هر دو بادگنوبی و شمالی و صد و دوازده هشتون پهلوی شرقی و شمالی و جنوبی هشت دویون
بالای گنبد ندوی هشت غیر از ایوانهای شمالی و جنوبی در راهی کالان هشتاد و هفت و در راهی خود
بیست نهینه پنجاه و هفت هر دو مناره یکصد و هشتاد و شش فرع از همناهه ندو و سه ستوان اینجا
تمام شد کلام متعذخ تاریخ این معبد علیه از کلام مولا ناکمی هستی شهاد آباد چنین منقوش قطعه

فرخ این بقیه که چون کعبه بنای عجب است	کعبه آس اعلم دوامت و دین عرب است
د رجمانداری سلطان زمان احمد شاه	شهر پایی کل شاه جهان شاه قطب است
منبع علم و ادب هست یکه با نی آن	ک وفا و کرم و ملتتش از در حسب است
ز بهه آن بی مخفی او لاد عسل	سید عالم ابو بکر حسینی نسب است
سد احمد مرتب شده تاریخ اسکس	هشتصد هفتاده و غرمه ناه جب است

مسعی و درست شاه عالم که در ویش گلکش و پیش بود جایست پر فضا و دلکش و باچه و هنر

ایشان فریج بخش در تاریخ محمود شاهی نوشته است که مخدوم گجراتی پیر وان شهر شکارگاهه می‌بود و قبیله
با هوان خانه در دوره فریج و باعی فردوس شام در طول سچاکه کروه و در عرض دو کروه ساخته بود و در زمین
که با دیده نشانی از ازان خپل شکر کردند که این دخمه دام و دو چهار چهادا زندگی می‌بودند و پس از
بسته سوم رمضان ساعت کورا را چهار آنداز بلوچ کرد و هر چهل ساعت جمهه باز واردند
شده بیم و اینجا چهار دقایق که سامان هنرخانه خنیده بیم و سیرکانات مذکوره کردند و با صد کلان
بهادر جهاد خانی دیده بیم باز زدای افتیم که اسباب تو شک خانه خاصه ناولیعهد و نواباصاحب بیادر
و سامان فراشخانه و جاده رخانه و هبایب همراهیان که در تحویل شخصی محمد حسن خان بربریل روانه
بچوپانی کردند بیم سریع منشد و متصل کشند و آتش گرفت و بهم غفلت شعاعی سمنجی
وناکرده کاری درین موقوعیتی از شخصی معرف بوجود آمد و درین نقصو بر طرفی شان کردند و نقصان
اموال تکف شد و بقدرت مبلغ شصت و چهار هزار کشش صد و پنجاه و پیک دانتفاقی نداشت
وسوای ازین دقت خاص مثل کتاب خراط مخفی و غیر مخفی و کتاب پادشاهت و املاک اشناز خاندن
که هزار شان بود جلد برسنخ داشتند و این خاطر خلود نکرد و اساس خود شدن دقت موجبل افزایش
شد آزادیگر تاریخ بسته ششم رمضان ۹۰ هجری بیم بهتر کاره کردند و این دفعه ساعت باز جهه داشتند
و ساعت عذر و بسته نهم رمضان بر آشیان اماری فرو دادند بیم و از دیایی زنده لذت شدند
آنچه بیرون نیست این کیل و پاکیل باز کاره بیرون آمد و شرخان اینست در خرج محکم است و دیوارهای دوازده هزار
چهارصد و هیجده و پنج روپیه چهارده آن و دو پاکیل و دو کاری بیکیل و مکان و غیره بیزده هزار
چهارصد هیجده و پنج روپیه چهارده آن و دو پاکیل و دو کاری بیکیل و مکان و غیره بیزده هزار
و دو انعام و عنایت و ضیافت و خیرات پنجه ایل و صد و هیجده و پیک و پیه و یک نیم آن
و بعد از آنکه در بچوپان رسیده از نوزدهم شوالی بسته بکاره بگزانت سلطانی رسیده بزم سرمه

و شادمانی مجلس عیش و کامرانی منعقد کردیم و دیوانخانه ارشیده و الات و گستردنیای گران ای رز
آراسته جمیع اهل قلم و علم را بار و دویم ادبی فصاحت قلبان شعرای بلاغت ساز مقامات تهمیت
پیش کشیدند و بخواز و صلات ممتاز شدند ازان جملات سه تصیده درینجا بر قدم می آید

از کلام ملیح مولوی محمد عباس فخرت

<p>سینه اذکرت شادی شده فردوس شال مرشدہ دراد بن روح فرشاد باش شمال صاحبین رسایش و اهل کمال مورد لطف خداوند دیر متعال رائعد زهد و تهاجمت و عبا سه نوال روشنک عجاه و منش و فلسفتی خعال تافت بر حی خ علا کوک مسعود جلال فی المبدیه سخن نفر گوچو لال میخ سر کردم و بیو شتم و خواندم فی الحال سایه انگنه بصدین همای قبال تامانید سر بر هر راه فرزنده هلال تایبود عادت ارباب درع اکل حلال دشمنش با درسر سیمیه جور و باه و شغال محترم با دهوا خواه جنا بش شب روز</p>	<p>بسکل کرد سرت جگستان خیال پ جاده طی کردم و رفتم بفضای کاشن کای بفضل فرشته منش و شوکت عصر حضرت شاهجهان بیکم کوششم همہ اختریج شرف گوهر درج شوکت فخر روایه و تهمیت بعقل و فطرت یافت از خسرو امکلهند خطاب و تغا توکد دیرینه شناخوان جناب شرکهسته این نوید طرب افزای چوبوشم جا کرد لند احمد که بر فرق حند یو بخوبی تاده سبزه و رسخان شقائق لب جو تابود حرمتی در دل اهل قتوے بر و هتا شجر سیب بھی خشنل طب محترم با درهوا خواه جنا بش شب روز</p>
<p>از افکار فرسی حمدی</p>	<p>از افکار فرسی حمدی</p>
<p>نظم کنند خلضم ثریا برابر خیزد صدای آفرین ای خاک اکبر</p>	<p>هنگام میخ سنجی وقت شن اگری چون گذرم سه بود کنان این تصیده</p>

در کوزه های پیا زما قند عسکر
انچه بست ماست نه در جنگ
شکر خدا کشا همان است شتر
چون قیمت گر که بود پیش چه بر
این است فایسی و پیشین پیشود بر
ای دل هر انجو داشته باشی برادر
بینم که سفت به دره ذری در
البسته دیر باشی و از دهربخور
ای دنگاه تو اشاره می باشد
به رام در کاب تو یک ترک لشکر
کسرای عصر گفتة شوی روز داور
اند نظرها ملکه و آمین سرور
در هند و در فنگ زندگوس داور
بواخت و برگزید بخوبیشی و خواه
بر بست در گلوی قومی ای برتر
لیکن نیست پهلو آن هم خاور
زیبده این حائل و این غقد کوه
چون بر ب طناز و قغم بگذر
با صد هزار شده و مد و نام اور
پرسد اگر کسے زقونی الفوز شمر
اند حساب باشی و مسال پیچه

دیچشم سار ما جمه آب الطین صاف
جنس گران به است نه در کان نا
در سینه ام سطینه سطینه جوا هرست
قد رسخن بزد سخن فسح گفت اند
این وقت وقت هرست که گوید ربان شن
زین منشیان نظم و ازین ما هران فن
ای هان ملک شاه همان گوش کن من
ای دینه تو صفت حفظ کرد گار
نامهی در جشن تو ساز طرب زند
همگنام فیض وجود حاتم نشان ده
سرآمدی بچشم هماندار ملک گیر
وکلوریا که نیمه همان زیر حکم اوست
بمنج قویم و فایافت چون ترا
اشثارداد و حلہ فرستا و بهر تو
تا مذده اختر که من شنای خود امش
این افسر مرصع و این تاج زر نگار
این ملبس حریر که دهن کشان روی
فرخت ده و مبارک و میمون شود ترا
تاریخ این عطیه و این چشم رو شن
گوئی هزار و دو هزار و بیستادون بود

در ساعتی که داشت سعادت پوشش
کو میست نه بیان ارم لاف هم بر
حق است اینکه مع و شنا را تو خود برے
جمله متوتر سید و بن یک قلمدیرے
کیک نسبت است با قورا در سخنورے
اسعار دلپذیر تراز مشک اذ فر
از پای تاب رز عیوب سخن برے
آمینه بشیر سخن بچو شکرے
خوار شید را شد که کند ذره پر ورے
در دل اگر حساب نمای و شیرے
در ده دری باشی وا زجت بر خورے

در گلزار میں بند رسمور محبه
شایان بود بهر چوتا شیش کشم ترا
شاہی و سروری و بزرگی و غواصه
بادتر اما لاحظ حق هم فن
دیوان نوشتہ بهمه نیکونو شنیه
از حشو و از رکا کلت و تعقید والیان
شیرین خلاصی بوزید که حق تست
من ذره حقیر تو خور شید انورے
بسیار از حقوق شنا بر تو ثابت است
با صد جبال و حشمت بل صد شکوه و شان

از فظم منشی حی کویاں شاقب

نیز او ح شهد عالیجاناب
رشک جم حاتم هم گردون قباب
شع بزم غفت و غمطت آب
در جهان شاه جهان بسیکم خطاب
هست بیک ب نظیر ولا جواب
شد جفا وطن لم راخانه خراب
روشن این مانند راه و آن قاب
بهر ملک فرضم پر و ز انتساب
بحروکان راساخته بی آب و قاب

آسم ان سلطوت و تکمین آوجاه
مه خدم انجسم حشم بحسم کرم
خطه بچو پاں را فرمانزدا
مهر و شبلقیں دم مریم شیم
در عدالت در متنانت در عطف
در جهان انداخت تابنیاد عدل
بود مخفی در سخن زیب النسا
نام شیرین است در مصسه سخن
گوهر و لعل آنچنان جا سلق دا

یافت تعریف ای گرامی و خطاب	در در مان حسن و وقت سعیت
آنچه بمحض گلشن از فیض حساب	خطة به جهود پال شلگفت از طلب
دید چون هشاده جهان را کامیاب	شد زنیل کام خان سرمهش
قلب حاد شد زمزوز غم گتاب	خیر خواهان را ناشاط آمد پدید
ماصل کام وزبان شدند زتاب	کار شکر کرد شکر این فویه
زهره بزند غمته چنان درباب	رفت آهنگ طلب برآسان
کیسو مصنموں زنگین داتاب	هنا قبا مشاهده فکرا زسرور
فوتن مه از زد شنی آفت اتاب	رو ناشد صرع تاریخ سعد
آفت هاق اوج در فیت ایت اتاب	پدن پی تاریخ فصله نخور کرد
بادهم باجایه چشیت ایت اتاب	نیز تاریخ سیح شد عیان

بهره بنت این چینیان ایسا نمود
جا و دان عظمت قرنین والا جناب

برابر ۱۹۲۹

فصلن خبر و حقیق قوم میرازی خیل و مدخل و مصاروفت سریست و تفصیل محکمات و جایی داران و خانه شماری ادم شماری ملکت پال

در افغانستان اقوام خانان بسیار انداده بخوبی توییست که از اگران نامند و
اما غنه را در نسب آن روایتی است در تاریخ حیات افغانی گفته که عبادالله خان
او مرطبه نوزاد شده یافت از جاییکه قاولد در انجاشب بکش بوده صحیح
پایه اگه کذا هشتة بود او مردان طفل را ناند فرزندان پرورد و گزان نام کرد و چون
بسن بلونغ رسیده خود را بجهالت کارش در کشیده توییکه از سلاش پدید آمد

آنها گراین میخواستند قوم دلازان اور کزنه آفریدی نه که وزیری اتمنی میشان
 از نسل همین گران اند و هر که این گران را ازاولاد قیس عبد الرشید گمان
 کرد غلط فمیس هه گران را دو پسر پود کو دی نکنی کو دی دخان
 داشت ازاولاد اول اور کزنه عزیزه چاهه و شش قوم
 بظهو آمد کی ازان میرازی خیل است که بشان مانی خیل
 پیوند دارد و با نی خیل شاخ محمد خیل و او شاخ دولت نی
 و او شاخ اور کزنه است و از تاریخ پشت
 بوضوح پیوسته که نام میرازی خیل دیگر
 میر غزی خیل است درین قوم شاه بوحاج محمد خان
 که خاتون شرمساره فاطمه دختر کرامه دولتند بو
 اولاد یکه از بطن او بوجود آمد برسم افغان
 فاطمه خیل نماید و شدد و است محمد خان
 پور فور محمد خان قوم میرازی خیل
 جدا محمد انجیر که فاطمه خیل است
 که شروع اساس ریاست
 بجهوپال و طلوع نی
 دولت و ققبال
 از ادبیات
 شمشیران
 شمشیران
 شمشیران



نخستین دفعه یا است بود طبق آنکه کشورت جنگ تهدیا میان نبود مصالح لذکر کم میشوند
الحال حاصل بست و شش لذکر ^{نحو هشتاد و سه} هزار و سهصد و هشتاد و پیه کسی که داشت
از اجلد و دلک ندو و عذر نهاده از خصمه و هفتاد و هشتاد و پیه دوازده نیم آن در قطاع جایی دارد
و پانزده هزار چهارصد و هفتاد و پنج یکی باز زده بسوه زین از سابق اعینه برخانی بر کیم هزار
سد صد و شصت و چار نفر متوجه است و مبلغ پانزده لذکر ^{نحو هشتاد و نه} هزار و چهارصد و هجده
چهار نیم آن دفعه یا است از اجلد و دلک و پیه زرسالانه دستخواه فوج شنبخت و مسلح چهارهزار
دو صد پنجاد و پیه سیخ مدرجه چهارمی سیور و شصده پیه رای خیچ مکشی خصمه و پیه جنت خیچ داشتا
بسیور میزد و مسلح هشتاد لذکر ^{نحو هشتاد و نه} هزار و سهصد و هشتاد و نه پیه چهارده آن در تحواه کیانه
شش هزار و یکصد و پنج نفر ملازمان اهل علم و قلم این فوج رهت بحوالی مملکات و کارخانجات
ریت صروف میگرد و با عقیق و تو شک خاد و تبریز و درستی شهابی و لشکر خانه و مصارف دواده
و کارخانه و فیلیانه و ارابه خانه و شترخانه و صرف کوچه این گودام که در ان اقسام جمیوب غیره
بعقد صرف یکتا ال خردی که در فراموش و کاه و بیزیم و غیره مصارف لایه که فصلیش
درانی تیواه بصرف میزد و برسال تمام دفعه خرج برای درگاهی چهاری بوجه تعیبات یا است غیره
زیاده بدفعه میشود و کاه باشد که بوجه عدم مصارف زائد از تکده در کدام سال چیزی
پس نداز بهم میشود و این پی مذاق بطور قسط در تراویه قرض بابل کن جوالی شیوه تغییر مملکات
و دفاتر و کارخانات همی ریت سواه شکمی و دخلی بینگوونه است اول محکمه مدارالملما صد
بهادر نمائید یا است جمله تعیبات مالی و دیوانی و فوجباری که از حد اختیار هر سنه نظم
زیاده میباشد آنچه از این فصل من شنود و هم مرافق مقدمات ہر سنه امت میگرد و بکاره
دیوانی و فوجباری مملکات بحوالی که متمان اور ان اختیاری نباشد بر وکیلی مارسید
در آنچه این فصل میشود اندیشچه زدن اینه داخل حد اختیار نماینت یا است جمله در آنها حکم قطعی از انجا
میشود و بر زاند انصه اختیار پرمه پیغور حکم اخیر نگذاشتند در وکیلی تریم آید و از این

حکم قطعی بدان صادرو مشود و بجهت گیری و گردآوری جمله مقدمات و معاملات مسائب آن مدفن است
و غیره امور جنسی و کلی خاص و بخشیدگی هر سه نظام است سازمان متعلق این محکمه است تکمیل و دو اتفاق
درین محکمه مقدمات دیوانی و ادخواهان خاص شهدا و ائمه شده بعد تکمیل شن شیوه مقدمات دو تقدیم
صحابی از روی پنچایت بخمام میرسد و مقدمات اهل اسلام از روی فتاوی شرعی و معاملات
جهنمود اند روی دھرم شاستر الفصال عیایند و تحریر قاب الامی مکافات و سند ازدواج شد
فرق رذیل و عوام منود که دھرم جنبه امنی و تصفیه مقدمات زرباقی سرکار که بنده کسی بر من آید
هم باین محکمه تعلق دارد و محکمه فوجداری در آنچه مقدمات فوجداری مجبوب است و محل رسالت
که خاص متعلق شهرست لھضال عیایند و تھانه جهانگیر آزاد رخکم او است قید خانه مجرمان عیاد
و حوالاقی و دام احتجبی و تصفیه تغیر جادهای شهر و جو کیا کرد و شر و هیا کر و نیز سوت
و صر آمد و رفت صاحبان عالیشان بهادر و غیره و کارگیرانی و اخبار تویی شهر و ابتداء آن
محکمه است امال لادارث و مال کلید کدام حرم و سرکار بسط میشود درین محکمه نیلام مکید و دوزخنا
فروش اجسas هم دریجا رقم میشود و در وشنی فانوسها شوارع عام شهر که بندها مرشد و شن
میباشد نیز باین محکمه تعاق و دار و مجاهدین محبوس که از بھوپال محکمه و کمال او اخلاق عہد نظر
ملک محروسه میرند از نیجا روانه میشند محکمه قضاد ریضا سیاهی کارنکاح خوانی و نظام سلخان
اشتله مقدمات دیوانی و فوجداری نیز بعد تکمیل وطلب فتوای شرعی می آید محکمه اقتدا در اینجا
تصدیق و تکمیل فتوای تامی، یا است میشود تا دو معاملات شرعاً بجهلوه نقصان و خلص نمایند
ششم محکمه سائز کل علماً این محکمه مسایرات و دار و غنچه و سرکار بھوپال و دار و غنای جلس
معاملات ریاست و فکه انان منافق و مسایل کل ملک محروس زیر فران نعمت کم وی اند و هنینی
گرفتن محصول در کتابی مدقون است دان کم و بیشی راه ندارد و جمع و خرج آن بسیار تمام
در ذوق حضور میشود و تمگران حال محکمات باحت خوشیش بانه سال و دار و وره هم کیفیت
ملک بھوپال مکینه محکمه مشوره در انجام افعان مقدمات مالی دو دیوانی و فوجداری میشود و در

امور غوغ طلب بشهود از ایلکاران شروع نگاه خردمند میرو دسران محکمات و ناظران وغیره آنها خود را گذاشتند و باره معاملات پیچیده بحضور پریش میش مینایند بعد اعماق نظر هر چیزی می نمایند و اتفاق آرایران میباشد تو یقیش افاذان یگد و دو محکمه و کافالت درینجا عمله اهل قلم را برخ از سوار و پیاده و در قصبه سیهور سخن درست پوکنل اجنبت بهادر بجهوپال وغیره من وکیل ریاست می نمایند آمد و شد کاغذات سرکار گذاشید و تحریرات ره است تا اجنبی و زیارتی و صدر و ولت معرفت همین محکم میشود و در هن تفاق این ریاست با حکام نگذیسید و هر طه اند اوں پوکنل اجنبت صاحب بهادر سیهور و قوم صاحب اجنبت فواب گویز جزعل صاحب بهادر سترل اندیمه و هم نوابست قطاب محلی القاب گویز جزعل صاحب بهادر و سیهاری کشور هند و دعا ملات ریاست سرکار ره جزود کلی اصحاب این مراتب سرگاه است پس بس و با دیگر اصحاب این بهادر وقت دودوستداری خانگی است نظامت جنوب ناظم من عمله اهل قلم و سوار و پاده و قصبه کلیا که هری هنگام دار و هر سال دوره علاقه خود میکند و زیر درست این اقام ششنجاده و شش تحسیله اند و متمم صحرایی گنو زیر نیز یک اوتست تکه مه مصاروف ملازم صحراء چهار هزار روپیه سال است و چنگلند گوی قهام حوب قابل عمارت بریده میشود و آنرا دوست یکی محفوظه ازان چوب بقدر صرف کارخانجات تغیره ریاست اهل بل و بس کاری آید و دیگر نیز مطلع که مردم بعد ادای حصوال ازان چوب می برند و در بجهوپال وغیره قصبات برده سووا کری مینایند و برای هنظام آن زیر سکم متمم صحراء عمله اهل قلم و سپایی و ناک و ارسپیار اند نظامت شرق ناظم در قصبه سیهور مینایند و پشت تحسیله اند و همین قدر تھایه اند و مفت داده و کار پیايش گمپاس هم مثل نظامت جنوب فی احوال متعلق این محکمه است نظامت هنوز محکمه این نظامت در قصبه سیهور است سوای اهل عمله و سواران و ساوهگان هفت تحسیله اند و هفت تھایه دار ریاست این محکم اند تھایه بشیکری افسران و دیوان شخصی کل فوج ریاست دویین ذوق متصدیان سیاق نویس نوکرند جمله ملازمان ریاست زین محکم تجواد می یابند

منیزین فن تک حاضر باش رو بکاری نمیست کا هچرو نویی و علن بحاجی و بر طرف متعاقب است
و ذهن مینیزین دیگر حساب تیزیم با هدایت و غیره بوده است و امروز تظام سپاهش کمیشی و رپوش
و دیگر کارهای ریاست کاران فوج و سازی غیر حاضری و بعد اول حکمی سپاه و غیره حسکه مین فوج
بفراز خشمی نمکو انصار می باشد تجربه افسر لاطبا تابع این مکمل کل اطبابی ملاریین آیست نمیتو
ڈاکتران بجوپال و ماوران همراه گذشت باست و شفایخانه ای سکارایی انداد وی پر چوران
ازینجا از زانی میشود و اطبابی باخت نقصه صرف ادویه در علاج جیان ایقیدنامه لیض و غرض
و شنخه اماه نوشیه پیش مکنند بسته به شخص بجوپال و شانزده و شفایخانه ای پر گذاشت
چهل و پنج طبیعت زمانه فقط حکمکه تحقیقات مقدمات نمین باضیه چون بسبب کثرت مقدرات
در اکثر حکمات بجوپال دیگر و خفات از عملی بسی مقدمات زمانه همچنین خیز منفصله افتاده نمود
برای انسان ای قلب آخر جب بنشانه همچوی مضم اعلی من عمله و خاص بجوپال و سنه نصر و دیگر
مع علله زیر حکم این نضم در هر سه نظام می بود و بدهش مقدمات باضیه زد و انسان یکیه
و از فقره شعبان نمیند که حکم عام شد که هر تهم حکمکه مقدمات موجوده کمیزی خود را اندیشت
ساهه نصیل کرده باشد تجربه سالانه داران و احکامیان و خیراتیان در لوتیان ازین محکم
بس تھان هر چیز قسم نمکو بحد تجوانه ای میسر و هنتم نگران حال آنها میگذر و عمل فوت و فرار
و عزل نصب درست میسازد حکمکه سه کرد و هی هنتم این لکم که تایه سه کرد و هی بجوپال
اختیار دارو هر چگام ضرورت محکم دارا بحاجی کرد ای بحاجیم سرکار از دهات سه کرد و هی بجوپال همین
حاضر مکنند و در جایی که را رسرا دستگاه شوت صاحبان عالیشان هباد و وقت در و شان
می نمایند محکم تقلعه داران این چهار محکم و چهار قلعه داراند تقلعه وارنگنده قلعه دارا بلکه
قلعه کمنه حصار شهر نیا زیر فرمان ایشان تو بچیان و سا همیان هستند پاسداری ابواء
و سرچ باره مینما میند قلعه داران هر گونه مرائب پاسداری و هشیاری بحاجی از ندا بواب
قبر او قاعده نمک این مسدود و مغلق و باز میشود و کلید در هار در دولت میشین مینا زانجا

حقی برند و بازگردانده می‌سپارند. حکممه محمدالمام و دیجان جمیع و خرج ملک محروسه نظر ترقیق و دیده مشید
و در تئییب مقدام از قول پی و عینه بعل می‌آمد و نقشها می‌باشیات محالات مرتب شده حکما
آن حسب سرشته نباشد از ظلمان و عمال و غیره نوشته می‌شد و کیمیه بنای اول ریاست ناش
سیکر و مستقیث می‌شد فصل خصوصیات او درینجا میکردید و تالیف کرت و سورا عمل حکمات هم و دیجان
بعل می‌آمد و فصل مقدمات جاگیر و این یاست من اضرام کهای بزرگ مال بوجوع می‌نجد
و مسوده اقرار نامهای ملازان حکمات تحریر می‌آمد و ملاحظه غور گردند بر نقشها که اگر این
مرد بجهة دولت ایلخانیه بجهت اجراد ملک بجهویال برشید و مکاریش شرط و قوانعد جاگیر و از این
عطاشدن جاگیر بورش جاگیر و ایتو فی و تغیر و تبدل در قوانعدگر فتن محسوسان رقم معافی
مندرجه نوشته آمدنی سائر و نوشتمن سرشته که فتن محلی هلات ملک محروسه زندگی نمودن
که غذات پارهیه و فاعل را باتفاق بیرون قلمی ساختن تکده آمد و خرج سال تمام ملک محروسه هنگام
آن عارض اصل فصلی و نوشتمن و همدبائی فرمایش بجز اجراد قط آمدنی سال تمام ملک محروسه تقیم
کردن زربق رفعیها ان یاست و تحریر نمودن نوشته صرف اند از تکده و مرقومه نوک غنیتی
مقدمات متعلقه خود وقت هنپسا نمی‌نداشتند نوشته صرف کیفر و ره و یکیفت و میکال ملک
محروسه که فتن پایان سال عرض فاعل حکمات بجهویال و تحقیق ختن تعاب نصفت و تقدیم
مالی و مکاری و جز در این حال جزیب کشان هم‌این امور و ابسته ازین حکمه بود از غیر بحفر
و لجهجی این حکمکه رخاست کرده شد چنانچه و فصل چهارم و قرسوم نزد کورست که ایلکیه
درینجا اسلام می‌باشد بجهکه مشوره و حکمکه نایب یاست و ذوق حضور انسقسم نموده آمد حکمکه ایل
محکمکه بجهکه مشوره مقرر گردید نامین حکمکه موتفون شد اکنون محل مراغه بجهکه مشوره است
و حکمکه تغیرات ریاست درینجا مزدور و معاون و مختار و صدای و عینه ایل صفت ملازان اند که ایلکه
باری یاست تعلق دارد و عمارت آنها از جای می‌شود و متمم مثل حین اینجینگران حال علماء خود دشید

حکم رئیس اگر پیش از این محاکمه متهم است که فرانخانه فیلمخانه کاملاً کارخانه رئیخانه باشد صطبول و غیره کارخانات و نوگران شاگرد پیشنه مثل چوبداران و پیراسیان و فرشان و مشعلیان و کماران و غیره باخته باشد محاکمه شرک این را در محاکمه است از کمی جاده و جسر که در این خود و تعمیر می نزدند متعلق است بدگیری تعمیر و ترتیب شارع جدید که از بجهوپال هروشنگ آباد دیر و تعلق دارد و محاکمه کوهنده فتحله و زیبا وارونه متصدی حال و نیش و غیره ملازم اند و قسام و اتفاع جبوب واشایی خورش که صرف کیاسال ریاست اکافی باشد و غیره می شود و روزانه تمام سال صرف نیکرد و محاکمه نایخ در زیبا مواد و تعالیع و محاسن انتظامات ریاست مهات اپنده ده مملکت که در خود درج نایخ بجهوپال ناشد فراهم نموده می آید و فقر انشا محاکمه رو بکاری خاص انجام رئیس است احکام قطعی که از زبان رئیس صدر و رفاقت از می اید بر جمله که اخذ از عراض و بکار آور گیفیات دیوانی و فوجداری و مقدمات اتال و کشتی شجاعت بشمار و فضیحت خزانه و کوهنده و غیره نوشته می شود و بنا شیر نیام متممان و دکیل و ارکان و اخوان ریاست غیره ملازم اهل قلم و علم روزاد و تحریر پیشود و قلم اک احکام و او از بکشی خلاصه عراض و رو بکاره است و غیره قراطیس صدر دین و فقر انشا شجاعت می شود و تحریر مکاتیب و خزانه و میاد و داشت از هم از زینجا می شود و بعد از اکتب و شجاعت و غیره که در موافقه رئیس چنده وارمی آیند این است

حضرت آدمی و فرج حضرت رسیگ زین چهارتادیه توچیانه کتاب بجز احمد حفیظ
مستری خانه فتحله و فوجداری

حضرت آدمی و فرج کتاب بجز درخت علی کتاب حرام حفیظ
فوجداری چهارمکه محاکمه مدرا الیام حسب اینها
حضرت آدمی و فرج کتاب بجز درخت ساوت چهارتادیه کوچک خلاصه روزانه می خواهد
نقشه ربور شهچار نقشه ربور چوکیا ن نقشه هر روزه در امد چهارتادی و فرج
فتله بجهوپال فوجداری باد تعمیرات

کتاب حاضری قیدیه کتاب رہائی قیدیان ہر قدر آدمی و خیج کتاب باری قیدیان کیا
ہر سو جملگاہ نہ جرس جملگاہ سازات مکانی شورہ رہائشند
کتاب سایدیگی اردو کتاب باری قیدیان حوالی نقشہ کاریا ز دستک نقشہ باری جمالی و بزرگ
کوئچھہ نتھے تھامہ ویسا ہمچبی کروز ادا شایدیا شد ملانان محکمہ ملانان محکمہ
کتاب جا فرنی حوصلہ کیت بندام حکام مخولی کتاب بسمنوی بی جلوہ نقشہ فہرست پڑھیے
محبی کیانہ کریں ملائم ائمہ ارشادی سائی اسال و ار نیکنامی سال و ار

نقشہ اسم کوئی بیٹھا کتاب پہرہ بہندی نقشہ عظامی تمام کیکہ
و تحصیل ادائی تھا زدن کا چوبداران و پسپریان شیر و قیند وہ راشکارند
محکمہ ذوق حضور و ریخا ہر سان جمع و خرچاہی تا میریت دھن شیو و نقش و سیح ان بیل آمد
وازان سالی ارجمند خیج کل یہت مرتب مشود و در آن و تخطیزیں میکر دو دے کندا و جا گیرت
و چھیات کرانسکار بچڑیا نہ جاری میشو و دنہشت نقشہ باری باقیات حساب کر دہات و باتی
بن و خیج پر کنات واڑا در قلم عافی و نقشہ تھامی ٹکرائی آدمی یا است تحریر سندہ
معافیداران ہمہ اینی قریبل می کیہ محکمہ ذقرکل دیجنا کاغذی و ملکی زمانی منعی حال موجود
ذبیع مرور سال کاغذ منفصلہ ہمہ محکمات مقابله فہرست دخل این محکمہ مشود و کاغذات جراز
کو دین ذوق فراہمی آیند و بیکار و قابل کوہدشت نیبا شند بعد اطلاع پیش جا کی کروہ میشوند
ہشائی جا گیر جا گیر و ادان و شکر حد بندی و پیامیش ملک محروسہ نقسانیک یافہ می آید این مکہ
احکام میکر دو دتہ سلیمانیہ وغیرہ منسوب سلیمان جہان بیکم صاحبہ می خود و ذوق صفاتی محظوظ
سلطنت و ریخا طلبہ علم درس درس عربی و فارسی و اردو و بہندی ناگری و انگریزے از
درسین میکریز و دیک کتب خیا لکر کاری ہم مرتب بودہ ہست دروی بیشتر کتب ہم علم موجود ان
وعلیمین و مدارس کو بقدر قیمت بحث ملک محروسہ مقرر اندریزیر فرمان مقتضیان درس اندرونی
طلابہ علم در میں مال دوبارگرفتہ مشود بکیار علمی ریت بکششیں اتحاد طلبہ می گزند

و بعد سالان تمام امتحان دربروی رئیس منشیو و طلاب علم نزدیک دیده استقداد خود و حسن استحقاق
اعلامی ستاند و مجموع مدیریتی صفت و چهار فروخته دارد این جمله فراخشت عده اند در برای طلب علم
مدیریتی سیماین بند و بست ملاسین من مطاعم لایدیه نیز نموده ایتم تا طلبیه بلاد دور دست اولان کوشرب
فاغع اقبال بوره تحصیل علیه نمایند و بخدمت فضیلت سیده با اوطان هنوز نمود و هر کاری این نزدیکی است
باشد بعد فراغ تحصیل بقدر لیاقت عجده و اهوازی بند و برای تدریس فنصالی نامور تجویز کرد ایم
که هر علم و فن دین و دینوی را خوب تعلیم شایند و در جمع کوت دستیه فنون عقاید و تقدیم به تمامی شیوه
بخارفت است که این کتب پر علم و درس سه موجود باشد مدیریت و کشوریه و زنجیر پوش اطفال الی ادارت میشود
و کتاب تاریخی طلا و نقده از استم کوش و پیچه و چکن لیس کرن و گل کوش و سمه تاره و بخت کلابون
و کنده لیتا رسکه مدنی و کله از زر و زری و دوشال بابی و کفشه سانعی سیکنند و نمان پارچه از کارهای دینی
و جست تعلیم و آموختنیں کارکرده گیران و استاده اان من نزدیک اند و تهم مدیریتگران نیکت بدایش
مدیریت پر افسوس و لسی افسوس مدیر سه و کارگیران طازم اند کار و دی بانی و نوار و قالمیں و چکن
و جرباب و خیاط پاپوش شیمی و مفع مکت طلاقی نقده و خیمه و زدی با اطفال زرینه داری آن خود
و برسائی تمام امتحان آشیایی مصنوعه خود بتریس میدهند لاز غرمه بیع الاخر و مهلا تجهیزی از طبقه جدید
این هر دو مدیر سه نموده لاد ایلان و روزنیه داران را ماهواره اقر کرده شد و تکدهما مرتکب گردید
مطبع سکندری مسوب بقواب سکندری یکم صاحبجه و مژده خلدشین است و زنجیا اشتراحت و قیمت
و خضر و پیایش و هات و غیره کاغذات یاست بطبع میشوند و تهم صحیح و مقابله می پردازد طبع
مسنوب بقواب سلطان جهان یکم صاحبجه و لیعده دیاست است و زنجیا اشتراحت و عالمیه سوکه ملانی
کار خدا طبع مقرر است کاغذهای اسپ بقدر صرف تمام محکمات و غیره و مکاں محکومه ریاست بجه پر
طبع میسازد طبع شاخصهای مسوب بحره سطور است و زنجیا هفتة و اور پرچه عدهه الا خبار
مشتعل بر قلعه لیل و خانه همار و دیار و دفتر و کیت ملخص کوشنهای سر کار انگلیزی این هندستا
و خبر امور راست بجه پال در علایا و برای تبریز میشود و بعضی ضایعه ایلچیه اطاعت شعره و وقصاصه و توکل

و غیره بهم درج میگردند و دیگر کتاب کاملاً تعلیم اطفال می‌باشد از این عجز منقطع شده مشتمل میشود
که بجهات و بینیم خانه بینیم و کاهه که صرف سال تمام کما فی باشد در آن خریده جمع میشود و مکاره میشوند
باغات هر قدر ادق کرد و بایست بجوبال واقع اند میخواهند فقط آن است که پیر اسکنی فی ذوق شد
و از ها رسیده اول آن تعلق میشوند و از بجانب بیچاره و افراد و آب اپاش و غیره عمله زیر حکم او هستند و
تختوهای می‌باشند قوهای درونی اقسام آنکه بندوق و غیره و لوازمیش مثل دروت و سایه های گلوله
و فشنگ های بقایا عده اهل ایالت چیزه اند و آن یا بار و که در قواعد سپاه و شلک توچان و بکار گیری آن
با هنرها میشوند و از اینها از لالا کجی خوشی ریست متعلق به شتر و هاجان و لکتر
و دیگر سان س نظره اورده خیچ که خانه که قانون گرفته شده مقریست ادا کرده و رسیده ایه
مسکوک کنانیه های برند و روپیه و پل سایه سرکاری هم هر قدر که میشوند مسکوک میگردند و مکاره خود
آمنی کل ملک محروسه درینجا داخل و خارج میشود و گنجور و زانچه داخل و خیچ و خاصه هاجان
که خفیه زدن از پرگلات بر کائین شاد می‌آیند و بروی خود از محبران و متصدمیان میزدند
می‌نویساند و جمله ام و صرف پرگلات ثبت کرد و هفتاد و اربیس کار روانه میکند پایان ایل هست
پرچمای و هایند مرقومه و ذوق حسن و قیسم زر تختوهای کل نوکران یاست و غیره جمله اصراف متعلق تخته
مرتب منوده جمع خیچ نوشتند بسیار میگذرد اند مکاره تو شک خا و متمامین مکاره کرم تریں ای سباب
ماستحاج کارخانات مشی فراز خا و فیلنا ذوق طبله و غیره های میساند و در کارخانات میدهد و
پارچه و زیور و دیگر های ورزی است در کار میباشد آنرا از سود اگران گرفته بهلاحظه تریں آورده
ایشایی ای پسندیده خرید میکند قیمتیش میدهد و در بین الطبقه جمع خیچ نوشتند در ذوق حسن و خال
مینهاید هچ چنان سبق در زیر و سی میتمم که اکنکیش اکنکشی و بجوبال و سکه های پرسه نظامت
و سی پیچ هر کاره بودند از بجوبال مر اسلامات سرکار برسه نظمت هر کاره ای بردند و از اینجا بحال
بله هیان میرسانید سالانه چار هزار دو صد هشتاد و هشت و پیه چار آنها پا و بالا در تختوهای داده
از پائز و هم ربیع الاول شاهزاده هجری بنظر فا خاصی عالم در تمام قلم و خوده ظالم متعجب شد

دایل لگزیری کروه مبلغ چهارده هزار و صد هشتاد و پیسالا انتخواه دو صد و بیست و نهاد شده
و شصت و نهاد پیزده نیم آن سالانه خیچ کاغذ و قلم و روشنائی جلد چهارده هزار و هشتاد و هفتاد
و هفتاد و پیزده نیم آن مصروف این علاوه معتبر کرده می‌باشد تفاوت لکن خانه دیگار مردمی
نموده اند و ساجد نوزنان پیش شاهزاده عالمان حاره و بکشان و در مقابر حافظان قرآن
فراش خدام و لکن خانه باورچیان فیک شهادتی و غیره ملازم اند و نهاد صحیح و شام خوردی
چند اقسامی پر زیباقه او می‌باشد که می‌باشد و مسافت بوج انداده می‌شود و جمعی را از متحابان
زنان بیوه سایان خام از زانی پیش و مقدمه سال مدفعه و غلبه فرخنده می‌کند و ایده ای زغره
محمد شاهزاده هجری عومن طمام پخته خوارک نام محبوب مهارت متعبد می‌باشد هر کوکه که
دوچار گردان ریاست چنانی از انداده اینکه اینکه معلم فیضت کسی و نهاد پیغمبر و پیش
چهارده آن اندادی در صوفیان شافت چهارکسر اند قوای قدسیه گمی صاحبہ مدرسه اسلامیه انداد
این تاریخ پیشنهاد بحوالی کلک نواب بطلان جهان گیم صاحب پیغمبر است و این امر معرفت
نواب والادجا ایسرالملک ^{تو اما که} نوی و دیگر شاهزاده کسر اند که قطاع شان بقداده و دلک
زخمده هزار پرشتاد و شش روپیه هشت آن پا بلات سیان سین محمد خان مولود معرفت
بی بی صاحبۃ الہمیہ حکیم شهزاده میخانیه عمار المام صاحب بهاد و مدد هزار ^{مع} عیان
فیض محمد خان اند ^{مع} میان یار محمد خان سعید ^{مع} شیان حامی محمد خان ^{مع} عیان
الا کچند دلک ^{مع} دختر کرکشان ام سعید ^{مع} راجه ام سنگلو عالیه خوشحال انداد
کوئی معمای سعید ^{مع} راجی دوکنور زوجه مردان شاه کوئی معاشر ^{مع} رفعه بخاک سو بخاگ سند
صه امام ^{مع} راجه هفتم بسنگله میم ^{مع} راجه هد عکس همای کوئی معاشر ^{مع} راجه هم سنگ
سیاه است ^{مع} راجه تپا پس سنگله ^{مع} قسم سوم راجه گردان او سلطان کردی زاده از هزار
روپیه راجه گردان و قسم رجایم خیثت ^{مع} بیور غمال و فی جایی دارند که مم انقدر روپیه راجه همی زبان
و این هر و قسم را یک صد پنجاه و هفت قفر بوده اند و علاوه معلم یک لکت کسی و هفت هزار

سد مدت دیگر پیش از نیک پو بالا در جایگزینی ایشان نقص است و این جایگزینات که بین آنها از بیان داده شد رعایت چند و جهودان ملحوظ است اول به سه جایگزین از این آن بوجسته تفاوت دارد این رایست آدم اخوان یا است ابو جبر اوی پیاست تصور اینکاران خیز خواهد رسید و حسن خدمات چهار مردم جایگزین از این قدری از که قبل از زمانه حکومت ما او محمس حکام ارضی جایگزین از پیغمبر مسلمان و فقرالجود اند ششمین بجز این علم بسبب آنکه مصدی خیر خواهی در فاقه شده اند هر چند پیش از ای مکان لام محصل قلمرو خود را میباشد مگر برای صرف خاص نوشی جدلاً از اقطاع از کشور خود ممید از دنیا مقداری زیاد بینیلماں اما زمینی ستاند و ذوقش علمی و میباشد و عدم تحریر این تاریخ در پیچه اخبار شیر اکبر و عزیزه ملا خطه در سامانه که فی زمان اش ایمان و لایت برای صرف ذات اینقدر ایمان میکند شناوه رعنی چاره لام شناوه هرگز مشهد صفت داشت و پیش از آن سلطان وهم داده لام مبتدا و دسه هر ارسه صد سی و سه و پیچ آن شاه افغان هشت لام شصت پیش هزار و شصت و شش پیچ و هزار و آن هشت پانی شاهزاده هرگز ملایا شش لام شصت و شش هزار و شصده روپیه و هزار و آن هشت پانی هزار و پیش شیا یک لام شاه اهلی چار لام شاه اهلکند و هندیک لام شاه اهل امر که چهار هزار و کیمیمه شصت و شش روپیه شاه اچین سه لام شاه پیچ یک لام شاه اهل امر که چهار هزار و کیمیمه و شصت و شش روپیه و هزار و آن هشت پانی همین بنوال درین ریاست نیست از زمان قدیم مصارف روسای سابق و حال بقدر ضرورت از خالصه ریاست بعد اگاه از آن مگرسن از آن خواسته داده فضیلی تیول خود شامل خاصه منود مر و مصدی هزار و پیچ نقوس الام برای صرف خاص از خزینه ریاست گرفتن مقرر کرد و در جایگزینه بست پیچ هزار و پیه هفتاد از بیان دارد این فصل تدبیر حسب الامر صاحب پوچک اجنبی همان لام مخدوشه بجهات ایجاد این فصل آمده نقشه اش این است

و خانه شماری و مردم شماری سیور غمال نواب قدسیه نگیر حسب تحریر ذقر ایشان این تفصیل

تعزیه دادخانه	مردم شماری ملک
میتوانند	میتوانند
طلیل	مردم
نماین	نماین
خان	خان
دستور	دستور
ریاست	ریاست
بدهی	بدهی

و پیمان شاهزاده هرچی که مطابق حکم امتمان محکمه فوجداری خانه شماری و مردم شماری بجهوپاون بود
میتوانند نفر شناسی کار ملک را در عین حکومت این عاجزه هشت هزار چهارصد نجاهه و شش
آدم از شمار اول نیاده برآمدند و گمان میروند و گلک محدود ملک محروسه پیشنهاد نمایند از اول بوجود آمده با
خانه سکان بجهوپاول شنیده هنند و دینه سلما نداز قوم های شریعت هند و اوان کل بیت و بقا ایان
و قدری بر هنمان و راجحه تائید و از سلما ایان این شهر شیرش رفاقت افغان و برخی شیخ مشن خانه ایان
تاضیح حملی میشون فضل است و چند خانه ای سادات اند از این میان دو و مان سید حصوم بن سید بن
مرحوم است که بنام هر زادگان من شهر اند و قوم بپهنه که تجارت پیش از زیاده از حد خانه آباد است

فصل ششم و زدگر ساحت ملک بجهوپاول و شرح پرگنت و حال قصبات و قلعه و پیدایش غله و فواكه و اشیاء ملکی

میتوانند اگر زیزی زمین یا است بجهوپاول شش هزار هفت قصد و شصت هزار میل کسر
بوده است و درین سال که صاحبان عالیشان بهادر دولت نگیر میشون و پهنه ایشان غازیه
نشاند انتقامی حائل این در شرمنه تباری شیخ بر قم خواه کارهای دارم خانه شنین این ملک را برگزسته
و سی پرگن باین تفصیل تقتیم کرد و بودند

حصه اول موسوم ب نظامت ضمیع جنوب بیشتر پرگنت

چیخ‌پا نمر	بهرونه	مروان پور	باشی که تحسید است
اووی پوره	چوکی لزمه که تحسید است تاک تحسید است و مفاظ در چند پوره می‌ماید	بیشتر پیش	و قصبه‌ی محلی می‌ماید
حصنه دوم موسوم بـ ظام میـ شرق و از ده گـ نـ سـ			
جیخ‌حصاری	دیوری	سـ دـ اـ فـ اـ	بـ مـ وـ رـ
مشـلـ پـورـ	راـیـسـینـ	دـ اـ فـ عـنـیـ پـرـشـهـ کـلـ اـ وـ اـ مـ اـ کـلـ اـ	گـ لـ
سـیـوـانـسـ	غـیرـتـ لـجـ	اـبـاـپـانـیـ	پـیـکـلـهـوـنـ
حـصـنـهـ دـوـمـ مـوـسـوـمـ بـ ظـامـ مـیـ خـرـبـ هـ پـرـكـنـهـ سـتـ			
دوـوـوـکـهـ تـحـسـیـلـ اـشـ	مـیـبـیـ پـورـهـ	نـظـیـرـ آـبـادـ	بـیـزـیـهـ
درـگـلـهـ مـیـاـتـشـ	سـیـهـورـهـ	دـوـرـآـهـهـ	آـشـهـهـ
چـاـورـ	اـچـاـورـ		
چـونـ بـسـبـ بـ خـرـدـ بـ دـوـدـ دـوـنـ بـعـضـ پـرـگـنـاتـ مـوـاجـبـ عـالـاشـ کـمـ بـوـدـ اـ غـرـةـ مـاـ وـ مـوـحـمـ			
بـهـرـونـهـ شـاـلـ مـرـدانـ پـوـرـقـوـکـ لـهـ مـعـرـوـفـ بـپـرـگـنـهـ چـنـدـ پـورـهـ شـاـلـ پـرـکـنـهـ تـالـ نـامـ زـوـ			
بـحـالـ کـلـیـاـ کـھـیـطـرـیـ جـیـخـهـارـیـ شـاـلـ دـیـورـیـ سـلـوـانـیـ شـاـلـ بـمـوـرـیـ تـحـلـیـوـشـاـلـ زـیـنـ			
وـیـوـانـ لـجـ شـاـلـ اـمـ اـوـلـجـ دـوـوـشـاـلـ مـیـبـیـ پـورـهـ نـظـیـرـ آـبـادـ شـاـلـ بـیـشـکـلـ شـاـلـ مـیـنـ وـوـ			
نمـوـدـهـ سـجـدـهـ پـرـگـنـهـ رـاـ دـرـ پـرـگـنـهـ مـقـرـرـ کـرـهـ شـدـ وـ دـرـخـواـهـ تـحـسـیـلـ اـرـانـ اـفـرـیـشـ عـالـ مـدـیـعـتـهـ اـزـ			
پـنـجـاـرـهـ عـیـهـ مـاـنـوـاتـاـ هـفـتـاـ وـ پـنـجـ وـ بـیـخـ وـ بـیـخـواـهـ قـارـادـهـ شـدـ وـ دـرـمـحـالـاتـ دـخـلـیـ تـحـانـ دـوـانـ بـدـ			
ماـنـدـ وـ بـرـبـیـتـ دـیـکـ پـرـگـنـهـ وـسـهـ نـظـامـ نـظـمـ مـلـاـکـ دـرـسـتـ شـتـ وـ حـالـ قـصـبـاتـ وـ قـلـاعـ			
وـپـیـالـیـشـ غـلـهـ وـمـیـوـجـاتـ وـغـیرـهـ جـنـسـ تـجـارـتـ اـینـ سـتـ کـوـدـهـلـعـ جـنـوـبـ بـهـشتـ قـصـبـ			

دشت پاگنه قدر به دو تکعه و شش شصده میزه و مونفع است بگان مر و نجفه و نیمه و در بخش
بندی شاشی و موگل و باخ و کنجی و سیلی و رسی و قماده و کوده و کشکی و کرسته و
دو قلن زر و حسب اینه مینه و موب عمارت ساج ساگون هر دل شیشم بتوس کیم و دین خلاب پایا
میشود چه میباشد نیز رجھوپال بفاصله سی و دیو کوهه لوب یا میزند هست و جانب نیک و دیا
پاگنه هر ده عقل انگریزیست به عباره بعض جا پایا ب بعض جا غرفت که بر شتی عبور شیوه و آب
این دیرا بایرا آب گنان خوشگلو را ماقدری و زی خشم و گران باره در و روی اقسام اما هی و هنگ
بسیار از طرف خاور جانب نیترسیلان و در کیش هند و دان دران هنچ شستن بوج بجز بکان
حوالی قصبه حوا و کوهه و دران شیر و گوزن و گام کوهی و غزال و غیره اینه و درین جمل
دشت که کلیه این تو بان و تا قین غیره اگنه م و خوب و غیره می کانه و نزرت نوشکن و نیزه
کمتر زیعت می خانید و ختنای حربه همنه که بندی حرق و بخی میگویند و اشجار پلاس می بتوس
دشت بشتر است دین آباد چه دو صد و بسته نخاد شمرده آمد و بخی مکان سکاریه
وروی تحدیده ای و تجاهه و اسیا شد ماگن رها یا خام سفار پوش است و دیگنا نگاتر شان
همیبا شند که ران رنگ سیاه که دیبعن لاهور های دیرایی شد بای فته میشود بشتر هسته
صیفو و شند بکسر و ته سه صد و بسته بس خانه قدر آبادی با است و سواوش نه بیا
و چپ پست دشت انگیزه تصالش که امار خادم هست و گردش کوهه و بامون است
و دیچاهه منج دهات متعلق این پرکنه زیعت هر گونه میشود اما نزرت و داقین آن چنانی کافیست
ذکار است میشکریم کتر است و از اجناس هر چه دهات روایج دارد بهم میسد از دیگن پنجه
حایک و دیچا سکوت میداند نهایی دویه که قسمی زفرش همچو شطرنجی میباشد منه
قصبه دیدان واقع است گلزیش زین پست بلند و در حوالی آن چند چاهه و اشجار نه
و غیره هستند و رجھوپال بست و بخت کروه فاصله ارد و کشاورزیان که در سواکش چاه
میکنند در چند سال خراب میشود چه اکثر زین گیک میزست و تمام زین قصبه باری و از

آغاز است اند بجزی این محل شامل مردان پوکرده شده و آن پورصه هشتاد و پنج ناندو دست
بمشار آمده سواوش و حشمت افزون قابلش دیایی زرباگ است دیایا پایانی بیت شرق است از
ستگان میگذرند و فرزند کش کرده و کوهه و دشت است و در هفتاد و هفتینین پرگنه زرعت
سوانح شیکر و افیون هم بیشوده و تیغه دخت لکه که که ازان که ساخته بیشود بسیار است و
بعینه منتهی که آنها هند و آن و تر بزرگ گویند کلان و شیرین در گیگ و دخانه زربا با فراط می روین
قلعه کشور دار صلح جنوبی با ای کوهه است سواوش مولناک و آب و هوا ایش فاسد کیا بر فراز
قلعه میانگونه که بزرگ شکم بیشود و عمارت که نهاد شکم شرپوئی که رای مصن لقوه و
ام اصعبیان سو و مند است بسیار سرمه و مردم آنجام گیوینه که دخالت خدا اول که ازان طلا
ساخته بیشود در کوهه این قلعه است شکاش نرم نگاش بیزیری است و بیچض شکما جو هرسیا هم
ویده شد و اینهمین سنگها تمام گنجانه بجهنی است و درین قلعه است پنج حوض و پهار آنگه زند و رست
و دخالت المذاهب قبریست پنج گز و چهار ده گره دراز و چهار گز عرض سکنه آن خجا
سیگونه کلاین گویی موسی و نیست و درین قلعه کاخی است بزرگ تام شکسته اند کاده کشته
را جهای نهاده گذشتہ ناشی با دل محل و سجاست بسیار عمدہ و سنگین غالباً بنا گردیده
با دشمنان سلف باشد و نزدیکی آن مکانی بوده است بر ساخت لدار بسیار خوش قطع مردم
نامش عطر و آن میگویند وزیر قلعه غایبیست که درین آن از سنگ ایک ساخته اند با مردوش
پلی گذشتند و می آب بسیار سرد و شیرین است و آزاداً محمد حبیر میگویند: و که دایم فصل اند
کیمی از از ایل مکتیم که رفاه ایش هر چه دو مرد که ایش همچیز ساخته اند از قصیل مورچه تهییان نیم کرو
باشد و اندرونش رعایا میباشدند و آنکه بردا واقع و حصار سویی که ایوب و بر و بیش کلان و
مستحکم اند و هم قلعه گنواران ایان هر دست و اندرونش با دل محل فحیاض است و در کوهه است
این قلعه ایک عده طیا بیشود و با دیه های بسیار است مخلله آن چار و اوی نامور نهاده آنکه محوه
چیزی که کوهه میگردیل و ایل و ایلی و زرباگی این قلعه جیا بلند و شوار گذار و بوته ذغال بسیار بند

پنجمین
بیان

و قوم گونه دران و شت میباشد و چوب عمارت از عین واوی بجوابل میروند و زندگی فتلده
زیر کوه گردیده است که از آنجا علاقه بقلعه بوده است ساکنان آنجا هاشش شرقی میباشد
و میگویند که کسی از پادشاهان قلعه را حاصله کرده بود و برای فتح فی رسیده خال و شاگ کیله شرمنه
و اوه این دیده بلند کرده از فرازش تپ زده قلعه هفتاخو نهاده بجوابل نوزده
کرده است و درین شت بین این قلعه این خوشگاه بلند نوا و کلان پدایی شود و زیر کوه
دو باغ است نام کی یه باغ و دیگر فرضی باغ که دران داشتند گمین بسیار خوب است حسنه این قصبه
بر ساحل دریای نزد باقی است زمین نزدیک ساحل پست بلند و جانب شمال همچو افضل لعنه
و بین آنجا بهتر میشون عیشگاهی موضع تپه قصبه بازی بود چون بازی در تپ نوا پدریمه کیم
شامل است ما در مغلدشین این گزند را پرگه قرار داد و تپه رام گذه از پرگه رچو کی گذم
و تپه ژوبی پرگه بازی در چلخی داخل گرد کیم و یک موضع این پرگه شمرده میشود این قصبه
از بجوابل بست و شش کرده فاصله دار آبادیش متوسط بشماره صد و بیانده خاک است
و در نواح آن باغات انبه بسیار و جانب شرق و غرب شمال ازو فور زرع است سیزده زمینه
پنجه و ندان اینجا جامد و از چرمی نیک می دوزند و دفعی پوره از بجوابل حمل و دو کرده
آبادیش بقدر ششصد خانه شنیکار این این قصبه همانسانی نیکوون بر پارچه خوب بینند و پیش
هم سهتر ساخته میشود گردش چند باغ انبه و دیگر شجار توج و چنار و مولسری و کلید و چن
و غیره نیز هستند زینش جانب غرب و شمال مطلع و هموار و جانب جنوب میزد و علی
یک مناسک که چهار صد تن باشد نشیب فراز دار و همت مشرق همکی زمین آباد است و در جوانی
این مقابله اینون هم کاشته میشود و سیر ال نارش خوش می شماید و هشتاد و هفت موضع
درین پرگه بشماری آید چو کی گذه این قلعه بر فراز قله کوه است در ضلع جنوب گرد
جنگل است و در وی جانوران درند و ماقول المحم بسیار آب و بیوایش هبتو رو و کاخ
عمارت کهنه شنگین و خوش منظر شکش سیاه رنگ رعایا هند و مسلمان متوسط احوال

و درین قاعیچه شاگرد وکیل خدیر بمحجوج تملکی نام است از این جمله کیم خان لکه کلان سخنخواه و شفشا
زینه دار پرآب شیرین است و درین زینهای با برگایت ساخته اند که ازان زیر شانکه میز و مذاب
تغذیه شرمن و خود شکلدار و سرد و چوچه بر قاعده کامکهای آباد و حاره ای و کیل دای
بهمه وجهه درست که آب دران دوازده ماه بکثیر میماند و فاصله این قلعه از برجوایل
بسیت پنج کروه چند پوره از برجوایل بفاصله بیست کروه بقد رسصد خانه دیدند
آباد و زینیش جبن فضل پنج زیاده پیدا میشود خانه سرکاری مسکن تعمیلدار و توانه دار
خوشنا و کیان غیر سرکاری و سه باغ رعایا جمله چاباغ پر فضای بمقابل قصبه کوه و صحرایت
سوا داشت و کچرسته نهندان و حشت افزای جانب مشرق زین کم و ماہی پشت سرت مقابل
زره عت و جانب شمال زمین قابل و مکن اندازه بسیار و زیر جان چینه قابل زر عیشیت
و جانب هرب زین کم است اما قابل و متروع و قدری ممکن اندازه و جلد و دهات این پرکن
چشتاد و هشت ندو و دیگر اخراج اول جزیب بهتر میاند و مفروشند و آغاز زده ای هجری
این محل شامل محال معمول سکلیا کھیلی مونده شد کلایا کھیلی از برجوایل زده کروه
 محل قیام ناطم جنوب بست مکان محکم نظم است و محال و توانه و سعی و میوب کرد و نواح آن
کوه و صحرایت جانب شمال ایگیر سخته و دو باغ انبه و سمت شرق نیزه دیگر کل ندو و کل جز
پارش من اان آب بیناند و افیون و دیشکه جبن اعلی پیدا نمیشود و مثالی و گندم رسایست و شے
از بسیج در انجا پیدا میشود که نهش با تها سول است خورشید در سرمه برا آبادیش متوجه
سد صده و پچاه خانه و این قصبه حایی نشست عامل پرگشته نکلو زرودش
در خالصه و علاوه ازین دیگر یک مصادر قدسیه شامل و دجل حستند و وجد تسمیه خیان
بدرایفت آمد که در زمان پاسافری کی از اجهمای نامی فرماده مالوه بر جهای آب جبال و دشت
میان دکوهه که از برجوایل بفاصله برشت کروه باشد سه شانین بزرگ برشت که قدری
هنوز موجود است نهسته و چند سال آب بیان فراهم شد و ایگیر کلان در دور چند فرش

پدریدار آمد و بمناسبت شاه پسرزاده خان فوج سازه را می‌مالوه که بلده همچنان آباد آباد کرده است
و رسنه بهشت خدمه دیک هجری قریب شهر ایران دھار نجفگاه خوشیش کوهه ماند و در امکان قلب
بسوار گذاشت پر فضای خوشگل ب و هوا یافته در عرض سه سال قلعه غایت استوار و اندوش
شهر کلان در دریچند کروه بنانهاده و سومین بشادی آباد مند و کرد که فی زمانا در عجمد ای
راجه و دهار قوم ردار و در این خراب بجهل مدین کسری دستاخن فارس عجمگاه ارباب بصیرت
واز لاحظه جامع مسجد و گنبد همچنان قصرل کلینه و جبار محل و همچا باولی و عینه عمارت عالیه
بمشترکیت پاشیده یا فتنه شد و که قمی معموری این شهر قابل بخواهد بود سند که در اینقدر
برآمدن آب شبکت چرگاه آب بدرفت زین پدید آمد که مهاده می آبادند و آن خطه
پرگره نهال هوسوم که زید گنده هم بسیار عده کاشرت درین تو مان گاشته میشود و چنانکه باز نیز
و دیسوم باران کل ولای فراوان سیگر و ده و پامی حسپه بحدی که از بعض خاک سوار و پیاده
گذشتند نمیتوانند قریب بندند که در قریب کجوح پور تجناه نزدیک عمارت کهنه قدری افتاده
هنوز موجود است چهار سقوف اندر و عن پیر کله هر کیم دوازده کل زبانه پنج نیم لز مرد و زن از
کیم کا شرکت و ساخت و دو سلطان قوام شکل صاف و شفاف مدور و گرد و هفت شو
پس و سکر و سیزده کره بلند منصوب و درین دیر بخطه سنگی ساخته منقول که بنای هند درست
که با جیت و اختنام و ساخت بسیار که بین نوین فرسینه چرگردید و همراه چهره سری سه پایه
قوم متحانی است این حدا دیو احیت دوچون نمود و ازین کتاب پی برده می آید که این سند که نصیه
غالب این اجخواه بوده و اعتماد علم بالصواب بحریلی قصبه میدانی است و وزیر نیشن اینجا
فضلین بترمیدای میشود و از بجهل پائل صفت و هفت میل بینی سی و سه و نیم کروه فاصله
دار و مقدار سه صد و نیتیست و یک خانه آبادی است تو محبیها دینجا جامع چشت رنگ میزد
و پارچه کهار و نیز بسیار با فته میشود و دوش چند باغ انبه و افع باین و جه سوا دش و پر و نیش
قصبه تمام بارانی بسیز هموار و درز وضع سکلو اژه پرگنه قصبه بطری را لایی گلت دریایی زیدا

در همه یاه و دی یاه و فرودی میادمای هنود میشود هزارها مردم زدن از اطراف فراهمی آید
وسود اگرلان هرگونه کارا اور دیگر خوشند و غناد و هشت موضع دین رگهنه هستند و هشت
آخر پزه که مردم آنجا هاش نیوک گویند در بریلی الطیف و شیرین میگردند و در ضلع شرق
دوازده قصبه و دوازده پرگهنه قدرم و یک قلعه ای و هنضد و حمل و سمه وضع عینی تجارت
اقسام اعلی و غیره بمحب ضاع جنوب بهم میرسد مگر تماکو از هر دفعه دین علاوه بر هر چیز
میباشد و در هشت و رای تکرار چنانی و سایع و دیگر دجاج دشتی و دریج و فنا
بسیارست بجهت چهاری از بحولان پشتا و میل لعی چهل کروه واقع است آبادی و میتوط
بعد صد خانه کروه و در نواحی با غات آبند و جانب شرق زین زیاده و جانب شمال کتر
وزمین طرف هنرست سوی و سمت جنوب کروه و درین زمین نصل خرین کتر و بین بشیر مشغله
و یک چاه و آگیر و قصبه و جوی بر کاربر سرحد قصبه واقع و شادره های این پرگهنه هشت
موضع کایم بپنان در انجا چکم همیری بافند و از آغاز شاهه هجری این محل شامل محل
دیوری کرده شد و دیوری از بحولان پنچ کروه مایین کووه اه بگهه و جوی و نیا
ابقدر هفتند و سی و سه خانه آباد است مکان چهاری و جویی چو دهی از همه کانات
آنچه بتر و حکایش با غات بسیار پنچ آگیر که در سه آگیر دوازده ها آب بیاند و در خوش
میگرد سوا داش خلی و چپنه میش جانب شرق و جنوب سطه و سمت شمال و مغرب
زمین هر روع و بیش ممکن از راهه فضل بین نسبت پنجه لعن زیاده و خوب بشیوه و شیرین
پیدامیگرد و مجانب شمال کناره آگیر بر کیمه برگ پان بسیار و جانب شمال پلندی کووه
نشان عمارات کهنه و ضمیل قلعه موجود و پنجاه و هشت موضع در پرگهنه شمرده می آید و هنرا
درین قصبه سر دیه آباد میازند سکلوانی سی و هشت کروه از بحولان است و بقدر
هنضد خانه دری آباد و عدد دهات این پرگهنه کمی صد و بیست و پنچ مکان چهاری تھان
و تفصیل و تجاوزه مهاجران از همه عمارت های قصبه بهتر هر چند زمینش پست و بست.

واز جانی بوره و با دیه محقق است لیکن سید بی سمعت آبادانی سوادش را بچسبان از آغاز هست^{۱۰}
این محل در مسحوری داخل کرده شد مسحوری بسافت شست و سهیل از بجهولی است
دونیه صد خانه آبا و سوادش دلکش او اب و برو ایش نشاط افزای در وی یک مکان سرگاری کان
وچشم و لیکیانه درست بخش نام و موتی چاه کابش سکو خوشگوار است بازار نو و مهانه ارا جامع
مع چاه پنهانه و بپرس و باقی اماکن رعایا خانم سفال پوش و گرد پوش چند باغ مشتمله اش خارج و امر و د
و موزون از بخ و لمیون و حکومه و اناه و کل سخ و مکن نهضن فخر و دیک قصبه جویی کو حکم ایان پنهانه
تمیز کشت ایهای بقولات خشک و افیون درست و پنیر و کنجد و کرم بسیار و دریش
جن فسلین خوب بیر و پید و دین پر گنه چهل نز فرقه بحسابی آید محظیه فرآصل ایش از بجهولی
چهل هفت میل است که با دیش بسیار کم کاصیده پنهان خانه و تعداد های پر گنه هشت شسته
آن شکسته و بینه در وی چاه پنهانه و مکان توانه و تضمیں سوادش و حاشت مانگیز و کردش کوه
وابدیه و بجهه بسیار فرمینش ناقص از هسته هنر هجری این محل و هنل محل ایین کرده شد
را رسیدن از بجهولی سیزده کرده آبادیش بقدمه شصده خانه مکان کچری افراحت و توانه
و تضمیں و بیوت پیرزادگان و چیلیهای نوایان سابق و بعض متقدیان قوم کا یست کننده باقی
سفال پوش و خام بیشتر شرف از ایال اسلام و متقدیان و مهاجان درین قصبه میباشدند سواد
و بچسب و نواحش چند باغ و چاه و دای بسیار است توصلش آیه است که اورای یکی من میگویند و در
تابستان خشک شیوده در اراضی این قصبه فصل بیان بشیر و فضل خرین کتر میگرد و درین پیش از
این قصبه که طلاقت و در بعض حکمای زمین چاهی بقولات و افیون هم میکاند و این قصبه دهن
کو و پندرگ که بالا ایش قلعه نباشد بعده کاصیده و هفت موضع درین پر گنه شمرده میشود و بیر و قصبه
مقبره میرفتح الدین است که از زمرة ایل نهد بود و گویند که با خواجه معین الدین پیشی تراست ایل و انتک
قلعه را رسیدن سرکوه سر نفک کشیده از قلعه نامی هنده است عمارت عالی شکسته و کنه
و ثابت درست و در کرت بیشتر بازخ فرشته و غیره که از لاحظه مگذر است فکار قلعه جا بهایم

گمگنیافت نشد که بهش که بود قیاساً میتوان گفت که درین دن پیشان کدامها اچه را ایین نام میخواهند این قلمه باشد که در هند و آن رتن سین و بحیم سین و امثال این اسمایا فرستادیم و بنجاط رسید که شخصیت زیاده از بعدت چهارصد سال این قلعه در تصرف اهل اسلام آمد و پوزیریا که در کتابه مدرسه غافم الملک واقع قلعه تاریخ نبای مدرسه درسته هشتاد پیغمبری کند است باز از خواست ایام بقیه هند و آن فت بار و گیر بقول محمد قاسم فرشته ایمه صد و پنجاه سال است (از این آمد پلخانیا میان فرشته این است که در حمله به جرجی سلطان بهادر گجراتی شنید که دلاور ای پیشوی سلمانی پور بیهی ایسین بسیار عورات سلمانی اجباراً مستrophic است سلطان همان را گرفت بر زمین فرض شد که عورات سلمانی از ذل کفر و خواری عبودیت خلاص ساخته او را تا اذیت شنایم است و چشم جادی الاولی سال نیز بوسلطان بهادر قریب بمندو نظر آن بعلیه نزول کرد بجهوت پسر سلمانی که همراه بود بعض سانید که اگر بندره خست او بین پدر خود را بگذرانیم سلطان بیارم سلطان خست او سلمانی پسر خود را او بین گذاشت بلاد است پیوست سلطان و قلعه دهار رسیده سلمانی را قید کرد و عاد الملک ابر سر بجهوت باوجین خست کرد و خود بجهیله سیده دشنه که بجهوت خبر گرفتاری پدر و تعین شدن لشکر پسر خود شنیده بجهت طلب مکان پیشوی رفت و کھمن برادر سلمانی قلعه را ایین را استوار ساخته مستعد معکره آرانی است سلطان علیل فیروزی کو فتحه در ایین باگاه بر اثر است و هنوز اراده نیمده بود که راجپیان چنگوایان از قلعه فرو دادند سلطان بهادر بامدد و دی چند تا شه دو سکه ای از کمر و نیم ساخته درین اثنا سپاه گجرات رسیده دهار از گفار پراور و ند پور بیهی گریخته پناه گفعته برند سلطان حصار را مکرراً وارد میان گرفت و رویی خان هیرا تش بضریب تقویت دو برج قلعه و چند گز دیوار را از پانجه است سلمانی احوال دریافت پیغام کرد که این بند میخواهد که بشروع اسلام مشرف گرد و بعد از آن اگر خست یا بد بالا رفتة قلعه را خالی ساخته باشیای دولت سپار و سلطان کصنور خود طلب باشته کلمه تو حیدر بروی عرض کرد

و خواه خود بزیر قاعده بر دستورهایی برآورد خود را طلب نموده کفت که منع فرقه اسلام در آمد و ممانعت از علویه است مرا از ارتبا علی خواه بر سانید لایق آنکه قاعده اسلامی ملازمان نموده و مقتضی شاه بگشند که همن خصیه باشد کفت که بجهوت پر نارا را به پسر پادشاه بگش ممکن است که از کارهای بزرگتر که پندروزه گیرد گرفتگی توافق شود سلامه‌ی بسلطان گفت ام تو مملت باشد فرو ابعاد ز دیپاس برآدم قاعده عالی خواه بر سلطان به باور پذیری فوت چون از مسیح و ساعتی که شاه سلامه‌ی را مجتمدان پیروزی کیق قاعده فرستاد سلامه‌ی نزدیک برج اتفاقاً رفت و با او از بنی گفت که ای راجه‌پان غافل خذلته که سلطان به باور این را داده شهار خواه بگشت و پیغامش آن بود که بجهات مستعد کنید که همن فهمید و پذیر نداش سلامه‌ی بگشت که همن تنفس کنم قلعه کوشید و پسر کوچک سلامه‌ی را وقت شب با دو هزار پسر بیهی طلاط طلاط بجهوت و این نیست پسر سلامه‌ی یزدان رفت و بعده مشاهی دو چار شد و طرح جنگ اذاخت سپاه گجرات و آن تردد نموده بسیار راجه‌پان اشتبه و سرپر سلامه‌ی را با سرپاچه‌پان و برهی شاه آورده سلطان سلامه‌ی را ببران الملک پرسید که در قلعه شادی آماده‌ند و محصور دارند و دین اثنا خبر رسید که بجهوت رانما ای همراه گرفته بکمچ متواتر از نیز پوری آی سلطان فی المفویزان خشم فاروقی فرمایز وای بر پنور و عقاو الملک را تادی یک‌نهاد حضرت من و چون پرسید و سردار چند منزل رفته شنیدند که پوران که اونیز سلامه‌ی بود برلان پیوست و رانما قریب رسیده‌است این خبر رشایه نوشته سلطان به او بسیل طغوار یک شب و فرنگشاو کرد و مالوه طلبی نموده باشکار می‌شود رانجبر و رو سلطان در یافته فرار نموده چه توڑ آمد شاه نادیب او را بسال فیکر جو الین نمود خود بقلعه رایسین آمده محاصره را تاک ساخت و آخوندیان سال نمکو لکه همن از گلک مایوس گشته عرضه شد نمود که اگر انجتاب سلامه‌ی در خصوصیه عفو جراحت او فرمانید قاعده اسلامی ملازمان می‌نمایم شاه ملت می‌باشد این ایجاد نموده سلامه‌ی از منه و بکفی طلب کرد که همن راجه‌پان را با هم و عیال از قلعه فرو آورد و بعد از عرض شاه نیست

که چند صد کیلومتر متعلق ببلهاری پور بیهی است در این درگاه اینی ما و بجهت این اتصال آن در این دهستان کوچک است که عیال خود را فربدا و در شاه ملک علی شیراهمراه وی ساخته اند این دهستان کوچک است که عیال خود را جو هر ساخته بسوز و جنگل کرد و بعده سلمانی علی بن سهل از چنان قدر تراویث در این راه باز هستند زدن پری چوچه کرد و بسوخت و خود و کھمن و دیگر خوشیان خبر اور نه که مجموع صد نفر باشند سلاح کرفته از خانه برآمدند و پاره پایاد باشی سلمانان که همراه علی شیر بودند بجنگ شغول شدند بخبر پاره و در سید سپاه گجرات جلویی را اقلاع آمده بهمراه اکشت خان داشتند و درین مان اخچه همیست قلعه با قیست و بلطفه داده اند و نهشته فی آیدی شیر قلعه است که مذکور درین قلعه را ز دست میگشت کلان سمت شمال و سه جانب غرب و و طرف جنوبی کیک آنزو غرب و سرت و سیزده برج اند سه سرت مشرق پنج جانب شمال و سه جانب غرب در احاطه از کشت صفت پنج مکان بیست پنج شکسته و پیل ثابت از این جمله مسجدیست عالیشان بر محراب در دریانی وی که تپه بخط ثناش و لطم فارسی بثبت است و در سه ایام شرکه از الگان و سه قصر نادر العصر که مردم را سین اسمایش عطرد این با دول تحمل و محل اجره و هنر سرکوبند و چهار آنگیزه که نامهایش ڈوره و ڈوری و مد اگن و ساگر زبان زوست و حیل و میشته تانکه آنکه اک درین قلعه واقع است و دو سه چاه بخطه هندی و دو سه جا بفارسی کتابها دار اماکن کشته این قلعه منقوص از این جمله بر یک در جانب شرق این عبارت نقش است مرت عمارت^۱ کنگرهای قلعه را سین در عمل او نگاشت ییب عالمگیر پادشاه نهانی با تجارت خواهی با قوت حاکم و شیخ بهما والدین محمد امین حاجی محمد اشرف و افروپایی تحولیدار و حکومت محمد منصور شزادی محمد عابد خان در این از تاریخ یکم شهریور اخیر سنه جلویی نهایت نزدیک شعبان سنه مرت شد و در صحرا کوه این قلعه اشباح استیا پکل که آنرا اشرافیه هم میگویند بسیار و بغاایت شیرین و کلان و خوش نوائمه میباشد و در این ایام شکنها را کلان و بسیار بسیار

و اینگیمین با فراز این سیگر دو قاتم رشت آثار میکن و پیش بست می‌آید و گاهی بوج کمی پیش
چار و پنج آثار حاصل می‌شود و لیوان نجف از بجهان پال شش کروه صد و چهار ده خانه در رو
آب بجهان و نجف موضع دین پر گزند محسوب سبق این علاقه نامن کرده که کافن معروف بود پیش
قریبین کور و سیو گپال نواب قدیمه سیگم است این رو و دیوان نجف جایی تحسیله ار و تحانه داد
مقرب شد و پر گزند بدویان نجف نامزد گشت جنوبی شمال و می کوه است و طرف خربزین فرس روز
پیش ایش فضله ای وسط و از آغاز شده بجزیری این محل دلمه و کوه نشان نشده امر و کج
تام اصلی و می رام گله است سبق اداره مملکت شیخین ده بکیر نواب نظیر الدواد دار و دار
بابقی محمد خان بهادر مر حوم داده بود او شان امر او نجف نامیدند از بجهان پشت کروه ابادی
نهاد و سه خانه قلعه ای اجنال و بجانب مشرق و جنوبی کفر زمین هموار و همکشت از
اما غله خزین کتر و اجنب ای سبع بیشتر مد پیشود هر شتاد پنج ده دین پر گزند شمرده می‌آید
سیمیوالنس جانب شمال و می زین سپید و اکثر هموار و طرف جنوبی بست مشرق باعث
داندک زراعت و بست مغرب بجهانی مینار و ای سبیش سبع و خزین متوسطاً فاصله
از بجهان پایی دو کرد و آبادیش سکیز ار و صد و پنجاه خانه در تمام پر گزند صد و هشتاد و قرق
و از عمارت کهنه قلعه این قصبه ایش کل است که بکویی از دو حصه ار و میکنند از جزو ایک
و برهه هپار کوش ایش چارچو و بایش بلند پخته سه منزله و درون این احاطه و چاه پخته و بائی
مکانات کهنه و اقماره و خانه نوتیمیر که دلیان قلعه دار و حصیله ار و تحانه دار میباشد بجهان
درست دو دیوار حصه ار و مخام از جایا فو رخیته و خندق ایش از دو طرف پخته و از دو طرف
خام و این قلعه دو دره ار و یکی جانب شمال بکوش مشرق پخته و از کمنکی شکسته دو مجام
جنوب بمال بکوش مغرب پخته و بحال خوش قائم و بدر دو حصه ایش لکته مقوم است اما
کما خده خواهد نمیشود و اکثر حروف و می از کمنکی ای و رخیته از دو دین قصبه هفتاد و یکی جایه
و دوازده مندر و شانزده باغ از دیگری شکسته ایش از بجهان پال بفاصله سی کروه و اقع جنوب و

مشرق و شمال می‌زدعت مشود و سمت معزز بدب اقبال آن کجوي هنزا رعهت نیست پیش
بیع نیاده و خریف که است دین پر کشته است و شش دفعه آندا ذخیره و موضع ملائم کان
آهنست و کامدانی قصبه و صد و لوز و پنج خانه و رسادش شش چاه و هفت بانه
آنباپانی از جهان می‌بیست کروه آبادیش متوجه و صد و لوز و شش خانه و هشتاد و هفت
دین توان شمرده می‌آیند خانه آن در عرض جهان معدن آهنست و حوالی این قصبه تمام
دشت و قلاع انجابسیا مرصد طبله و دار و سرمه از هجری زمانه غدر بسبب بغاوت و زید ای از دار
آنچه افتش خود خان و عامل محمد خان پسران و احمد محمد خان بن سفرزاد محمد خان منذر
وسما کروه شد پکھلوان این قصبه می‌دانیست آبادیش کمی و فود و هفت خانه و صفت
ده قریه درین محلان اند سوا دش و چپ که در شش باخ انبه و زین منطقی مغربی و اولی
وی پست بلند و مزروع و زین جنوبی هموار و پیدایش فصل بیع بشتر و خریف کمتر و حمل
منزب و هر گزنه و ده قصبه قدم و خصده و هفتاد و هفت کامست و چنین تجارت
زیاده از هر وضلع ند که امین چکر زر و مونگ چلی سرف باجر و زرده تا کو میداشود
و در سحر و چوب قابل عمارت کم است و بوته و چنیل خود رو و شجار انبه سیار کنکه از جهان
بعا صدر شش کروه واقع سواکش و چپ که در شصت باغ آنباپانیش متوجه کمی
و هفده خانه و در علاقه این قصبه که نام گزنه دلود و هجریه دیاست نوشت می‌شود چهل و چهار
موضع آنبو خود دیش شامل پر کنده بی پوره کرد شد جانب غرب و شمال می‌زدعت پیش
وابطرن شرق کتر و بشتر زین کشتمانیش هموار دیشی پوره فاصله ایش از جهان پایه دار
آبادیش کمی و بیست و دو خانه دکان تخدان و تحسیل سرکاری و سخنانه دیگر از های با هست و در
نو ایش سه باغ انبه و سوا دش بین بین و عدد و هاتش شصت و دو قطیه آباد و پیر کریه
هر گاهه پر کشته پر کشته شامل نیست بجهلگ دید مادم خلدشین دو صد و نیجاوه و چهار موضع دین گزنه
یافته و خشک رو اول ایستور سابقن موسم پر گزنه پیر کشیده استه و دو صد ای پیر کشیده آباد و موسم

ساخت و نظر آماده اند و حوزه است بقدر بیت و هشت خانه چون این تقریق عبست خانه
سن که بینج سابق چنان یک پرگنه مقرر شده این قصبه از ایل حرف و کشا میزان مندوسان
بعد از فتحمه و بسته هفت خانه ای باشد و تا منی این قصبه از عمد پادشاه هماج طالگ و پیر
سر صقصبه در سجن سجدی قبر جنم نور محمد خان روح است و بر محابک منقوش است که بهت
فرخ پیرزاده شاهزاده کیمیار و مکید و بیت و هفت بجزی روست محمد خان این سجد بنادر
شمشک که هو قصبه ویلان بقدح پل من خانه آباد و ارجوپال سافت پنج کروه واقع
از غادکیه ویلان که بساحل این شالی میشو و در سواش کیانع اند و جانب شال منظر بین
نمیزد و پردرعت و طوف جنوبی مشرق قدری زین مکان از راسته و گردش صحراست دران
باویست جنوب کیک بکر و تابستان آبی خشک میشود و نیز جنوب تجاز قوم جنوبی قیرزیان
پیشین خراب قفاوه اند هشتاد و دو موضع درین محل بوده از آغاز شاهنشاهی جزیری شامل پرست
سیکرده شش تپه و رانجبول و که کوه یک خوار و پاضعه و پل معود خانه دار و صه
وشانده و دیر گنه اش بتمام میرسد و در وی حین خانه علامه بشرود که نهادی میان خشمند
گر بش بالغات ابیه ملک عاید ایلان بسیار تصلیش آجیست که تمام سال دران آبی میان
و حصار کهنه دارد و شل قلعه در وی مکانات سرکاری بتراند و کل رایست و تخلیده ار و توان
دران میباشد و جان بچریه دید این حصه سجدی بود کهنه و از هم رخیته و پاشیده و بر در
خاور و بر تخته سنگ خواسته این ایات کفته

پسر محمد و معالی و محسن و لولت و دین	اعن پیش دران ملک مغیث الدین
وزیر عرصه کیمی پناه ملک و ملک	بیرم خسرو درستم بگاه جنت کیم
بعلم و عقل بامند آصف است خسوس	بچر طاعت تو نیق عن یقین مؤسیم
بو قلت معد نهاده بنای این سجد	که مرت رونق اور و نق پسر بین
بسال هفتمد و می دوگزت از هجرت	تمام از کرم حنائق زبان و زبان

در عهد ختاری پادشاه اسرائیل سجدگانین به میان بنیاد با مقام ایام ما هم با دفعه نیست
و بر لوح مرمر خط نسبت تعلیق حروف سنگ نوی این تاریخ بر درشت نصب گردید

مسجدی بود و زیبا کمن و افتاده	کرو مجود ز فو بسیار سجده آباد شد
بانی اول او بوزیری شد الدین شاه	چهند دسی و دو صد دهون بنیاد شد
شده شجاع ز فواب سکنه ریم	صدر آرامی بجهوبال چایزد و از این
بانی ثانی امیون شده فارغ آمده از ایجاد شد	سال تاریخ فرانع آمده از ایجاد شد

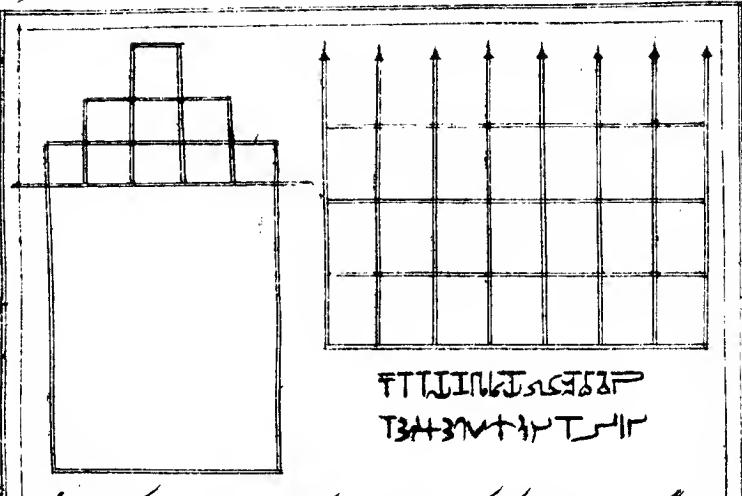
و ملک ازین قصبه سکر کارا کجاییه باید از قصبه آباد و فرق و تازل آن دفعه پر شیانی خواه طاشا
از محابات عالی بنالکوهی صاحب کلان بیهاد و کلایسه سنگین تمیز بسن صاحب بهاد و بدریه
کلان اربک بجوبنا کرد که نیک صاحب بهاد روش اسلوب بسیار خوب است و درین قصبه نواد خواه
بسیار میباشد تا سهای بار کل از نیک و پیچه باست و یکی با حاشیه کلا بقوں عمده
و قیمتی بافتة میفرمودند و در آنچه فاصله اش از جهوبال نزک و داده ایش چپا صد و چهار خانه
و مکان نظامت و جویی چو دهی کلان و بهتر و در فو احش باغات اینه بسیار بسیار داشتند
و درشت آنگیز و زند بسیار و لا ویز سمت شمال و زراعت نمیشود جا بست غرب و مشرق و جنوب
زراعت میگردد و درین قصبه سی و هفت چاه و چار و اوی اینه بسیار میباشد
وی بر لب زینی ای ایزی بر قیوده خاک واقع است بین مغربی و جنوبی وی اینگ شیوه فراز
دارد و باقی همراه ده سوار خانه ملکیه ران بسیار رها جان آسوده حال این قصبه میباشد
اکثر شجارت ایون هنایند شماره که ایش و هزار و پانصد و پیزده خانه دریست هفت چاه
و سه هزاره مسجدی پنجه متصل چهار نظرخ و قلعه وی متبره احوالی یک صد و هیج چوخت
موقع در تمام مرگ که شمرده میشود و بعض دهات دین پر گنه کلان و باغات آبادان مثل
موضع میباشد که اکثر شجارات اش بجانه و جا من و فور زععت بیم و فرزین فرست افراست
و خاصه زین این وه آنتقالی است لعنی تاده سال کشاورزان در وی ایش کهاری میکندند

بعد میگذارنده دین دیگر را کشت زاده نمایند و هر گاه چار سال از میر انقدر دهید باز در این هر چو
میگذارنده دین برگزت قصبه جامنیست بسیار آباد و درونی نیز تجویش میگویند میگویند باز در این هر چو
بسیار بیانشند و دستارهای بارگزت یک لایی و چند قسم از چنین خوش مقاشی بافند طرف مشرق
و سرخ زب و شمال دی افیون و فیشک و پنهان و نزد و گندم با فراط کشته میشود و خوب میرد و
و جانبه خوب صوف گندم و نزد متصل این قصبه ایگری کلاشت در روی شالی قسم عده
پیدا میشود و اقسام هنچ که در گذشته آشنا بهم میرسد رانی کاجل و رانی بجول قسم اعلیٰ نوشتم
میباشد جا و راز بھوپال سی گروه پاپنده ندو و چارخانه آبادی اوست و میصد و شدت
و وقایه دین پرگزت خسوب میشود اچخا و راز بھوپال سی و دویل تمام قصبه کا بخوش سوا و درون
قلمپاکن سرکاری چنجه و کلان و در قصبه نکنانات رعایا با سلوب شایان در دو بانع سرکاری
و چند باعچهای رعایا میو بایی رانچ و گلهای معروف پیدا میشود منش چار سوطه و مروع
گهر عین خریف بسیار و بیع کتر شمار خانهای قصبه شرقد و ندو و چهار و کهای پرشه
سی و هشت و علاوه ازین سی قصبه دو هزار و پانصد و سی و چهار موضع که در هر سه ضلع داشت
بعوپال ندو و قصبه کی چین پور بایی و گیر اسلام نگر و شرقد و شانده و زیم موضع دیگر
نواب سکی صاحب همه قد سیه مقید چین حیات علیحده از ریاست ندو از تخریب عمارت کمنه بر
گردیده موضع ساقچی کانگه که از بھوپال بفاصله ده کروه واقع است شبک غیر کوشل
نزو چو سر زیم و امراه یکی کلان و دیگرے خود و گنبد سنگین مخفیست اند
و چند لشان لکنده بایی دیگر از پا افتاده نزیر برازن کوچه
یافته میشود که و گندم کلان مجرمه شبک قد ادم

بلند بآپار باب باین

چهیست است





برنگهای این مجسمه شبک کتابهای تاریخ اند و سکل حروف آن اینست که در مطریان
نقش مجسمه رقم زد و شده و خانهای بیت با الهی مجسمه تصاویر نموده اند و هر دو پله
ابواب شبیه شیران و آدمیان برستند و پرهیز تیرهای وصفحه سنگی برای تصویریات کنده اند که
جمله تصاویر شبک است و تمام عمارت های همینست و بعضی حاصله ای قیمت و قدرت هایی
هر سیست چند گنبد اقناوه و خراب و موضع شاهی بفناصل شبکی میان زیارتگرانی و دو قلعه های
کار اسماعیلی و سرت و در سوازو و موضع بمحیج پور که از بجهوپال بفناصله هشت کرسه است
جنوب واقع است و در موضع اندیزه که از بمحیج پور خیلی میانست مایه نهاده بمشوند این عمارت کهنه
و اقناوه را اکثر خروند از گل سیاه شیوه تاریخی و غور برآ کلام طاخطه میکند خیلی پیش از این زمان
برادر حقیقی جوزف دیوی کنیک صاحب موقوفی سابق پلشکل احبت بجهوپال چند هفتاد و هشت کارهای
نیک نگریست و نقشه عمارت نوشته و اخیر برآن سکلها نوشته است همه اخوانه و گنبد های
نقشبده از حال نمدون آگاه شسته کتابی کلاس بزبان انگلیزی تالیف کرد که در این
حال این عمارت رقم است و مصال کلاس امیز است که نظراً ساخته دیگر است و مفصل
و کارهای نوشته مکنید پوپ و قطعه گنبد کلاسیکی صد و شش فت بلندی آن چهل و دو فوت

ارتفاع دیدار که بران گفته قائم است چهارده فت گزی پنج نیم فت چهارده دو فوت است
و آین عمارت بسیار کوه و میان جنون کریں صد و نجاه گزه از ویک سهند گزه عرض بیکشیں آمد
بینی است و سنگامای این مکان از گذشتگی پنج کارخانی و صلس است و با دصفت امنی چشم
سال قبل از حضرت پیغمبر مصطفیٰ علیه السلام از همچو کرج بد اگاشیه است و آن عصر زیب بدها که
اکنون در ملک چین و یکی از قطب و آوا و سیلان و سیام و جامان قیامت داشت و کشوری ن
بسیار شلائع برواین عمارت و خمامی سنگین برآورد که در آن استخوان پارهای ساخته را ماده اسماه
از جوون منابه اصله و قمای سنگین برآورده که در آن زبان زیر کوهه که شهر کلان
سوختگان بدل صنادوق کنده بود و اینهمه را میافتند و در آن زمان زیر کوهه که شهر کلان
و یسانگری نام آماده بود که نشان آن بنا صلی و میل از شهربیانیه که از ساچی سرکوهه باقی شود
صاحب بنت کور قمر زده است که هر قدر طلاقت اصلی در عایت وضع و درستی هنریت و تراضعضا
در تماشی ساچی بمنظار امانت خاطر امکان و انداده هنرمندی بیهوده اشکان هنر و ستان بیرونی نداشتم
بعین اعضا ای شیرین غیره که هنوز ثابت و برجا هستند میان خوبی کنده اند که از صفت تملکات
نامی بروان برای بی میانه و بد انتم این عمارت در زمانه سوکا و ای اوچین تغیر شده است
کیفیت گشت لقصاویر فقرای محاجنه شین را نویزد و زانو کشاده و نقشه پرسش گفته گمان
و انداده بار عالم و خاصی سواری را جگان و عنیه که صاحب بنت کوی بشیخ و بسط ازوی سنگی
آنها در کتاب خود بر قم آورده گنجایش بیانش درین کتاب بیانیت المعرفه این عمارت در رو
آن بای خوب است که صاحبان فریاد پاره انشقشی آن تحریر کرده اند و بلند بوده اند افسوس
که این مکان لا جای بزرگی چنان خراب گشت که اکنون حرث آن مکان ندارد و محققی نیز
زیاده ازین اینقدر نوشته که قریب هزار گذشت باشد که زیر کوهی ساچی شهری سرکانگز نام
آمده بود و گند ساچی و خمه آرایی بیش میشوابی ملت بهاست و گند سه وضع ساری داشته
و خرم گشت و گند قریب استهار و همکوپی گشت که این هر دو نیز معتقد این بیش بسیار و محقق

فصل هفتم در حال بح韶اپل وجه تسمیه آن و گفایت آن باوانی شهر و ذکر بعض باغات و مقابر و اماکن عالیه مساجد و مارس و کتابها

بح韶اپل و راقیم و در از خطاست و با اتفانه کی صد و یازده درجه طول و میست و سه درجه
عضاً چنانکه در حدود غایث المفات ابقول شایخ چمنی و غیره و مرقوم است سر کله و چوتا
مالوه کشوه هند آباد و گونید راجه بیج و الی و هزار نگری که حلال بشر پر این ده امام شهادت است
سیان و دوکوه که با هدکرانک فاصل اندان سگ پشتی هنرگ بسته کلان آنگه ساخته بران
پشتی قلعه بنای کرد و بحجج پال نام تهادیل نهادن مندی پل رامیکو نید جمیع بحجج که بر زبانها
گران بود بر افتاد و بح韶اپل زبان روز ش سبب است ^{۱۰۰۰} بکجا جیست افی سال مان زوجنا و دیگر
بیرون قلعه تجاه نشکین کمال نزینه بسوم سبها مندل که تغیران و سبب است ^{۱۰۰۲} کاتاک
بوقتیچ روز و شنبه تمام رسیده بود بنا کرد و پانصد برسیان اوزنیه تقریباً دو ران پیس
جا و اتنا چهار بید و شش شاستر و هجده پر این دعلم پنک عینی عرضی قافیه و خیوه طلوم را
بر زبان نشکرت و دش هند و بعبادت درایخت فارغ البال بسرزند برگ بید تیجه بید
شام سید اکتشن بید نام هرچهار بید تصنیف حکیم بایس است این افضل و رایمین اکبر است
می گذاشت که در پهپا بید چارچیز است منشی عینی افسونها و دعاها که در هر کار سود مند کاید به
یعنی علم هنرگ کارها و هنر و تایش پاکشک ان کریم کنیده که واره آن ایسا عینی و این بد غایل
بسن بوا لشاسانی و مراد از شاشتر کتب بشش علم تاکریں عینی خوش صرف و حرم شاستر
در داشتی که درون گلکه کارهی باشد مثل ازیدی پیش و روشن دادری و حاده گری گذاشان
مثل علم فقه نیاشاست علم منطق هجده عینی سخوم بیانات علم تصورت بیدک علم طلب و
تجدده پر این عبارت شرحه کتاب است که مقتدا این هنرخود در وی سیان پیدائی تویی عالم
و گذارش گذان اگون و وود نهاده خیه و نیشانده مثل بحال گشت مشیم پر این توصیه داشت از

از گردن و شنیدن شنیدن آبادانی ویرانی پیرفت و سجام مندل میران و بحیان شنیدن
از دهات شمار آمد تا آنکه در جمعه نهم دی کمپین سکله هجدهی جمعه سروار و دست محمد خان پیر از نسل
که پیشتر شکار افغان اسلام نگذخواهی مدوفت میداشت فضایی کرد و آنکه را پسند
کرد و بنا صلن ز دگله لر توپ کلان از قلعه کهنه قلعه دیگر نو سوم غصچه عربنا کرد و بحق اینه و قلعه
حدود شمر مجدود کرد و سرتکین کشیده بچیده آبادان بحیان پیش بکار بردا و دارندک مت
ممور ساخت و خود ترک سکونت سلام نگذرد و قلعه کده نیکن خوشیش کردند و باز دیوان
چھوئی خان که ذکر وی در فقر اول گذشت پل دیگرس صد و شش لر طبلن پیشیدن
عاصی از سنگ و آنک دعهد دیوانی خود تغیر کرد و آلمیر دوم یاد کار گذشت طول و عرض
و عمق این هر دو خدیر از زمی پیامیش آنک میان دیوان قلعه بیضی زمان قم تا لکلان
طول شما لے طول خنو ^ن عرض شر ^ن که عرض غرب ^ن
۱۰۰ متر و ۲۰ فوت ۳۰۰ متر و ۲۰ فوت ۱۱۰ متر و ۲۰ فوت
عمق اعلی عمق او سطح عمق ادنی حفظ کل اراضی عرق آریانه لاب
۱۰۰ فوت و ۲۰ پله ۷۰ فوت ۱۲۰۰ متر و ۲۰ بیوه ^ن
تالاب خرد طول شرسته طول غرب لے عرض شما لے عرض جنوب بے
۱۰۰۰ متر و ۲۰ فوت ۳۰۰ متر و ۲۰ فوت ۹۵ متر و ۲۰ فوت
عمق اعلی عمق او سطح عمق ادنی حفظ کل اراضی عرق آریانه لاب
۱۰۰ فوت سهند فوت و ۲۰ پله ۷۰ فوت ۱۴۰۰ متر و ۲۰ بیوه ^ن
و پیامیش میں قلعه کهنه که بر سر راجه بیچ عج بنایافت و آن سد کلان دیوانی هر دو آنکه را کو
حاصل است همچه بیگل و واژده بسوه یافته شد و دن شهر شاهزاده شمال و شرق نزدیک
آبادان و دین و سمت باغات هم بسیار آمد و همیست این مصراوین شیخ باید داشت لکه
مغرب از شهر قلعه فتح کده و سمت جنوب شهر تالاب کلان و خرد دیوانی هر دو آنکه قلعه
بالای پشته را بمحروم حائل فاصله طرف شمال تالاب بنایاند و آین نیازند درگاه ای
و طرف شرق و شمال پیر دن شهر شاهزاده چند محله آماده دست و در ۱۹۰۰ متر و ۲۰ فصلی که فوج والی گولیان

و ناگپور محاصره کرد و رعایتگر آمد و جلاوطن شدند از آنکه گلواهای توپ عمارت نهاد
گردید و کشور بجواب از ظلم خلده ویرانی پذیرفت و چون آن بلا افضل آمی در گذشت باز سفر
آزادی شدند گرفت خشیتین عایان خانهای خس پوش برخی خالق پوش قصنه و هر کس هر کجا خواست
کج کج خانه بنامهای باشند و بجهیزه اماکن بدغیره و جاده های امداد و موارد غنگ گردیدند و باشند که
ک غالبه ترا فاعله بجز و زرش فوزن پاکر عیتی خصیل علم و ادب و سلیقه میرزا زاده توچهند
صرف قواعد هسته ازی و نیزه ازی و قفنگ اند ازی و شمشیر ازی نیک میدانند و بشوق
تمام آداب و رسوم عسکری می آموختند آمایو ما فیو ما هر قدر امن و آسایش زیاده می شد
حواله فرانگی گشت و آرتگلی شهر فردی میگرفت وزنا و والدم حوم اهل تمیز و ارباب علم
از دیار و هصاره اروشنند و لوکر گردیدند و طبیعت امر اغبت تجل و آرایش طاری ذوق
بهم آمد و چون لوازمه امارت پدید که در جناب والد شغور بیر و شیر بصر فرز خلیل عسکر کان
بلطف اهل فرنگ آباد کرد و ناشی همگانی آباد همای و دز راهه مادرم خلدشین جاده ای وسیع و عرض
و هاست و همچو کشتنه و عمارت پخته و خوب چه ساختن رسوم شد و اکثر اهل حزمه از ابلاد
و گیرامه سکونت اختیار نمودند و اوصاف شهرت در بجواب منودار گردید و احمد فرد که عصر
حکومت ویاست نا از اماکن خوش اند از و درست طرق و کابادانی باز ای او گشت هناف
مردان پیشی و رو و جو و اهل علم و هنر ساخت بجواب تمام رونق گرفت و از طرح آبادی نو
موسوم بشاه بجهمان آباد بزرگ شهر دچشم لطف اگریان جلوه گردید و که بعضی یافت
و مشاہد در سوادین شهر از حدائق غذاهه باغ اند از بخله و زیر باغ بوتان پنهان
خیابانش خوش نهاد و در عرصه از نگف امکن کشیده هر شاخ درخت در بوم کام باز خواز
گرانباری خمیده دین کاسال چند چاه پخته پر از آب شیرین سسته ای خلده و بولی تغیر
و زیر محمد خان بهادر سرای سلکیم مشتل نژادهای خوش اسلوبی صهارای وسیع و مرغوب
سلکیمی در دیوارش منفذ و طرز عمارت این حمارت بغايت زیبا و خوش منظر و دلنش

فرحت افسنہ اچون محبوب است	دلکشا بانغِ لطیف و خوب است
گل اوتا زے کے جہاں نجیف	تمر شر قوت دلہا می خمیصف
شیرہ اش صاف ترا رابحیات	انبہ هش کوزہ شہد است دنیبات
مثل صہبہ کے جہاں دساغر	یا پو دراحت روحِ مرضطہ
رنگ عشق زلوزش پیدا	بوے اوراحت جان شیدا
سیما کشمکش و قسم گبود	وصفت انکور دلم است منود
خوشہ اش خوشہ چرخِ اخضر	تاک او قبت خضر اهله
ذکرا و کردخت دادست آن	پستین مسوہ بستان جنان
پوست از قلب غریب است ارق	خمش از نگل کراویب است اوق

پر زیاقوت شود درج و مان کوشکش طرف صفا فے دارو با پیش هست جمال الدین خان	ذکر رمان چو آید بزمان کوشکش طرف صفا فے دارو با پیش هست جمال الدین خان
مور باغ ساخته و پرداخته خباب قبله کاه بہشت آرامگاه واقع جهانگیر آباد نزدیک لب آبگیر و یوان چپوئی خان قلعه و توصیفش فی شابه سخنواری از تحریر قفری افزوش شام و پکاه از زمزمه طامران نگین باں ہر شاخ نہاش ارغون بہار راجمات اشجارش مسکن ببا او نزدیک رادان راحتله متنزل و با جای خیابانش از روکھما نگانگ و کش باں ہائچینیا شن ز غایت سیری و شادابی طاووس نما و دین گلزار قریب قریب مرقد جد والد من بناست متصل این شاہ مجده سیمان جهان بیگم از شگ مردم و مسجدی خوش نهاست حصار این حدیقه مضبوط و کچ کاڑ جو ای اان عقی جملہ کلان و کوٹھی عالیشان و دیگر دوسرے مکان وسیع پر بہار نشاط افزائل رونہما و بیکشم طاریگان ترقی نقش و نگار ہر گوش از رضا رة عوسان پر کچہ دل افزو زمزمه از قامت ول رایان گلخ نہار با بہتر تر سایه و نخداش لطف باغ پنجو میسر و در ہست چمنش کیفیت شالامار لاہو پیش نظر از رواح گلمایی بول فلموش شام ناشایان محظا واز فوائح اقسام میویايش و مانع نازک و مانع معتبر انسار آب خوشوار ہر سو و اون عرمان خوش ایمان بمنابع غصان بزمزمه یاد حق ترزیان ساکانش را لطف شام نشاط و صبح نیز بیکشم طاریگان تریخی و میان سیر کندگانش را وادم افعاع نشاط کو ابساط متوصل این باغ سرای فران تماصر بنا کرد و بہت است دو روش دیوار پخته و دواش چمنه چاه و اماکن بلکش فرج بخش و دلکش است قطعه از را قمة سطور	کوشک آمینه بندش ہر کرد وید رفعتش را وید میگوئی خود
آفت بیشک قصر الماس است این بر س الوند قرن باش است این	

در بزرگ و فضای وسیع

و قریبین باع ولیعهد بن طرح باعی خوش قطع انداخته نام حیات افزاموسوم شاهزاده
یقین است که دکتر ایام رونق کلی گردوارا ایش شایان پنیر و درای این حدائق سرای
چندین باع مشحون از شجاع شار و ازو ارش باع حکم شهزاده سیح و نور افشار باع را کشید
ستقی و باع فویهار و رحیت افزایع میان فوجدار محمد خان که شازدهم ماه ذیحجه المیادین هجری
آغاز کردند و باع فواب میر محمد خان که دست و هنرمند جاوی الاولی لعله هجری جلت نوی
و باع فواب باقی محمد خان محروم و باع فواب منیر محمد خان محروم پیریون دروازه کنوری محقق
از فضیل شهر است لابی این باع بسیار خوشناس است و دویش چار دیوار چشم و اندر و نش قبره
نواب محروم باقی باع مرتفع نیاست و جانب شرقی این بستان و مخصر قطعه زین فواب
والاجا به بنا در بنای باعی نهایت سرپرز و چاه و مسجد نهاده است و احتج مکونه ترکله ساخته اند
و باع فرج بخش و غیره اذکار سرپرزی و سیرابی و آرایش و پیرایش قابل تعریف و بیان
و شایان تایش بر این جادو زبان اند اما بار بار و صفت قسم و اصدیز بان خامگه درون و درخون
نماده و دعیت پرون هر چند مختلف اضمون بلاعنه مشحون باشد راه کلفت پیون و شیوه
منشیان هنگله اختیار نمودن است باین و بتهیین قدر انتشار فوت نوک بعض عمارت و
مساجد و مدارس و کتابهای قلعه کوشه برج و بار قوی آن هتوار و دروی مقبره فواب
فیض محمد خان و یک مکان ایش دیار حمام و حبس و شمار عمارت کلان است فتحله
و سبع و میکم اساس است و دروی عمارت ارک و قورخانه و آشنازه و اسناز خانه غلبهات مقبره
سردار و دست محمد خان بطری خوب بنا یافته و در شهر از کنایات قابل لذت چنان که تو قبیل نیکم
و مکانی از عور مخدان میان چند جبار محمد خان و فواب باقی محمد خان و موقی محل از کرد و واله در حرم
و باول محل کوچی جهانگیر آباد تعمیر و المغفور و قصر الخلاصه محل سکونت ماکه هر یک بصرف
زیر خطیر تعمیر نافذ لایق ملاحظه و قابل تحسین و بکشتو ای براز حصن حصین و رایی بین صد هزار

مکان دو لندن ان از گروه هندوان فرقه مسلمانان بخچه و کلان شامخ الارکان اند و یک صد و پنده مسجد از انجام سبج جامع که بجا می بجا مندل در وسط شهر اقوع است کلان و بنه و عالیشان هر دو منارة عالی او از فاصله بعيد تا مان بباب شاهی این کتابه تصور و کوشش کاکین سنگلین بازار چار سو کمال و نق نهایت معور لیسیم الله الرشیع بالرخدان للحید
اکاکالکو خوش تاریخ آغاز بنا و ماده تاریخ اختتام تعالی الله عما کفر کوئون بعده این خسر طبری و راغب از سلطنه هجری مطابق سلطنه هجری مصلی توفیق از لی تعمیر عمارت عالی جامع سجد قرآن حال فخر فال نواب گوهر سکم صاحبہ قدیسه دام قبایلها بنت نابغه محمد خان بابونی ابغفاران
تفیر الدواد نظر محمد خان بهادر گردید و در آخر سلطنه هجری مطابق سلطنه هجری مصلی کمال است که ام و خوبی بدستیاری صانعان چاکن است و اتمام کار پروا ان حق پرست بصرف مبلغ پیش لاف شصت هزار پانصد و بیست و یک و پیه دو آنسه پا بala با تمام رسیده به
محمد عباس دیگر موافق مسجد که در سلطنه هجری مادع خلد شین از شکسته و منک مرثیه
مسجد جامع شاه بجهان آباد بنا کر و قادم تحریر این تاریخ تعمیر شیش جاریست قدر رسیده یمانیه
و مدrese و کشوریا که بعد معمیر یافته و مدرسه پرانگیون ولس که بانی آن اقبال این نیست
هر سه ضبط و خوش قطع و کلان و والا شان اند و از بزرگی این قصور شیوه حوصله بدانی
نمایان و نیز بعض ساجد و مقابر کمته و نوتار یخنامی مشکوم کند و اند از رتیمه کهنه یکه
این باغی است که در میدان جلو خانه کوچی والد معمود و جهانگیر آباد و پر لوح یک قبر قفس است

چهارم رجب روز یکشنبه بود	زدنیا صفحه شاه رحلست نمود
بسیم ز هاتف چو سال و سال	بلفتا در چنیت ایزد کشود
و بر محکم پیغمد زوجه دیوان عاقل خان پسر دار و دوست محمد خان بهادر واقع اندرون	فضیل شه این قطعه کند است
غفرت سیاھی عاقل خان کارل بیت او	ماه بانو ساخته این مسجد عالی مکان

سال تاسیخ تمام این بنای اتفاق بگفت	مشل کعبه با وایار سب و د کاهه و منان
واز ترا ریخته ای نوکتا نه آبلهه تباکر ده را قل اما خست	
باد شنا و جهان بشای جهان	تخت و بخت سکندری خوش
غطرش بود فیض ما در زاد	ملک بجهانی اشده سلطان
نمایم ترا ریختش حمال الدین	طرح مالاب کرد سوی شمال
چشم فیض بیه بلن هندا	تابنا شد لغطش فریاد

گویند راجح بجوج با فی الگیر بجهانی معجزه شق قریچه شم خوش و میده بر عیشت ائمه شریعت اسلام آورده بود و اما این نقل در کتب سیر عربی و فارسی که بلا خطا ناد آمدند جای فی رفته رشد و نه کسی از علمای حواله کتاب نشان این واقعه داده اند آنکه قصیده فارسی که شهر پر این دهار برگش و پیوار بای مقبره عبدالقدیم چنگال کنده است نظر کردند شریعت مصطفی و پیغمبر پیوست که خشیق مسلمانی چند ده دهار رسیدند و از دست لقا شهید گردیدند بعد از عبدالقدیم چنگال از مدینه مسونه یا کفرنخشه شهر دهار تشریف آمد و در راجح بجهان بر دست شان اسلام قبول کرد و اما تاریخ و سال این حال همچنان دریافت نیکر دید درین تاریخ تقریباً قصیده مذکور سبقت آوردم و خاتمه این فصل بین کلام مخدوم قصیده زده

تعالیه ربنا این قبة نور	برین قبر از حصنا چون بست مکمور
ویا شکوهه مصباح زجاج است	فراز گوکب نور علی نور
ویا خود و اوی قدس کلیم است	که بر روی خجلی مه کنده طور
سلیمان شاه بازیست	که در چنگال ایش آمد و یو ما سور
سده ابدال عب عبدالقدیم	چنگال ایش که شب جشنش سحرور
ساعش بانگ ترجیع عنادل	شنبیدش صوت و حنن محل عصفون
شراب شوق ام در جام و ساغر	کتاب عشق ام درو یگ و تو نور
طوفانش میکنده هر دم ملماک	در ووش مید یو هر بحمد و عور

<p>همه اعلام زین را داشت منشور رسیده امدادین ویرانه عور بلند ستازه صوت چون در جهود دویده هر تنه باشی و ساطور پس از گشتن بجای کرد مسکون نشان نامه ازان پاکان مسرور شود طالع دین یلدای دیجور درین دیر کمن با جمع جهود مصلح اساخته آن معبد زور مسلمان گشته با اهل همه سور رسوم شرک شد معدوم و مدور وطاف نعلی بودست مشهور نماینده پشته برای صح مقبور که آساید در درویش بخور که از ستازه سازند این سلطور علی الاعلی ابنصرانه مقصود شد از عده ش جهان چون خاله عمور نوی او را گرفت این و مجدوار شد آن قبیه ازان پیشو ط و مقصود پی شغل نمازو و ذکر مذکور که آساید در درویه رانده دور</p>	<p>شخت ازوی شد این مرکز مسلمان شنیدستم که پیش ازوی تنی چند موزدن چون نداشی صحیح برداشت خروش شه خاسته هر سوز کفار بحقیند احمد آن مردان فین را کنون آن مشهد گنج شمیم ادان چو وقت آمد که خورشید حقیقت رسیده این شیر مرداز مرکز دین برنور بهم تماشیل و بستان را چورایی بخوج دیش از فراست پیور شرع روشن گشت این قصر کنون این روضه زان دیرینه ایام فتیور از گنگه هوار گشت مقامه هم بود از بجه خلوت ازان شاهجهان فرمان چنین شد مرید و گشش خاقان و فغفور شاه شاه حنیخ محمد شاه آنکه در زنود کرد این کمنه وطن را سر بر شیخ و سعیت بود حاضر قبایل در شما و حجه پیش صفت لذکر و گزین سمت قبایل</p>
--	--

و تدم آر و بیو یک لحظه سر بر
و می فارغ زخم با دوست نمود
شود زان ساعتی هرس است و نمود
بریز و جب بعد در کام مجوهر
بفت با دایجانش تا دم صور
همه خیرات و سعیش گشته مشکور
بنای خیرشد تائفت با قدر
چهای خسته با از حق نور
که تاریخیش مجدد گشت مسطور
بنظنم اندر کشید این و منشور
شود محسود رکن خسته مذکور

گم‌صاحبی روزی درین جای
نشیند ساعتی با خاطرست
خود جایزه زوست ساقی غیب
کند یاده هم از تشهیه لبان خیز
و عانی هم برای بانی خیز
حیات و ملک او یاد بقا است
خدای اماجسان باشد بپادار
بهای ظل او بر پسر ق عالم
زیبعت هفتم و پیبا و زند بود
گمای در گاه شاه و در شیخ
مگر در زمرة در یوزه خواهان

فصل ششم ذکر کار پردازان خیرخواه ملازمان فضیلت پنا

از محمد جعیم سردار و دوست محمد خان مر جوم تا اوائل زمان اختیار را در فحله شین فرقی
و نشی خانه ریاست فارسی بود چون تجویز حکما نگایسه در شهر هند نوشته بار و کشیوع
یافت خلد شین نیز تقلید حاکم وقت کردند بعد مذکور رکان با کقدر و منزلت فخرت و اعتبار
سیاهی جگر دار بر همه مقدم بود خال مردم فی علم دین الکه نکر مر و نظم دبری بروند
چنانکه در وقت اول اشراقی بدان رفت و زمانه مند آرا فی والدم حوم که قدر دان هر گوی
فن و علم و هنر بودند قدر را بعلم و کمال و اهل فضل و هنریش زیبیش خلق فاضیه هر چنین
حکیم محمد عظیم خان مصنف نیز عظیم و اکسیر عظیم عبد الوادد سکین عهد اند شاه مصطفی ملک
کنج بخاری بعل خلقت مولوی اماده علی سید و اصل علی عشقی بهادر محمد خان فی عیشه مرفقی

فرایم آمد و چون مادرم بر ساده حکوم نشست کثیر ارباب کمال بهایت رسید و مردان
کارگزار او اکناف مندر و بجهوپال نهادند و فراخور لیاقت خود کامیاب گشتند و عمد برایت
را قمه طور بیرون آنی قدر درمان دی جهود را بدل علم خانه کار باید و شاید بخوبی و میست از عالم
قاضی ریاست شیخ زین العابدین عرب باضایی و قضی سید عبد الله پنجابی و مولوی شیخ
عبد القیم بن مولوی عبد الحکیم حرموم و از اطباء حیتم شیخ هنفر حسین و حکیم سید فرزند علی شاه اباد
و حکیم محمد حسن و اذار کان اعلی مدارالاهمام فتحی محمد جمال الدین خان هباد و ده فرن ساق
و علم حساب بیوان ٹھاکر پرشاوه تم ذفتر حضور وغیره افسران فوج وابل قلم کل تفصیل آنها
شان در ازی خواه است درین یاست بمن احباب عده نصوب بند برخی ازین گروه کل نصوب
او بزیر اشنا بوده اند نیم این نامه بر سخن شان میرود و در غفت و عوایی مرتب شوکت شد است
منزلت پیغ الشان محمد جمال الدین خان بهادر دارالعمام و نائب ملک محروم است
بجهوپال تقوی شعار نیک نهاد و متوطن قصبه کوتانه متصل شاپرجهان آباد خیر خواه زیرگاه
دور رانیش باکنیه کیش نجوش باین فضیح اللسان رکن کمین ریاست صاحب گست
و فرست اند را ورامی فضائل ندو طبع موزون و سخن بلا غشت مشکون دارند قول آن شرعا

بداعشم گلعاد ازین چه کردی	زدمی آتش بهار من چه کردی
رقیسیجان را دهی جام لبالب	داده خار من چه کردی
نگاه است رشته چاک جسکرها	بمحیب تار تار من چه کردی
هلل چیخ نقش نشل گردید	بنگلم شمسوار من چه کردی
عنبرم برداش شد سرمه غیر	بسنگات غبار من چه کردی
قرارم بیسته ارسی هجر و صلم	تبلیغت نسته از من چه کردی
چنان چمن امام در عشق تو مشهور	زعشاقت شما من چه کردی
چه ما فتحا بل بود شل چایکن بن بودم	قیامت دست بر دل بود شل چایکن بن بودم

جمیں از پیش غصہ بگیر تسبیح ریزی بن پیش او اخود نیم سبل بود شجاعت کنکی من بودم	بایبر و قیخ عمان و سنان در پنجہ مرکزان بگرم طرف فاتل بود شجاعت کنکی من بودم
<p>سیدالسادات جمیع الکمالات حماقی سنت باحی بدیعت خادم حدیث و کتاب باند نیست عالی خطاب نواب والا جاہ امیر الملک سید محمد صدقی حق خان بہادر نبیره نواب سید او را دعیلخان بہا و را فوجنگ بجاہی الصل قطبی الموطن سلمام اللہ تعالیٰ جامع فضائل و فوہتمل صوری و محتوی و شاگرد رشید شخصی محمد صدر الدین خان بہادر صدرا صدرو دہلو بخشی انجال خیرالش و فضل چارم این ذقر محترست وندی دریخا مرقوم مے گردو پشاں بعد اد تفصیل علوم دروٹی وغیرہ بلا دہند وستان شیفت آئی ازو طن نہت بھوپا شتا فتنہ باور مخلدشین وزمرہ باریا بان خاص جاوہ او وابوں عنایت بر وحی لشان کشاوچون جو ہر قابلیت ولیا قوت ایشان نیک شناخت اول عبده نیشی باشی سرینہ نہست باز بر خدمت کلامی کردا رگڑا ریاست بھوپاں نواخت و دریشان اقران برتیہ بعده بر افراحت بعد انتقال جناب مدد وحد ایشان بحر من شر فیں فرشتہ حنیدی دران سرین مقدس بیاد آئی و تفصیل کمالات بسر برجه سعادت چیلیت اللہ وزیر ایشان مقد منور بحوالہ صلعم درافتہ بھوپاں بگشتند بعد معاودت ایشان اول بر خدمت اهتمام جملہ مدارس بھوپاں ماور کر و سم پس بعد عزل نیشی ریاست کو بوجہ حرکات ناماکیم از منصب خوبیش معزول و در ویدہ عاص و خاص مخفول و از ریاست بھوپاں بیرون شد خاص شناخت حروف آئینا بعطای صرخان خانی و صریو پری ریاست و شا تابر عمده معتقد المقامی نیابت دوم بلکہ ریاست بھوپاں با جاگیر عہدہ مذکور کہ عبیت چھانہ بر سر و پری سیال است منصب کر دم و نیز بوجس بخان آئی و معرفتی رسالت پناہی بعد اتحادیت و منظہمی گورنمنٹ نواب کارو ارل میو صاحب بہادر گورنر جنرل وویسی کشوہ بہندا بائیشان عقد ازدواج خویش بتم و بضمابطہ قدیم ریاست خطاب نواب والا جاہ امیر الملک بہادر نبیرہ نام ایشان کریم و عتم</p>	

معتمد المبایعی را موقوف نمودم و سیور غال **دوام اینست** دادم تصانیف تواليت ایشان
بسیار است خصوصاً در علم دینی کتب و رسائل فقهی بخوبه اند و بعضی از آن مطبوع شده
شیعی تمام و عرب و عجم مافیه از آنجله و علوم حدیث شیخ بقیه المراهم در زیاره برصد جزو
و تاریخ کتب حدیث و تراجم مؤلفین آن سعی اتحاد و تفاسیر تفسیر قرآن کریم و رصد جزو
بعبارت عربی و در اصول فقه حصول المأمول و در عقائد امداد و بقیة الرائد و فقه شروح
محقق شوشکانی و ناسخ و مشوخ و جملان غرضکه در تحریر فقه سنت و تفییح احکام و تصحیح اتباع
مثل ایشان درین آخر زمان کم کسی برخاسته و در سرعت کتابت و کثرت ایشانات و منابع
وطائعه و اختیار انصاف و عدم تعصب هر امر و اقتداء در رسول وین و دینا و حسن انتظام
امور دولت و صلاح فطر و نسق حملات و تهدید یا خلاق و تواضع و رعایت فقر او مایلین
و پابنی احکام شرع شریف حقی الامکان بی نظر و وقت خود اند و بدینها به طلب علم کاری
تووجه بشعر و فظیم بهم میگردند اما احوال از عمری ترک آن خیال کروه کل و جل اوقاعات را قصر برخشد
علوم کتاب و سنت کرده اند نبندی از اشعار فارسی و عربی ایشان در کتاب احسان
مرقوم است از آنجله این چند شعر فارسی از قصیده لغت نبویت صلی اللہ علیہ و آله وسلم

<p>شند هر گل میزند زخم جگز فرسای من کرد جا چشم کسی اندر دل شیدای من تا ز جام لعل نو شینش نگاک دو رسم نگند جزمی حسرت نباشد رسیح دینیای من تا کجا صبر از لب بعلمت سیچا زای من تانگرد و در رنج و سرت نازک رعنای من بر کشا و بواب عرقان جنبدی سودای من می ترا و نام حق از شفته دیر با من دوش با ذوق و طرب این زه مطلعهای من</p>	<p>یافتست تا الذت پیکان ناپردازی من پیچو آن نرگس که سازندش بینا از هنر تا ز جام لعل نو شینش نگاک دو رسم نگند در دینای ایسب جان نجشت آمد جان بلب مردم و برد مجنود شوق شهادت نجابت تائنا دم با فراز ترک از رو عقل و صواب قید دینای دین پرستان را ایسر خود نکرد بلل خوش لوحی خواندی با مذاخ غریب</p>
---	---

آسمان را پست گرداند بلطف سیاهی من
کوشود گوش فلک از کاه محشر زای من
پیش آید گر بعفران حرمت مولایی من
صد هزاران نکتۀ خیز و از دل و ایمانی من
رسختی آب حیات معنی از لبها من
آفرینیدت چنان میخواستی کیتا من
کیمیا آموخت از فیض درت بیضای من
بسیار خضر قطوف از جگشمش مولایی من
ای گرامی زادگان آدم و حوای من
بر سر گردون فرو نایز نایز شای من
کوچه رضوان پناہت جنت الماء من
از جبا آید مدیح لائق مولایی من
چون بوصفت تربیت نایزه ایمانی من
بلکه خدا اذنام و مددوح رسید املاکی من
حرف من قشت کمر مدعی نیم سلواسی من
ای خدایت کا برآ عن کا برآ ایمانی من
صبح یوم العید گرد و در شب بیدای من
هر گردد و دلخواح از تغیرت سیاهی من
خاک گرد و گریز شب لاشه رسوای من
بر کشم سوی خودت ای مرجع و ملجمی من
بود بالذلت چوروف چوب لزم موای من

آسمان را پست گرداند بلطف سیاهی من
کوشود گوش فلک از کاه محشر زای من
پیش طاعت شود اما بمحضیا نهایت
فیض مرح او عجب شوری سجان بخشیده است
مرحبا ای نشانه ماجی شخچے پناه
صاف میگویم به صفت اچیسان گفتست
ذره پرورد پیش مهر تعجب فلک
کنج قارون فرده از جهوبی امدازه است
هیچکس در پیچ و صعنی با تو هم دعوی نشد
گرند منتن پیشتم خاک را به بزرگت
من چه سازم با غیم حمله و حور لعینها
وقریح خلائق پر توانین آفت اباب
من چه باشم تا زحد منح تو آیم برون
ذات پاکت را ازین ایات مددوحی نشد
كلک من شناخ نبات و لفظ من حلوای تر
کی میخ تو بطنیم و شمن گرد و تمام
جذابیتی که آدم رو بسوی مرقدش
ای خوش طالع که سایم جبه پرنگ دش
رشک آید خضر و عیسی را بعیش حمله
سینه و بگذا ام و دست دینا لمز راجر
زین جهت گشم حدیث آزو و دور و دراز

شب که بودم با دل لبریز جوش نظم شیخ
اندیس نیز با دهای منعه بیکار باشد
میزد و وقت عازم است کشایم زین
جشن با اوست تسلیم و درود شایگان
نمایند تحویل حمل گردوز بر جدر وی خاک
نایمیدند از وحدت افت و رهایی یکتا از شکم
با دیزیان ابر رحمت چار سوی مرقد است
رسان کنند زین حروف مگویم در حق خود چشم
لو گب چخ سخندر ای خلاصه و دمان مجد و افت شافی مولوی حسین بحد رویت
مولوی رزقون احمد رافت است از ارقمه سطور بود بیست و پنجم ماه جادی الاولی ۱۳۷۲ بهجری
بعا ضمده چویضه و شبایش با شاعر اتفاق نمود شنگاه و افی و علیهم متد اوله داشت در میدان
پلاخت لواحی سخنواری می افراحت قوله

در دلم یا وسیلان بایت	کامنه صینی من بوست	از عارض تو خط براید	خوشید بسندیده زاده
از قصیده اوست که در روح ما و قوه			

ای رای تو محسر عالم آرا	خجلت ز تو نیزه سه سمارا	او گوشه چشم خود بخشه	مشتی خوار کنجه سارا
رو شنگری کلام بآکت	شد شمع درون چینی سارا	از مقتبس نور رایت	تابا نه خور پووس سارا
با داز عنت بایت تو دام	سر دایا اغشیا گدارا	پیکرسته زبان هن نه بد و	بشون فنس ز من دعا را
چشمیکه مخالفت زند حرف	بالین بودش ز سنگ خارا		

وله

هر غافان کزدال کشیدم جو هر گردینه بود
سایه گل بزین چون عکس در آینه بود
این آهون من صید کفراری داشت
یعنی از محنت هجران تا چون موشه ام
تا بداني که بحر قوه لاغر شده ام
ازین صدف بهم یاقوت تبریون آید
این هر دو خانه روشن از یک چنان گشته
شیشه شبکسته می چلوه نمازه است هنوز
غنجی پرست از شاخ گل نیز شخنان کرده است
شیشه من جای شبکست می صدای بزم
باونتو اند کشادن غنجی شرمده را
آتش آب زندگی خشست شمع مرده را
نماد کنست پر کارا گردن کمان بود
که حک کردن نکو باشد مصحف و نیای
سایه من بزین چون دامست

مشکی چا دو قم شخ غلام ضامن کرم خال شوکت واپست نزلت مدارالمهارمین سرتیا
پنجشنبه روز سیزدهم ماه شعبان ع علیکم السلام چهاری در بحوبات ازین جهان رو برداشت بلده ره و
عالمه اخیت بشتابفت مشکمش نکوست این ابیت قصیده و غزل ازوست

تم شرافت هم رایست عذرشین و هم فشان
کوکین آسمان احترام و قدردان

شب کرید من حیرت بخش تو در سینه بود
و چمن دیر و زحرف از روئی شاشن کزد
میل رم خورده بزلف تومد ام است
موی پیچیده بگلتوپ فرستاد مهن
بسیه امر رشته باریک بگلتوپ ترا
بچای اشکن حشم همیشه خون آید
چشم و دلم ز رویش با صد فرانگ گشته
ساخت مل لیک خیال تو بجایه است هنوز
بانع راویدار تو از بسیک هجران کرده است
رفت از قریج جان آه غم فرامی بینه است
انباطی از سخن بودن افسرده را
سوز عشق افسرده طبعان او داده دوا
گر رستی ترسه است تو اضع شعابش
چه آبیجه واری سبزه خط برخ زیبا
آقفت در تیرگخا چه است خوردم

جذ اهم سر کند بیکم و شاه جهان
نیزین مشرقین ارقان اع و فرشان

فیض عالم رویش مراجعت و امی عصا
صیت عدلش ربط آموز قوی ناید ان
خط خوبش نوخطان افزوحش و خرجان
در سیاق بجیا بش در تجیخت دان
محوشش حشم شعری هچو برگل میلان
میکند از زنگ مانی این رخط خود عین
مینما میدارین طلسم مایل از حسن باین
ملکتیه این تر جان حکمت ارشادیان
ذات این مثل صفاتش فیض خشن بکاران
قطره این داده از طغیانی دویاشان
علم بسوطش حکمت رهبر شایان
فیض نوکرش چون علم سود بمحابات
عدل او رونق فراتی نصفت کرایان
ملک ا و هر حادث را در گلو نوک شان
نشر طبیعت بناق او از چیزی تا زدن
در سرای قدر والایش زمین چون آسان

سی راحت بخشش و قلچ ابوبهرا و
ابربلش آبیار گلشن ارباب علم
نظم فشرش زیبانشای نظری و نصیر
از حساب بیا قش صدمهند منضل
صید شرش نسلهار تجوی مجنون درست
آرد آن از قعده خود صمد مرتع دلظر
میکند ابطال سحر امری تقریباً
لقطعش حشم غزالان ختن را سمه زیر
خوی او مانند رویش خود چون برگل
محل و همچو خواهان مفضل و لشین
رامی خبطش زیل رامی ارباب عقول
ذهن تیرش هچو شتر سصلاح اهل فساد
پهلویش سر بر سر رایه اهل دریے
حرفت او هر شمشش آب خنجر و بکر
شمرت بدلش زملک هند تاحد عرب
بر در کاخ بلندش آن سان شلن مین

غزل

پرده از کارول خشنه ما بردارد
سیل چون گذرد از کوه صدباردارد
دست توئین و لم دست دعا بردارد
بوکه چون نقش قشتم با دصبای بردارد

بر قلع او تجهیزه گرگان جور لقا بردارد
چون زکوی قور و مگرین باشود
جایی سیرست سهراب طه ناز و غیان
بز قنادیم و کسر از راه فبرداشت کرم

مولوی امداد علی امداد متول فضیل خیر و در عهد محترم قلی قلی بدری سیم کو تول
بچوپان بود بعد از آن در سلک صاحبین قلیگاه مرحوم آبرو افزو دپیان آن چند سه در
چیز و خواهان مادر را آسوده آن بعد که پردازی آستاد نواب باقی محمد خان بهادر حوم نمود
با مستعفی شد و در بر روی خود بست غارنے البال درگوش شیر غرفت شدت از سکار نواب
قد رسیده کیم در زمره ارباب استحقاق قدری خواه میافت در او اهل عیش لذت چیزی بعلم تفاشت

از جامه اوست

<p>این یک نظر لطف بانی حسن دارا تماوز منودی گره زلفت و تماز اعتنی از خون شهیدان گفت پرا هیمات که خوبان نگذارند حسن دارا حیرانی مارا بتوایینه بگوید یک چن بش ابروی توایی فتنه محشر از در فراقش بهمه شب اربنالم با اینهمه کیدم پوصلش نرسیدم تمام موسان در هر سر خانه نیخند کوینه که مددین بهم جمع نمایند تنهای دلم خون شده از خاوش شرگان</p>	<p>کن یک نظر لطف بانی حسن دارا پر چشم زده به صبور و قرار دل مارا بدنام عیش ساخته در گل خدارا افسوس ندانند تبان مت در غفاران زلفت توکت عرض پر شیانی مارا در زلزله آرد طبقی ارض و سارا پر یم پر سانم بغلک آه در سارا یار ب اشی زنانه این بی سر و پارا و خلوت خود باردده اهل هوارا اینک برشن جمع بین صبح و مسرا بالای قوه هر سیم آور و بلارا</p>
--	---

از چیکانه اوست در تایش خلد الشیئن

<p>ایی وقت تو بلند ترا از جمی چنبری هر سه خلاف تو رفت از سکسری و نکس که آمازد را خلاص سوئ تقو</p>	<p>و می فکرت تو دو ترا از نیاه موشتری خورد آخوش زیم تو پاش سکندی کردی بحال او نظر پنهانه پروری</p>
---	--

از صولات مسکن ریت جلد سکشان	آندریناوه اندخیالات خودسری دایا کنی نباخن تدبیر سرسری	هر عقد که پسخ بکار قومی نزد
قانون علم و هنر حکم صفت حسین اخلاق سخن شیخ و سخن فهم ذرا که خیال قلم عجیب شود ریاست دارالاقبال بجوپال توافت اش در علم طب وغیره بسیار خوب کلاشنده کافش نخید فصیح و نهایت سلیمان بغايت مرغوب بین و تماش از وست		
هزار شکر که این سرمهین آبادان	فرفع یافته زمین جلوی شاه جهان	بخرن که فروختنم از پی تاریخ
که تا بهست دراید دری ازین عمان بین بست که لفظ از فرع رامیند	کشت باعث برس و بجهوپال بل شاه جهان	سرمش غیب بن گفت بی سر کاره
چون جلوی سر و بجهوپال بل شاه جهان غور کردم از پی تماش جشن کشادش	از و موز را نبا طاین بندۀ نما چیزی نزد	چون جلوی از روی اغراز و کرم
آقا باز رسانان گوی مبارکه ایش		
جمع فضن و کمال ولوی محمد عباس فتحت نزیل بجهوپال و فشناس افکیم خندانی و پسر ادیب الائمه شیخ احمد عرب شزاده فیسبش بجا بر بن عبد الله الصفاری متفقی کمی شود فرجه شان معتمد الملوك صدر عظام مستوفی الملأک ییزامحمد علیخان شهید و پدرش میرزا ابراهیم خان چهارمی هر و او وزیر ای نادر شاه قهرمان ایران بود و در فتح فی اسال و ظیفه خوارسک راعالیه ماست مؤمن و قاتع این الکره و پیشتر مکلامه		
از کرمایی عجم قدوس	بادا مد جهان ضحل پهار	و هر گرد و دور نگذاروں
از چهارم عینیق فتوشک	حال از نیکت هنر عجیل	برده کلی شر شده تا کار
رام از بفتح تماشیها	کیمیان چوش سمار ملک	بایی و نعمه و شاهد اور
یت و تو و یک کلی عشق من	بعد مرفت خزان منجوس	در بیانیون و فوکل عبار
کیطوف و چخوانی نیکت	شل گلده ته عیانی خروج	زمره قدار شال جهوس
	رشک عشوی قنکیون بله بجهو	بهر سرداز افت محروس
	باد بفتح ارجمند	

شمع بیرونی بوجی افاؤس دشمنان تو بوزن می خلوس	لاردی خلق امام ششم دا او اخلاق آنها شاست با	شاه و دین همچند که بر پیش او پیزروت بطلیوس	اولانک و کعبه رواج نهاده عالیم علم در فی داشت
صادق عقل سایون قاب بنداز رشایت صد کو	خادمان تو ز فیض اقدام بسر عرش صریح شدم	را که بسیزین بین تبریز نیست از افضل کمالی پیش	مخاصمان تو قربان شایدی پیروت از زه صدقه نهاده
ماکندر برگل طولی پنجه تابو بجز زده از بونه صفت	نمچو پوزیر از بند جنگ تابو بگم از بونه صفت	همچو پوزیر از بند جنگ تابو بجز زده از بونه صفت	ماکندر برگل طولی پنجه تابو بجز زده از بونه صفت
لچ کرده حسن شیر و شنونی لکستین حارب کاه توپا	لکستین حارب کاه توپا	لکستین حارب کاه توپا	لکستین حارب کاه توپا
بین خوشی ساقی بی خوش لکش بو همچو پیشت	ایاغ بویین طلا کاریش	ایاغ بویین طلا کاریش	ایاغ بویین طلا کاریش
پارچه ای طاقی طاقی طاقت فراموش باز مر عکیان ای ان	پارچه ای طاقی طاقی طاقت	پارچه ای طاقی طاقی طاقت	پارچه ای طاقی طاقی طاقت
کر دودلم شاد و درون کخشند کرد از زدن	کر دودلم شاد و درون کخشند کرد از زدن	کر دودلم شاد و درون کخشند کرد از زدن	کر دودلم شاد و درون کخشند کرد از زدن
معدا جویی همین خشت بسته تیان کا شن کند	سما و ارویی همین خشت دین اطیش بچو شوکند	سما و ارویی همین خشت دین اطیش بچو شوکند	سما و ارویی همین خشت دین اطیش بچو شوکند
جوان از سر زنگویی داد اطیف انتقام و فریاب	پرسان نشاط چو ای داد خدشاقوه قشیزین میم	پرسان نشاط چو ای داد خدشاقوه قشیزین میم	پرسان نشاط چو ای داد خدشاقوه قشیزین میم
شمار و حور و باشتر کام گهی دل و لعنه های خال	و گرفوجوانی بنشود و داد ریشخواه ای بزیده حال	و گرفوجوانی بنشود و داد ریشخواه ای بزیده حال	و گرفوجوانی بنشود و داد ریشخواه ای بزیده حال
گهی دل و لعنه های خال سمی از وقت و دست	باعبال و محبت بنتن بر بر او نک نشاید بایدی هر	باعبال و محبت بنتن بر بر او نک نشاید بایدی هر	باعبال و محبت بنتن بر بر او نک نشاید بایدی هر
بهمت چو دل و لعنه های منزه بکشید ستم و ستم	بهمت چو دل و لعنه های منزه بکشید ستم و ستم	بهمت چو دل و لعنه های منزه بکشید ستم و ستم	بهمت چو دل و لعنه های منزه بکشید ستم و ستم
بهمت چو دل و لعنه های پسرخواجاهان و قوار	بهمت چو دل و لعنه های سخن خوشبخت کم بر دعا	بهمت چو دل و لعنه های سخن خوشبخت کم بر دعا	بهمت چو دل و لعنه های پسرخواجاهان و قوار
بهمت چو دل و لعنه های بودیگان بر ترو باده	بهمت چو دل و لعنه های بودیگان بر ترو باده	بهمت چو دل و لعنه های بودیگان بر ترو باده	بهمت چو دل و لعنه های بودیگان بر ترو باده
طرازنده این نایمه باعث تمام مصاحت قم و ای بجهوال قواش بجهمان میگردید	طرازنده این نایمه باعث تمام مصاحت قم و ای بجهوال قواش بجهمان میگردید	طرازنده این نایمه باعث تمام مصاحت قم و ای بجهوال قواش بجهمان میگردید	طرازنده این نایمه باعث تمام مصاحت قم و ای بجهوال قواش بجهمان میگردید

میگردید

و بعض عربی زبانی حسیب احمد رویت و حاجی عبد الکریم انصاری و مولوی حیدری مصنف
منشی الکلام یا گرفته استقاداوی بهم ساینده و سراینه اند و خته سری بنظم فخردار و
شیرین تخلص ملکیت ذنطم دیوان اردود شراین تاریخ فارسی از وست ازرا و مه طبو

تاریخ عقل و فناوری دل اخوت	عجیب تحویل جلد های بات اخوت
شمسوار صنیعه بازم تیراندانم ترک	در شب تاریک اکثر پایی زوران دوست
علم دین و کنون و صرف و هندسه اخوت	از غایای اتفاقی و میان پیش ایال
ذنلم و شرم برگلا تمام گواد عادل احمد	منت ایزو را کن شایگان اندیش

شکر صد شکر که این کتاب در رویک آغاز کرد میان وزارت اتفاق فراخشت وست بهم داد
یعنی غرمه حرم شله بجزی آغاز او و غرمه حرم شله اتمام او شد نبندی از احوال احوال سال اخیر
بر قدم درآمد تازمانیک منظور خدست مقلاع اینده سال و اخواهون خاکشت و خینه ایان دفتر
تاریخ ذوق حپارم خواهم ساخت تاریخ از کلام افت

هزارب و قرباب و شریاکنست	باشیش و فریاشش و زنیده حشمت
آن شا هجان سلیم والا لفطرت	او زنگ شین کرم و همت شوکت
فسنه بانده بچوپان و سخندا آن گیانه	هرمی و تهانی زمان ثانی عصمت
در حال نیا کان خود و تذکرہ توکیش	گردیده بنها از رقدش مند عزت
صدیق حسن خان در دریای سیاوت	بنوشت چه تاریخ بصدقت زینت
علاءمه دوران و سخن شیخ و سخندا	آن همسر مدد و حسنه من عین مرد
روزی نزهه قدر شناسی و تو لا	دریایی عط کان کرم کنخ فتوت
کای مخلص دیرینه و اسی ما هر تاریخ	فرموده اطاف و غایای برفعت
تاریخ گزیده پیا این نامه نامه	غایانی شه وان سخن ثانی مشت
	بنویس آنکنین همین ازره و فطنست

امساوچهین کرد چونواب ذوقی اقدر	لوفت و دایوان بجهانی و دولت
المام اکمی شد و بشکفت طبیعت	تغییه و تخریج شوری صفات
تمام شد تاچ الاقبال	تماری خوبی است بجهوپال

اقرایی از شخصیت سحاب خامنه کوہ بر منخر میراث معدانی لات نوا
والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق خان صاحبها در سلمه اندیعه عن العاہ

زلاون حدو نفت اولیست بحال و بخت سجودی امیوان کروان در دوی میتوان گفتن
بعد از مرفع خاطر عاطر میزندان خود پرورد و داشت پژوهان حسره زکر مکتسبا و کوک دیر نیز دیگی
کتابیج الاقبال تاریخ بجهوپال رسیده خانه شیوه ایان رئیسه عالیه رفیقه المکان جهان قضا
نواب شاه بجهان سیم صاحبجه کرد که مکندر اشتراک آن اندیا و الیمه بیاست بجهوپال سلما اندیعه
در طبع نظامی زنگ طبع ریخته طبوع طباع عالمیان و مخوب قلوب بجهانیان شنیدن شنید
پایی تحبت و اطمیان بدهیار بخت خامنه دوست گرفته در تحریر تقاریب سحر کاریه امن و نوره
براند از ازه حوصله فتوکارا پیش ربووند مرکز که باعث برای ایف نامه ناور و توصیف این شنید
فضل و هنر هم سری به درست کتری و نسبت سرانی نیست و با همین سنجی اشنافی و بازوق گفتار
گیرانی نه از این و آن که سهم بایان نماند و مستور خوش و بگانه هست که رشته نوشت بجا و بعنق
حرف خوشی و آویزان صفات بندست و راهی گفتمار و دستی کرد و ارشیوه خاطر شکل پسند
پیش ازین چند سال این تاریخ مختصر کرمی همی و این نه نیک محضر کرمی گلگی و فترے بود
گران و طوماری بود و پریشان حاملی بجز اشتهر و تیجه بجز در و سر زنده است این نیشه با اقبال
هر سپه جاه و جلال آن قودهای قرطاس ایمیا کرد و دقلیل بدست بکشیدن شنود مختصری
نوشت و بساط طول مقال و فضول احوال ابا ختیار اقا اسحاق قاشع و ایراد طلاقن محاکم

بعلم شیرین قم در نوشت المخون اگر خشیق ایام پسین بچا بمنی و افی که چه کار کرد و همه پایی را می بین
و متأثر تندیزی از کیا بچا برده تغذیه است در کوزه همان بجانی است در حجره آنها و از
کفایتی است از دفاتر گوناگون نعم البذری است از احراز ادبو طلیعون چند بر سرمت همان روزگار
بومی از تکلف عبارت آنی ازین بوستان با غذ ششمی و برقی از کلام ای اشتار پروازی این
ملکت ای فضاحت نبری اما اگر با واقعه نگاری سری واری و سری بسوی مطلب گذاشته
بر صیداری قزوین بشناسی که این تاریخ نشنا فسان خوان جواود زبان و دوستان گوئی پیشین
بلکه سرمهی سر خاطر نظر گیان و راس المال هنوزنی اطفال درستان است اگر در مدارس زند
رواج دهنده است و هست و اگر بشور فرنگ و فرسن سند برندش مدرست هر دفتر شکار خان پن
وقتی شرمنگ است و پهلوی عجیز فرش عهدگویی داشت فرنگات توکله هشتم اماغنامه
و مصنفة اور حجت سروری هم درگاه ریاست ایام آجیات شهرت زنده جاوید ساخت
و هم با اخلاق خویش مادیکاری سرایانوی یگذشت به کذا نامه دیستاده من ماقول حکایت
و دستور انعمل فرمانزولی وجه استانی کوئی درین مان در زمزد زنان کمی این هزار یاری خانه
و در گذشتهن فضائل نعم پر از ایشنه که هم جامع خیر و نیا و احترت و تابع کنیت هست است و
و هم صمد محلیں سباب ثروت و صاحب ملکت آقیم بجهان ای وجود با جوش در هنلی الکاری راهی هند
نمایز برداشت و این خطه غصیض در ویگر مراتن رو سایی راضی و حمال در قد شناسی ای کمال
و در ظلم و نشق ملک وجود و نوال سرافراز تا ملک بزنگ و قلک و سیر است جان و
قیمش مخلوطه سخی و مخفوقه از ضیپاراد و اللدر توف بالمعاد

تقریظ از کلک جواہر سلاک ساسان ششم سرایا کمال محمد حق انصار
کامدار نواب سلطان جهان بیم صاحبہ ولیعهد پادشاه بخوبی

میان بازاری و ساقی دارم این بحث مشل شد که ساغر شیشه و بر مکشید یا شیشه ساغرا

بادوست ایش ز جان فروزیز تای جان بوازش شه سرای تو ان کیهه سرخوشی زندش
روان آرامیدا روان بشاد من بیش با خوبی بناز و بخن با فی اباس ز دنیا تو اد رخن اند رایه
کام بایان نیزه و گل دیز بان بکام شناسانی باز قوزنگ سینگ فروز و دیز نگ همه نیزگ
اندر ون نایز نوی باز بزیونی نیز بانی کند مای خوبی نبوی تاریکی کیهه فرخونگی متشرش آمایه
مش بفرهودگی گرا دیشب مزندگ، وزاند آمید و فرسرا بر دلک شنوسایه و اربزند ابرآیده
چرخ زندشند و خروشند که بایان بار قوزین و مملکه و ارب آسان سبزه و گل نایز بان بان باد
دروسردی ایگیز وقت ازمش در بجهیم دشان بدان مانی که بچ غافل غنیانی
کیهه مرتبا جهشند اه سرایه سود جوینه لشانگ و الاجاه باشکوه و زندشند فران پرمهه
خنچیده فرخ زیده فرنز عله شمس او قوزن فرموده مستوده و یمنه ز خدا دلک بچ شاه بچمان یکم
خدیوکه هنر پسند: میرمند بفواندنا بکردی نکو پرپر کان ازمش ز دایا بامشداد و او گسترد
با هم اوره بیدا و یکه درست آن او که عهد و قنیت بچستی + یاد از زان سخجو بوشیر ران: +
کس خارکا فر که خارخا برسینه بپاره ز دلک ناید که بسود من حی شنید ز نما آساید اباس لاف

مزگ که ایه آرد و اوبه نهاین هنر و روحی شاره	خدو اس امام عزیز	بزرگ از هر زمانه
نیعنی بکهشش فراین	ز داش به مرزا کمیا	بزرگ از هر زمانه
شاد او سر اور فرموده	نخنیزه فرخ و هم بسودیا	لشانگ بادا و باشیج و لکه
چنانی که نامت نازدن	بود که زن هر زمان ای	لشانگ بادا و باشیج و لکه
آذرم شوئی بجهیز	بز نگ که وسی نگاه یزینه	لشانگ بادا و باشیج و لکه
چمالکه بانی چو در بخش هر	با سپه راقی که کانند تور	لشانگ بادا و باشیج و لکه
ز نوچلپانیزین که باز هر	ز غضوض قلابی بشه از در	لشانگ بادا و باشیج و لکه
ز نوچلپانیزین که باز هر	بداد و بدنه داد و فر شکوه	لشانگ بادا و باشیج و لکه
ز نوچلپانیزین که باز هر	چ سپیا باشد تو اش که	لشانگ بادا و باشیج و لکه
ز نوچلپانیزین که باز هر	اک خوده باید و شیره ز را	لشانگ بادا و باشیج و لکه

تو خود شادمان باشی و داشت
لطفت بر فروز و چو اهست ادرویی، محمد رفیع را که از آنست شنیدنگاه
همیده و دن بدم فرشته آوندی نایم و گوییم که از این آنده بجهوپال شاعر است و اساتی سوت ولپسند
پسند است اهشانی است گرامندگی هم باشد و دویش فرزد فرمود مندی که اتفاق نگذانه
تو اوان بنی ششت تند خوشی بشنوی که بگران ابری گمان بری کزان جانها آرا متد پشمها
سازان غشها بال را انجام پارسی است گلکاری زایران شمار بمند از معان و درودها پاچه پیش
و ازده و نوله بیانی گستاخی هندیان بناند که چنین رده و ارده را یکجان بیاند شمع

که مطرب حرفیان این پارسی بخواهد	در قص و حالت آرد پیران پارس ارا
سخن شایگان شنیدم بزم بند گه کویم مز جهوبال گرا ز جادایم و بایادی زنگ زبان	بکشاید بر جا بود و هر گوید بمنزه از اشیش دوست کامه زبان در دهان جنباند شایگان است
آری چنین بوده است و چهاد الکارهین خواهش نه زیر لک کنم و بپدریانی دیده بکشایم	

تقریباً زیج طبع ادبی نشایح علی بوهره فیضی سای فرضی محمد خارصه

محمد اللہ الذی انطقتنا بالصدق والاصدق او الصلوة والسلام على من خصه
بالرسالة فضل الخطابه وعلی الله الاطهار واحمأبه الا خیاد
ما بعد بضمیمه کارا که ایان معامله شنیدن تقاب شبهه و حجاب التباس مخفی و محجوب بـ
که درین بجز و زبان شایه و لری ای سخن راسه و سامانی نیست و این چنین گرانایه ادعا را که
بلاد کشور بهند و کانی نتهیه کریا که منه متلاع پیشیدن ای بالای سر و دوش دست فروش است
و اگر است پر سید شهستان سخن شه نخوشان آتش عوی پارسی را منتقل خاکستری نماید
که کسی نیز این پیشیدن ای سی هی فروزان ای کمل را بخواه بخور عظیمت و عتملا پیش لد
در سرست کی غصر سی ای سمازه آسمان یخید پر و زین فلک خاک ای ای ای محجر و بزمین شرفات
قصوی محجم بجهیته است بلکه این بجهیته عالیه تر خیته هم از هم رخیته ای زین است که هر سخن جهیته

گفتن نتواند اما جسته جسته و گله است به پرش طاق کلام و میده نشید کین بکاه و خس حشوب شده
چون کارخان بدرین غایت رسید و تباری این آنچن بدرین غایت انجام میده قدر خیر بیه
متعلق بدان شد که اساس نین شعر مشاعری و بنیان شعریت زبان و داشتی محبد و
بساعی محار خامه گو هر چهار حضرت محمد علیا نواب شاه همان بیکم صاحبه و همت داشتی
صفت شنکلام نزدیک و راضی نسخن تازگی از شجاعت سحاب قلم شنکار از حضرت فتحی بر بابا

از شحن تو شاطه ایچارتن	از شحن کلک تو جهانی کلشن
------------------------	--------------------------

از نظرنم تو آثار فضائل طناجر	وز شهر تو انوار بلاعنت روشن
------------------------------	-----------------------------

جو اجز زواهر شور آتش کامثال الالو المکون زیور گوش بروش خنوان فصاحت شعار

و فواد عقوه منظوم آتش کامن المیقت و المیان فرن خارا بکار عراش ایکارست چنونی

تک در رکعت و سه شاه بجهان	بخار در سفر خنجر آسان	سخن فیض ای همکار ای او	که باز آمدش ای بند شرخ
تجھیر این نامه مختصر	سر اپ فصاحت هر هنر	بیارست بزم خان شیخان	که هر این باند بینند گان
زحال نیا گان خوش در شرخ	تو ای رخ بخوان شنید	چو ام و سعدی که در فربن	لخته که کویی بلاعنت بود
دوین خد کوک اگر ازوری	بیان میخی روزخن کتری	زغم هرم بآبرد هدیت	پنیم که من بعد پنجه میان
کمرهی چرگ کوش فرید	چرامی نیایت رایا یون	چیلان کر بن خیاد و بند	لدویلر کان بکرس اصل
سد سعادت و ایشانی	مرا اختر و سجت بایدی	چا بشکل شاه همان	بپر ز سرا باشد هم دیگر
الحقی ارج عبد که هنظام	بحت محمد عدیله السلام		

الحق این صحیفه رسمیه و رفعی معلانی و سلاسته لفاظ طهیره است که بواسطه این چین املأ
و نفعه پروازان گلشن انشا کیا شد باین اعتقاد دارد که این موجعی عذر اخراجی تاییص شده بیان
خط و شکلین زیر بذینت ز بخشیده باشد و پیچ مخفیتی رخداد عرض شده صنیع است چینیز لفظ عورت
فرن نگردانیده فضور نویسین بیان قدر در واقع استخان خواطر اذکیا اوقوع و تقویع قبول
او با موقعیت گرداناد و آن علیا حضرت با اینمه تشویش و تردیک و با استطه ایتمام اموعظیم تریت

در خاطر او پیوسته نقش بالین و تصمیف بر لوح ضمیمه مزبور خود می بگارد و نگاهمن ترا کنکنی بقیه
بحال محظوظ را یار و اخته از چیزی که احوال شیان تضییش می فرماید و حین دوره مالاک خود را
بسایی آنقدر که درستانیان و وزارتخانه بر انجنب سرراه کفرته هرگز شکایت که از دیده اینها
داشته باشدند بعضی های ساخته چاوشان و چوبه ایان نبا بر اتفاقی که از انجنب بحال اینها
معاینه می بینند محل قلعه و قراحت شی یابند گویا که کنان قضا و قدروات تقویه مقتا
آن علیا حضرت راست پارچه محجم و لطف مصوک فرمده انمیع دلک بصفت فرهیت کارهای
دوستی کیاست و فضائل افتخاری اتصاف دارد و بجاوت گفتار و محاسن کردار از
امثال و اقران گوی مسابقت می باید که آنست که چون بان خاصه صمیع باین پیش ازین
و تفصیل خصائص و عادات شریعتیان شیرین زبان فوشن روان خصت یابد
لامحای این عبارت از هر آن تقریظ بیرون آید و بینندگان را ملال افزایی طمعت

تماکی سخن سایم مرغیه و پاکش	کافیست یک صد اچود رون هرگز است
نامهم بپیش ازی خود را نکه نزد من	این مز رعه جهان همه مقدار یک خست
زادشوب روزگار پناه تو احمد را	ظل ظالمیل حضرت شاه جهان بست

قطعه تاریخ	قطعه تاریخ
نزد رویا که شیر از دیدم نه خاک تربت سعدی چشیدم وجود نور آلینشندیدم سر نگفتدم پی کوئش خمیدم بسیدم تا بجا کشیدم همس تلخی را پستانش نکیدم قلم راسخنتم کاعن نزدیدم	ترقیت همچیکله سوی صعناء شخواندم فاچسه بر قبر حافظ همه نمای شدنید تمدن از خضه مکران پیش صدیق احسن خان بصنیع صحبت اینها فضیل مرآت اماده ایام ندادست ممیدم چون سخن را روز بازار

حصار عاخته بروخود کشیدم پنجه سخما ازین غون عن اویدم ازین دیوان عالم بگزیدم کتابه چند کرد و اگر و چیدم ندیدم آخینه هنر کردندیدم در بته تاریخ بجوابی شنیدم	و صحبت بروی خلق استم جهان را دیدم و وضع جهان را بین کیم صرع تناز شستم بریز خود فلکت م بوریا نه بلسته تاریخ سادیدم ولیکن چو پرسیدم ز باقی سان علیش
---	--

لقر نظر نخسته قلم و بیر پیره هیال ششی حکای الدین محمد کلمت دیه دیو آیلهه بجوابی

شر افغان حمد معمودی را که بایرا و حالات پیشینیان در کتاب مجید جویش خشم بصیرت از باب
عجابت بکشیده و لغت مجموعی را که اصیقل بروایت و ارشاده نگاه خلالات و فقا و اذکارها
اصحاب بخبرت بزود و آمایعه پیچیده فرینده مستحکم الین ناکام با وضع و لیده بیانی
مرجح جمیز زبانی تماشاییان فتن تایخ و نظارگران کشت سیر را فوی خیش و فرد و رساست که
درین زمان همینت اور کان جنای عظمت قباب به نهضتی بدل شاعرة بی مثل قیقدس
صحن فرض شموی ایمان بیش اشان مثکی ارکیه اقبال هرسپه دولت و اجلال رئیسه ناما
آغازی کامگار محزن آرامی صاحبیه جنای معلی اتفاق حضرت فوابه هیجان بیکم صاحبیه بگذشت
دولتکاره بجهپال دام اما الا مقابله تایخ بجوابی ادیحسن ایوب طزم عنوب بمنتهی تکمیل شد
حاکم طبعش نخشت و جهانی را بایرن گذر برخیابی زوایایی و قلعه عالم و حواویث بنے آدم
آگا ہائیه تاریخی توشت که کان زاده اسی پاسانی پیش او دهستانی بیش نیست بیانی نکاشت
کرواقو گرداں کیتی را در برابر او کاری جز خیرت کاف خوش و شجاعت و سلطان می خودو ای
فواب و نزیر محمد خان بیادر ساده و بگمامی متواتره این الکه بادهستان میلان ورس نشیبت
که آن شنینه هاست و این دیده وجود و سخای جهانگیری را با پذل حاکم طائی چه سعادت

که این زندگی است و آن بوسیده پیش از نظام و عدالت سکنه ری آمین سکنه روی فساد
بی مسوون است و در جانوی نظم و شق بستی ستانی و حسن سیاست و جهانگردی و انتراحت
بند و بست سقوفه و تریچ قوانین محکمه شاهجهانی و عدل و داد و بخشید و افی آمین اکبری
و ترک تیموری عثمون ناموز و میں شنبه

کتاب ب نظری بے شمار	کز و بترشیا ید و خیال
سر سطرش عیان صد طرز فریانگ	چو گلزار ختن یک تخته صد زنگ
ز هر گذشگل داش ستانش	چو گذشش بسته تا خان کنانش

این های این شنخه را با ده نادره نسبت و ادمی اگر از تهام کارشش خشن کار او این را بهتر نمایش آورندی داین مبارک نامه را و معمول عهل دولت فرس گفتته اگر کار پروازش
چنان واد و انش گزینی و در این رشی و انجام مینی و اندی احتجت نظام فیاضی و فضیلت
ابو الفضل ایچی آواز کوئی و درست حسن شق و کارشانی طینه خواران یخچا اینیه درست

قطع	
در آنچه حصل شاخص	خود سخن اف ایکار
شئی در صحیح معاون	شخمش چهار طرز اف
هم قنم نده مولوی عباس	شمعه خجاع مع سخن لاف

تماصدوف پرداز ته و رایی بحرین و عدن و یکم وزر و ریا قوت احر و زرم و خضراء کافان ملعون
پرآیی و داد و خوب شید و مشتری و ناہید بر افق افلک تابنا ک نطفه ایمیر دوست
و اقبال خدیو بعوی طالع و کوب جاه و جلال دریچ شریف کمال لاسع با

تقریباً از فکر نشی لوزی سید امجد علی پیشید سمت بیشی بیهیت

حمد شاه چهان سرتامه لامع الاقبال است و بیچ سلطان نام فاتح نهر ام زدی بال آنعت

سرور انبیا زینهای اهل خنلان منزه بنت امیر اطهار و جماعت کبار عدیم مراد ارباب کمال
 آن بعد اینچه پدران نجاح طلب خنلان را اسلام می‌سازند سپس مفایم و لغوار میگزارند که مشهور نواحی
 سکنه‌گردی به صاخته خلذشین تباالتیت تاریخ بجهوپال تکلیف فرمودند و منشیان جادو پرستم
 با تنشیال مرادیان تخته بر تخته سیاه مغوز شده شده از تخته‌داد تسلیمه شد و رفتہ رفتہ از دست
 بسته‌ها ته‌نوناین طومار نتوشت که کاتب جمله‌جیات ایشان ادنو شنیده این قوش
 ناتمام ناند و عالم مستهام نیار علیه ملکه باجاوه و جلال قدر و ان اهل کمال ناظمه‌نازک خیان
 نامشہ شیرین مقال تاجدار افایم سخنوری وارث دیم کندر عیم قدن قوانین جهانی موجد
 آئین گئی تا فی حضور عالیه‌جناب نواب شاه‌جهان بیکم صاحب و الیه ریاست بجهوپال
 دام اقبال‌الهاتوجه تباالیعین تاریخ فرموده و ترتیب تصریف و فرشتت بولوی محمد عباس
 خواه نمود و بعد تدبیش با اینه کشت که مملکت در انک درت و قاتع پیشین عیان
 بجهوپال را تقدیم تحریر آورد و تاج الاقیان نامندا و در هر سه بان فارسی واردو و انگلیزی روای
 و اوکاری کرد که از کارکنان بالادرست ناموزنیاید و باری از میان برد که جزو عاصی از زبان
 قدشنس این پروردشیر آینشون چه باشم که سخن از زدت این نامه را نمایار حرف پاس این پرورد
 آنکه از این چه پویید و کنگ چه کوید همان همان این تاریخ خوشترین بقیه سیستانیان قدر
 و حضرت بستر ازان طومار ابرکلی است ازان گلزار و درست ازان دریایی زرخانه‌تارتیت
 ازان سال و حضرت ازان نهمان از هردو تاریخ فارسی واردو یکی راشک و اتم و دیگر عیم اقذیکر
 خواهیم نایاری ایاده ناید وارد در او و آتشه شر ایام کوئه او بر ایجان طالب بسته توکونی
 یکی ایان دو قالب است بر اورش همه از هر انور کشیده اند و بر سرخیا شیل باراز نظر نشوند
 و پیا من سحر گردیده حریش کلید است اگر که راجبان اتفکش جاییست ازان باده از غواص این عماشیں چو
 بود گلن و گیفت در این خط سعدی قیش سنبل و ریحان محل و از دوازه افتتابی حریش هر دو یا
 منفعت نقطه فقط هشت ناو مشکل اذوق‌رسانی فصل فصلش طبله عود و غیره خال رخسار و ببری

عبدوه گرست یار و دیک پیغمبا و نگهبان دنظر شنک افزای خلیل شعاعی بر سر نمی تغیق
در جد اول بجای شجرت بین السطوش حشمه حیوانش صفحه اش صفحه دوسته نیزه
سما و شیر غیرت افزای طره حزیری افسوس نوعلی نور بندش رضا میخ پست محادرات و زمزه
درست سلاست بیان بجان اند فصاحت بان واده آغاز تا لیف اماده سال هجی
زیبای نامه بی نظیر از دل مدبر زبان و فصلی راما ده سال تاریخ جدید بجهویان شد عیان
چون سن ندار کرد نیزه با اول سنه نامه موصون تو مام کشت رو راهیش تاریخ بجهویان زیبای
بود بجا طرسیده و هال مدعا بدتر سام کرد و یکند اما خواهم که از طالع این مضمون و تجویان
روشنی از مشاهده این گار خانه خواطر سخنواران کاشن باو

تقریباً از تاریخ طبع ملشی کنج منو هر لعل خلاف الصید مقاطعه و لبیق امیون باو

تفخیض تواریخ چه کونه سخن و معانی تاریخ احمد حمد و شایی موافق لاثانی است که روضة اصفهان
جنان و بهارستان تاریخ نگاری قدرت کامله اش مکاریست اما پرورد و در تاریخ اتواریخ
مهر و ماه دروغستان و قافع طازی صفت باقی اش لمعبت لیک افسوس و اعظم است
تیج سیدانی قبل از انکدام کل قدرت گل کند بگاه خوده گل در غنیچه جابو که ابسال اول صدیه
بوق و پیش از انکدام چراغ صفت دو و دو کند مانند دود و دسمع پیغم علم نهایش پر توکنی می نمود
اقبال از این رحیمه ای
و از شوش زیری می خویں ای ای

اسی فله ما حبابی بلند تر	وئی میان لای ده حرم	اسی ازین قشمها کشیده تو
هر چو هر که کار فردیه تو		

از رک نوبه زانه کشان	وزدم با دیسخ غالیسا
----------------------	---------------------

و عماد السعاد و خانه محمد سکال طرح ریزی قصویه و سیم سر و رعالیچه بیت که تنبیه
علیش عقل اول علم عتم افگنی افریخت و ازو جو و افراد پوشش ارجام افلک لخنوی او لاک
حلاق گوشی

پا به رسمه و جو دلگذشت عجت ده ماه بیانگشت معجزه هشتم سان گرد شیخ نعمت محل فیصل الجواہر
 خال قدم نمیست تو اش اپس هر بین محل آماده دلادوکان جمال خدا نمیخون ولی بر ایشانی
 و جان بازگشان کوی شاپران معافی جان گش را اشترقی که آمر ذر پیغامت معافی که زمانه
 سیه چال نقدر دانی بود غریز مصروفها گردید و عذرای شیرین عذر ایمانی که مقصنه خفا بر رو فروز
 از زخم برگشید گل شلخته بیانی که رو بندوی خموی داشت از نظر پرست و شادابی گرفت و چراغ
 آتش شبانی که از عدم قدرت مهندسی قدرت شناسی فرموده بود باز فروع و تابدگی نزدیکی نیز دست گلایم کلام
 تجلی انجیز طور سینایی اعتبار و عیسایی معافی اوج گزین فلک شمشیر استان ایشان گلستان
 عبارت گستری و سیر نگاری از قشون گلستان گوناگون، نگ شکن گلستان چین ده طبقه
 و نوچه صعمون شناسی و اشاره نویسی از مرصع کاری جواہر زواهر بولگمون رشک افزای
 در فرش کل و بانی و کلاه کاوس نیاز طوره نظر فریب خوش گفتاری گلکونه نمیمیخت بروز پر نهضه
 نظمه عجاوه فروش و عزیز شیرین دایی شیرین بیانی حلک گرانمایه سعادت در بر با احتمان
 بر فریب پرده وش نیزی فرد زان در ریاضی امارت خشنده همراه پر ایات قرآن عجیش شیرین
 چراغ افروزیم رافت داوم رصرسن میعنی و جان لیجانی خسرو و ملک شیرین لامی و نش فزانی
 چمن طراز بهارستان سخن ای بهدارایی گلشن شنیدایانی گاشن معافی را گل گل سخون ایل
 بلبل و نش اصوات دلکشان شکرتان شکرتانی راطوطی شکرخان ایشان چهان بیگ مرزا بن
 کشور بھوپال دام اقبالها و اجلالها از چینی حدائق کرد اگر ازی نیاگان ناما ز خود
 گلکدسته بسته و بشاطلی گلک درسلاک گارخان حمله و احوال ماضی و حال از لطف پر رو
 شکسته آری از چشم نوشین آمنه خضر جامن آب حیات نیاونامی که آن سکن ششان حشانید
 چ باز نست که بر سر ایشان نهاد و از عجایز طرازی خانه عیسوی هنگامه آن عروگان را که
 نزدیه جاوید گردانید چه ابواب خیر و حسات که بین خود نکشاند آمیدون بالقرار من زمان
 و انقلاب دوران نقوش و قوم اسامی آن روش اختران از صفاتی رفرگاران مطمس

و اعلام حجت فرجم اذکار آن نام و ران جنت مقام از عوادت اندک ام منکو شنید و داشت
پلاکار آن نامنه نامی راسه ذقریت ولپسند و درین جهان و قاعده مگاری بمنزله بنقوش
هر چشم پیوید بلکه چون دلائل شکایت بر اثبات قضیه سخنوری موخر دال است و شخص این شفعت
ازین قبایل شکایت نموده باشد "فرادار یار ذقریه" و "ذقریه از کتاب" لایه از کتاب

ازین قبایل شکایت نموده باشند

چیست این نسخه شکوفه نیش	لطف و عطشم سواد همنه قلم
چیست این نسخه صفت پرورد	بهمه آمیخت زار ابله هست
چیست این نسخه محجه نهان	حرز بازویی و دولت و اقبال
چیست این نسخه خجسته اثر	نسخه کیمیایی فضل و هنر

هذا نهارت سکندریت که اشکال بدینه برائے و قاعده ریاست بجهویان این جمله که
بل جام جهان نمائیست که حواویث و سوانح آفاق و عجایب غرائب و ذکار ازان پیش نظر
از بیکدیک ایجاد کلام و اختصار مرام و ذکارش و گزارش اکن بکار رفته تو گوئی ذره ایست هم
از ازان خشان و قطوه ایست بحری ازان جوشان یاد خنچه یک گلشن بنخیزان شگفتة و ذوق
کیمی عن رویت خشان خفته شلنیوی بهمه ایجاد حاکی اتفاقیل همه الطناب خالی از توطیل
بر ازان شره سان رفت شک نظم بانظم فوت ادان کیان لفظ معینش زبلاغت تمام
جملکی حقیقتی حال مقام سجان اللهم عجب ساله ایست که لطف فرادیس شهان این بیدا
و طرف مقاله که یعنیت معان معادن بخشان ازان هرید اینه و قش از ورق خورشید
صفات و از ورق گل نوشگفتة خوشناتر او چیست از زنگ نما از نقره خام و یا پورین جات
ملواز پیام یاقوت فام هر چیزه ایش چون صفحه خسار یوسف طلعتان نزهه جین و لکشون
حدول لطافت عیت فرمای صفات خد و مهر عذر ادان هوش نه فی غلط کردم از زحلان و پاکیزی
باسطع عرض بین هم راست و در صفا خیری و ملاست شک گلز مین مصلای شیراز از رون
عبارات روان افزایش آب و ای از موج پاریز خیر و از قارکه که می خوشش بیان آذی

شوچ خواه و باج کیه تحلیلات شکر نیزش چون شهد نوشین از شان دیگری داشت
 و طلاقت از فقرات شوگل نیزش چون نمک آب رسیده از نمکدان در تراویدن تصادت
 از خادیش همچو نورانیه و خلوتو و بلاغت از طلا و شیش بسان خوار و قصور و صدای داد
 اتفاق انشکش کوشواره زمزدین است در گوش معشووقان آگویزان و کوزه قند و بنات است شیره
 جان پرورد از این میان آیا نوران نوامین گشت از قلم و معانی شکوف خیالان نصاحت شیشه
 بجان نپرین فیضش بجاست تو بروشین است از باغ سخن نفر فکران بلا غلت اند شیره را اوران
 کردنش سزا بر حرف و فرش در خوبی و نفاست شک خوار و پرسیست تو در نظر داشت طرادت داش
 گلگرد تری آخون و خور و غلامان است بر کنار کوثر ماگزیده و خضر و همکنده است که بر جای چون
 رسیده اتفاق انش قیمت شکن کوهه های غلطان در گران شن بیل در خون نشان عل خشان
 عجیق عیش بیان یاد بر باقت و شراقت با کوکب ثوابت هم پوست و در خوبی و در باری از همچو
 فوایخ خال قمر طلاقان صراحی گلو غنچه نقطعش در لطافت و آبداری غیرت بخش خوشانه اند
 و از فخر خدا در نگل غنچه پر و پنور طوطش سروشماد است در چون لبری بهزار زن است
 رسته یا بالایی جیزیل و عیسی است که شان از سدره و شجر طو جسته فی سجده خواه صفت ای
 نماز جماعت متعالان است محمد است آبروکاه روده بندی سیلان هندی و نوشین بک
 سمر قندی میان ام طوطش نه است از آن بندگانی مالا مانع بمن استش آب در جوی فرق متشکل میان
 نیکو جان از بس خاد و بهادرت افزایی اسما رسیبل و شیم و حست فرمای جداول صفا خان
 مر مردیم و دانز حرف و فرش چون دو اعظامه بر فکار حس و اسر و داره وارد ترازه ریزی نشاط
 بساز و دان ساره های محابه های بیت اللهم است که خود را لز طاق ابر وی نیوان نیکو ردمید
 یا ماه و دو هفته و خورشید تغنه است که از خود سقی گردیده تحقی در اتفاق انش بسان آب در سخا
 و خوش درین غایانند مخدرات در مقاب و جوهر درین شعر لطف معنی زلفظ جلوه کنان
 همچو حسن از خذاره و شان همچو مصل عذر از خواطر را گھیل است با فصل همار در گفتگو

تمدن
بلطفه ایون
آئون

میکری
نیمه پنجه
دریکه پنجه
نمکه پنجه
نمکه پنجه
نمکه پنجه
نمکه پنجه

نمکه پنجه
نمکه پنجه
نمکه پنجه

و فلسفی سیم و عدیل یاده هر دفتر که بہشت نصل ترتیب داده امکن بہشت گنج خسرو پر ویست
که دران و دیعت هناده اند بلکه بہشت بہشت در نظر ناشایان جلوه نماست بہشت بہشت
که با یگاه هزاران شموں و بیرون رضیا آماز تساوی رق نستعلیق نستعلیق کویان جزینکه
نستعلیق حرث زند و دیگرچه میتواند گفت و پیش خطر یحائیش سیان خطان خطان و ختن
جزئیکه خطر زمین کشند و دیگرچه میتواند سفت آریا شش باین میرضیا پر توافق از سوا و
سو او کو سوا و ان روشن از آتشرا ذقیم سحری آن بستر زاصیم ششم گفتگویها آخوند
دانجوش سیه بهار این سنبستان شام نشاط خرمها آنکه حشمه امتحن بورخ سیمان جاه و دیانت
این نامه کرامی داده فصاحت داده و نفع پوشان گشته گاه براعت راجحان الیمانه
رقم زوکی نخنی نظیر سخنان سخن شمع شانکن مکون خنیگ فضل بیان اکبر ضرغو اوست شکن
ندید آنچین نشانه لوطرا بد و ران خود بجهز کمن ارباب امان ایران اکبر پیش او زافوزند پریز
و از کتاب صنفه اول طرف بسته گل تند بر سر زندگی سند گلکم زمین بھوپال که ازدواج شر
رو آشناه آفاق گشته چار بخود نماد و دو کوب بخت سخن که از رتبه دافی و پایی شناسی او
بعضو دکر آنیده چرا کلاه برآسمان نمیز ازو دستخن سرافی و نطق بیرانی ثانی فوج همان است
فی بلکه فوج همان سخن و سخن پر و ران حامل در غشور تایخ خاتمه این همایون غشور است
هو از روشنای سوا وش سواد مردم حشیم بینندگان پر فوج داش منشان روشن فیاغ نمیکند
که این نگنازه که رخنیت شد و این نقش زیبا که برآنکه با یاری مظمه حلال و مجاله قدر قتل
و کمال تواب و الاجاه امیرالملک سید محمد صدقیق حسن خان بیادرست که او مرد اوتاد
شکنندگان اسماون شراوه پهنه وان است مد و حمام را شوی نیک خوبی مجبوی کار میان قمومی
شکنندگان سخن عالی هر سرو سرو اهل فضل فخر بعده فرمست عذر لشان ملکه بجهد ای محکمال
زوج سیادت شیخ کوچک برای سعادت بلند اشتراکه همود اشافت زیبا شیخ بخت سیما پیش از
زیبی عالمی که جمال صورت را با کمال معنی افزوده و سفید اب صباحت ابا العلی ملاحت بکی نمود

در کشور معرفتی پروردی و سخن آفرینی کوهر لمن الملک فواخته و در ارشاد پردازی و معاملاتگاری
نتایج طبیع بالغ کلامان عدیم السهو را بکذاک اصلاح حکماخته و دلعلوم فروع و هصول اضمون
اصدیقا ثابت و فرعمنافی اسما در شان او درست بجا او در فنون عقول و نقولی هست
بی هستا کوه شاخخ از بازندشت مقانت کلاش در کمر باختن و از فصاحت مبلغ است و ظمیر
و طغی اور روپا خیتن هجان جهان معانی بگیاز و پریگا طبیع و قادش صفت در صفت استاده
وزیر پایه سر زدهن نقادش عالم عالم مضامین جسته بر یکدگران قاده آسمان از اوج ندیری
سخشن بزمین شست و زمین پایه کلاش بعرش بین پوست عطار و کارزنند پریاری او
نقود فاختت بدست آوارهه بر فلک دوم جای فرشته و خوشید که از ضمیر انوش اقتباس نور
کرد از پسر حب ارم بر اطراف جهان تافله سوکن ببرهتی و صدق مقابی گچین عالم بیش
چشم فلک نمیده و خواهد دید و گوش رودگاه چنین فاعل هیمال شنیده و خواهشید که از از
فوچات بریاضت تصیفیش تعطیم شام تحریر صورت بندویم آنکه دانع قلم از حق استاده
بویزی خوشی افراحت و اگر از شجاعت سحاب تعیش تطبیق گههای ادراق کو خند
اختلال چوکش راه میابد و اگر از شجاعت سحاب تعیش تطبیق گههای ادراق کو خند
بعمل میداند شیشه اینکه دهن عجزه محضت کشته رواز سازگاری قلم تباری پس پی عای آقای
نامار و استاذی والاتبار خقص اسیر و دستایر زن نامهای اکنون و شاهجهان که بعد و اول
خود سلطان جهان و شاهی سلیمان بودند بر سهای بقای تجمیع شد میاد عنایت و فضال دار
بیمال در بجزن پی دولت و اقبال مدد و که بآه و جلال شیخیم با دو ما از حلاوت اندوزی پیر
محمد حضرت صدیق السنه انسان خلو و شرمن شنیکشان کی عمر و دولت استاذی بی ایضا
از شیر آفرینی اعتداد از تقاریش کن ببور خاده آن بین با فقط

ترجم

هزاران شکر و سپاس برگاه قدسی اساس شاهجهان لازمال مطلق و مالک الملائمه الجلیل
برحق که از شمع جمال سلطان سرپرده اخلاق و مشکلی و ساده کو لاک سرور عالم سید بی ایضا

کنکان بیشتر
آنکه اندیمه غیر
که نهضت این مه
که همکنند فرز
که اینکه بزرگ
بیرونی بزرگ
بیرونی بزرگ
بیرونی بزرگ
بیرونی بزرگ
بیرونی بزرگ

صلی اللہ علیہ وعلیٰ آله وسلکم دردبوان طنقت آباد براہما قلوب تیره روان رعایا رانو لئے فرمود
وابواب ہمایت بروی گم کشکان تیرے خداوت کشووہ کو دین ایام بھجت العیاد فخر جو
از سه دفاتر کتاب فوائد انتساب تاریخ رایست بجوپال سہی بتاج الاقبال حکیمہ پلٹک
بلاغت قم گوہ افزای افسر اور نکت پر وہ کشائی چیرہ، انش و فرمگت عزہ ہمیشہ
سلطنت شہری ہی بقرہ باصرہ حملت تاجداری + تکمہ ملکی ماکات شاکر قدسی غافل تھے
شہرستان شیخن کلامی، سلطان جہان بن دنامی + عمنی نیز غلط امیح علمو ہم + جناب نواب
شاہ جہان بیگم + صدر امی یاست بجوپال حرسہ العین انقلاب الزوال حسب فران
واحباب لاذ عمان مریع شیخن چارباش علم و کمال منند گزرین انجین عزت ولماقال کشاف عضلات
معقول نہ قول حلال عنوہن فروع و ہمول جناب معلی القاب کردون قباب نواب لالجا
امیر الملک مولانا سید محمد صدیق حرجان بہادر زاد اقبالہ یوما فیوما بالتوالی والتوالی
باستمام راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد شون خان + قریبیت یافہ خدمت پادشاه
محمد مصطفی خان افیض علیہا سجاد الرحمۃ والرون ان درطیبع نظامی اتفع کا پورا اوزار بیعنی
حلیۃ الطیباع پرشید فریور اتسام در کشید

قطعہ تاریخ احتصار طبع انسٹی گوبنڈ پرشاد فضنا

با سخا شاہ جہان بیگم همسر در	کو پوسٹ جنہیہ اقبال و دولت
اندرین طبع چوain نادگرتا بے	طبع شد تصنیف او بارہ صحت
ایضاً از سال طبیع مرصعہ خوان	شد چڑی طبیع قانون ریاست



نقدی نہ روانہ رواں پریسٹ بہمیل

三

چهارمین بسته موسی بعد از این بیان والد خود را نایاب نهاد و در عذرخواهی شیخان فخر برخیان بهار
شلیل بیوی سلطنتی بیوی اخوات را سمع شد و در هر کدامی میان پسران اینجا مسکن

شانگیان چینی از بسیاری بزرگتر است و بزرگترین سایت میراث جهانی یونسکو است.

لیست ملکه های ایران + نوبنده های ایران

وچهارمین بیوی محمد علی خان نخنگار و دیوند هم سرتیپ ارتش بود. پس از مدتی مادرش که لذت پیش از میان را باشید میان را باشید

۸ نویزیکس ساینسز نماینده ایرانی در این کنفرانس می باشد

بطریق اندیشی در شمره سویال چنین چیز نهاده و بحیثیت پایاست که آدم سر بر زنگنه می بود و بسته به همراهی اندیش
سخن می بخواهد که این اندیشه موروث است از این بجای اعتماد اندیشه زنگنه به اینکه چون خدا اینها را فرزند
می نماید بجهت اینکه بجهت این اندیشه موروث است از این بجای اعتماد اندیشه زنگنه به اینکه چون خدا اینها را فرزند
می نماید بجهت اینکه بجهت این اندیشه موروث است از این بجای اعتماد اندیشه زنگنه به اینکه چون خدا اینها را فرزند

نمبر	لیشن	سٹیبلووس	کینٹن
9	نوربہنہ بھائی مادی الاولی غور رضان	بیشتر تین تھیں بیشتر تین تھیں	نگی بسوار شرمندرو خوش و با امداد و نوشست فخر نہ کیا ہو گی اس کی سوچ ہے جو بیل پر بیکاری سے
10	نو ریکٹن گیٹن جناریا سیاست ونہیں ال دو کے لئے بھی ولیے ہوئے	بیشتر تین تھیں بیشتر تین تھیں بیشتر تین تھیں بیشتر تین تھیں	مشتمل ماقبل بر بیداری خواہی ایام خدا کی اگر پریزی سوچ ہے جو بیل پر بیکاری سے پر کوئی ہے سایہ سے بیکت پھر اسی پر کوئی راک بار بس بکار فری تما خلاطہ نہیں یافت و دیکھے جو بھی کچھ مبتکن فوائل میں جو بھی مرجنت فوود ریان فوست افسر را نہ نوں ر بیکاری میں جو بھی مرجنت فوود ریان فوست افسر را نہ نوں ر
	نوشاں شاہی افسوت		بیکاری میں جو بھی مرجنت فوود ریان فوست

گفتگو

نام	امیر سیک	شناخته شده بازیگر
نام پدر	علی طباطبائی	باشد پسر از خواهران علی طباطبائی
محل زندگی	تهران	شهر تهران
جایزه	۱۱	

قطعه تاریخ تصنیف کتاب از محمد عبدالرحمن شاکر

از سن بیان و کام شیرین

مقبول شده بنام شیرین

بیشل آمد کلام شیرین

چون شاه جهان نطبع عالی

تصنیف نمود تاج الالباب

شاکر بپشت سال تصنیف

ستمه بجزی

قصیده ملح جانب عاليه تجربه عظمه نوايش همچنان بيمصاچه لرزند حکمان در شاهزاده افزاين
و واليه بجهوپال ريمخته خامره بلاغه خبر جا به شريل سخنواران و اقلي فاضي و اعضا عاليه علمند و فقايله

بچشم که نگاه را دو به کمال چشم بسر و ناز شناز و طبیعت گلها میان گه میشکنیم جهیز نیاش دو صادیا فته این هفت ططبع اند بنزیر گرس شهداد و گل کرفته مقام برنگ یان شده یا قوت لو شود و آ ز دوش تا بکم است شمع کافور است زمرگ لاک و گل پرش سرید آزار اگر زعید میان قدم شبهه آری برای صرف گلستان اطمینان چو حسن صورت او کرد و دلماتیه نهاد و است شفاهش و لمکیا پنهان مری لع جانم فداي خوبی تو زمن که شهرت من جهان پول نهاد من که لطف جاید هشت در عالم بکیم و خشم غمی را کنم بعال خواه کشو و کار خود اهل هنر زمن جويند زمن گذا و توگانز بخوبید است غماه چوزا و دار و دار و هم ابط ابعاد بسک نظم کشي گنج گو شهروار بامن نظم کشي طوطیان عالم قدس بس اسراه مضماین خوش قوي غطاء	رسید بدر سری صدمه چو باهی بقاتی که اگر دچیز نداشتم بنج حسن شاهنه دو فخر چون خوار بنزیر لوح جیز شبت شد و مصرع که نگاه که از جاده دش نشد بیان مسی کشیده بگلگ گنگ از فوان بچشم که چه آزند بسر بازار سمن بکه که همن در پرش خلید چو خا ملکه بوجه اذان هیجان نمود افراد زرنگ پیرین اوز کوهه می گیرد بحسن خوبی او گز نظر گفند ازرا چو دید بخیز از خود مسلط از اه زمان عذر کشادم زحال نای بود و آ بلطف لغت که ویحک هنر بزیبی عیان هر در و بام است که چو باز بهم و لطف که دا کنم عزیز جهان زمن گذا و توگانز بخوبید است غماه چوزا و دار و دار و هم ابط ابعاد بسک نظم کشي گنج گو شهروار بامن نظم کشي طوطیان عالم قدس بس اسراه مضماین خوش قوي غطاء	عروس ولت حورا و شور پرنی دیا ز جیب طبع بر دگو شکست و قرا فلکه سه بنیت از ده بوق شش نیل چون هم ما هر باید پنهانه شب تما بچشم ادک بجا دو گز نهاده بدهی گرفته غنچه بشو میان هر دو قرا شام کان جواهه گروپوش کردن اوست فرز و ده پچه همچنان این چوچ چنان میان چه می ده میکی که دنیا شکسته وقتا مستون بر این رسیم ناب بر اس د هند شیرها باش بعین شش هب معقله هر چو دنیا قدره مصفیه قرا من از تلطیف و خوشناسی که دنیه توکیتی و ترا با من بلوی چه کار بچشم که هنر ناکشان هستی من من که لفت دنیا و هم دنیا دار حکیمه نشکل بقیع بشیر بست سخنواران بسیز نگاه لفند شمار شغفیه ام که تاطبع نکن و زدت زین شعر بست قلم لکنی گلزار بچار سوی جهانی شکار و قتل قدمی
--	--	--

بکیسه دیر و بس از درم باشتر و را بگفت من هم تازه قادم خوش بخیر ستوده گویم و فرخند خوب جمیع نمم خوادم ته خاص و دست مقدم و ده فرخ آن شاد ول من چون غصه باهی زیبی بجه تو طبع سست این گویه اشرکند بخوبی ثوابت و سیار	بسخ گنج گز از دم سختماش من زن قادم تو آنکه مجن براید کما سیا بگم بالو سارک تیش که عدل افتاده از روگش بین زمار با بن اشاره فخر که آمد از دولت قلم تخته کافور رخیت شکت تا گر اعتماد ایل مراج قوای طبعیم دام زین قاب بچاشی ای خار	آن شاهزادن از گنج طبع خوش برای بچشم این همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من
باشی بجه تو خوش خوش برای بچشم این همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من	بچشم ایں همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من	آن شاهزادن از گنج طبع خوش برای بچشم این همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من
بچشم ایں همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من	بچشم ایں همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من	آن شاهزادن از گنج طبع خوش برای بچشم این همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من
بچشم ایں همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من	بچشم ایں همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من	آن شاهزادن از گنج طبع خوش برای بچشم این همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من
بچشم ایں همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من	بچشم ایں همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من	آن شاهزادن از گنج طبع خوش برای بچشم این همه مدت ای پیکر براز خانه زدن و قدم راه گذار چاشی بجهان یکم تایوان خشت میخ او همه میخ منشت شب دین نشاط تبر و سی ای امال من

فهرست و فقرس و مفاسدی تاریخ الاقبال تاریخ سپت بجهیل

۱۰	فصل اول ذکر نشینی و احوال زندگانی از قدرات	تذکرہ حبایا فرم ذکر در وادی شہزاده خفظ ملکہ
۱۱	فصل دو هم ذکر در وادی شہزاده خفظ ملکہ	تذکرہ حبایا فرم ذکر در وادی شہزاده خفظ ملکہ
۱۲	فصل سوم بیان جال در و انتشار اضلاع سر	تذکرہ حبایا فرم ذکر در وادی شہزاده خفظ ملکہ
۱۳	بجھوپال بعض انتظامی عمارت بسیار خاص	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۱۴	فصل حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ دوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ
۱۵	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره	فصل حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ
۱۶	تذکرہ دوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۱۷	تذکرہ سوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۱۸	تذکرہ سوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۱۹	تذکرہ سوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۲۰	تذکرہ سوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۲۱	تذکرہ سوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۲۲	تذکرہ سوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۲۳	تذکرہ سوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۲۴	تذکرہ سوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره
۲۵	تذکرہ سوم حبایا متشتمل بر پنج تذکرہ	تذکرہ اول بجھوپال پیداواری قسم اعلمه و میوه غیره

صحیت نامه دفتر سوم فارسی تاریخ پنج ریاست بجهوبال

نام	فاط	صحیح	بها	فاط	صحیح	بها	فاط	صحیح	بها	فاط	صحیح	بها	فاط	
مرادی پرسد	۱۰	۵	در ایین	۱۸	۶۲	۱۸	۵۳	خان	۱۰	۵۳	لسته	۱۸	۵۳	
عیار خود	۴	۰	عیار خود	۱۹	۷۶	۱۹	۵۶	لوك خاد	۱۲	۵۶	لسته	۱۹	۷۶	
کوافر خشیده	۱۰	۷	کوافر خشیده	۱۰	۳۳	دو شاه	۱۰	۳۳	دو شاه	۱۰	۳۳	دو شاه	۱۰	۳۳
کوافر خشیده	۱۲	۷	کوافر خشیده	۱۰	۳۳	طاقه لحاب	۱۰	۳۳	طاقه لحاب	۱۰	۳۳	طاقه لحاب	۱۰	۳۳
وزیر عظم هند	۱۰	۷	وزیر عظم هند	۱۰	۳۳	پنجا	۱۰	۳۳	پنجا	۱۰	۳۳	پنجا	۱۰	۳۳
کرد گلستان	۱۱	۱۵	کرد گلستان	۱۰	۳۳	استکاره	۱۰	۳۳	استکاره	۱۰	۳۳	استکاره	۱۰	۳۳
چوار	۶	۱۷	چوار	۱۰	۳۳	شش صد	۱۰	۳۳	شش صد	۱۰	۳۳	شش صد	۱۰	۳۳
طلبیده کیفیت	۱۰	۱۸	طلبیده کیفیت	۱۰	۳۳	کراره	۱۰	۳۳	کراره	۱۰	۳۳	کراره	۱۰	۳۳
پیغمرویست	۱۰	۱۹	پیغمرویست	۱۰	۳۳	و شش سی	۱۰	۳۳	و شش سی	۱۰	۳۳	و شش سی	۱۰	۳۳
و ماہوار	۱۰	۱۹	و ماہوار	۱۰	۳۳	برنامه است	۱۰	۳۳	برنامه است	۱۰	۳۳	برنامه است	۱۰	۳۳
ایمان ارشاد	۱۰	۱۹	ایمان ارشاد	۱۰	۳۳	استکاره	۱۰	۳۳	استکاره	۱۰	۳۳	استکاره	۱۰	۳۳
و چهل و پنجم	۱۰	۱۹	و چهل و پنجم	۱۰	۳۳	بیانیه خلیل امیر	۱۰	۳۳	بیانیه خلیل امیر	۱۰	۳۳	بیانیه خلیل امیر	۱۰	۳۳
و پیشنهاد	۱۰	۱۹	و پیشنهاد	۱۰	۳۳	کرد رازه	۱۰	۳۳	کرد رازه	۱۰	۳۳	کرد رازه	۱۰	۳۳
عمده از اخبار	۱۰	۱۹	عمده از اخبار	۱۰	۳۳	برادر	۱۰	۳۳	برادر	۱۰	۳۳	برادر	۱۰	۳۳
حلیمه قرقره	۱۰	۱۹	حلیمه قرقره	۱۰	۳۳	پیشتر	۱۰	۳۳	پیشتر	۱۰	۳۳	پیشتر	۱۰	۳۳
تعویق آگر تعویق	۱۰	۲۱	تعویق آگر تعویق	۱۰	۳۳	پرسش	۱۰	۳۳	پرسش	۱۰	۳۳	پرسش	۱۰	۳۳
داده اشتاط	۱۰	۲۲	داده اشتاط	۱۰	۳۳	حوال	۱۰	۳۳	حوال	۱۰	۳۳	حوال	۱۰	۳۳
رازه از شنیدن	۱۰	۲۲	رازه از شنیدن	۱۰	۳۳	بجسته	۱۰	۳۳	بجسته	۱۰	۳۳	بجسته	۱۰	۳۳
تحصیل کردی کرد	۱۰	۲۲	تحصیل کردی کرد	۱۰	۳۳	خطیبات	۱۰	۳۳	خطیبات	۱۰	۳۳	خطیبات	۱۰	۳۳
بله و باره	۱۰	۲۲	بله و باره	۱۰	۳۳	بن	۱۰	۳۳	بن	۱۰	۳۳	بن	۱۰	۳۳
اجانته استسان	۱۰	۲۲	اجانته استسان	۱۰	۳۳	پیکر کرد	۱۰	۳۳	پیکر کرد	۱۰	۳۳	پیکر کرد	۱۰	۳۳
پیشنهاد از این	۱۰	۲۲	پیشنهاد از این	۱۰	۳۳	بنیان و می	۱۰	۳۳	بنیان و می	۱۰	۳۳	بنیان و می	۱۰	۳۳

آخری درج شده تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کے
صورت میں ایک آنے یوہ یہ دیرانہ لایا جائے گا۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّرِّ إِنَّمَا
يَنْهَا أَنْ يَقُولَنَّ لِلَّهِ إِنَّمَا
يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّمَا
يَنْهَا أَنْ يَقُولَنَّ لِلَّهِ إِنَّمَا
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
أَنْهَا يَقُولَنَّ لِلَّهِ إِنَّمَا
يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّمَا
يَنْهَا أَنْ يَقُولَنَّ لِلَّهِ إِنَّمَا
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
أَنْهَا يَقُولَنَّ لِلَّهِ إِنَّمَا
يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّمَا
يَنْهَا أَنْ يَقُولَنَّ لِلَّهِ إِنَّمَا
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
أَنْهَا يَقُولَنَّ لِلَّهِ إِنَّمَا
يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّمَا
يَنْهَا أَنْ يَقُولَنَّ لِلَّهِ إِنَّمَا
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

